بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب مستطاب ذخیرة العباد

لیوم المعاد سؤال و جواب عامة البلوی

که مطابق است با فتاوی حضرت مستطاب

سید العلماء والمجتهدین و افقه الفقهاء المتبحرین

مروج احکام اشرف المرسلین و محیی آثار المذهب

والدین حجة الاسلام والمسلمین و آیة الله فی العالمین

الأعلم الأورع الأزهد السید السند آقای

آقا سید ابو الحسن الموسوی

الأصفهانی متع الله الاسلام والمسلمین بطول

وجوده الشریف آمین رب العالمین

حرره محمد علی بن المیرزا محمود

التبریزی در مطبعه مرتضویه

نجف اشرف طبع شد سنة ۱۳۴۸

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب مستطاب ذخیرة العباد
لیوم المعاد بر سؤال و جواب عامة البلوی
بود که مطابق است با فتاوی حضرت مستطاب
سید العلماء والمجتهدین و افقه الفقهاء المتبحرین
مروج احکام اشرف المرسلین و محیی آثار المذهب
والدین حجة الاسلام والمسلمین و آیة الله فی العالمین
الأعلم الأورع الأزهد السید السند آقای

آقا سید ابو الحسن الموسوی

الأصفهانی متع الله الاسلام والمسلمین بظل
وجوده الشریف آمین رب العالمین

حرره محمد علی ابن المیرزا محمود
التبریزی در مطبعه مرتضویه
نجف اشرف طبع شد سنه ۱۳۴۸

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب مستطاب ذخیرة العباد
لیوم المعاد در باب سؤال و جواب عامة البلوی
که مطابق است با فتاوی حضرت مستطاب
سید العلماء والمجتهدین و افقه الفقهاء المتبحرین
مروج احکام اشرف المرسلین و محیی آثار المذهب
والدین حجة الاسلام والمسلمین و آیة الله فی العالمین
الأعلم الأورع الأزهد السید السند آقای

آقا سید ابو الحسن الموسوی

الاصبهانی متع الله الاسلام والمسلمین بطول
وجوده الشریف آمین رب العالمین

حرره محمد علی ابن المیرزا محمود
التبریزی در مطبعه مرتضوی
نجف اشرف طبع شد سنه ۱۳۴۸





بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رسالهٔ شریفه صحیح
است ان شاء الله تعالی
الاحقر ابو الحسن الموسوی
الاصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد واله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین
الی یوم الدین **سؤال** اجتهاد واجب عینی است یا واجب کفائی **جواب** واجب کفائیست
نه عینی **س** بیان فرمائید که مقلد چه شخص باید باشد **ج** کسی استکه بمرتبهٔ اجتهاد
نرسیده خواه عامی محض بوده باشد وخواه کسی باشد که بهرهٔ از علم داشته باشد **س**
شخصیکه جایز التقلید است شرائط واوصافش را بیان فرمائید **ج** چند شرط در ان
معتبر است اول انکه بالغ باشد دویم انکه عاقل باشد سیم انکه ایمان داشته باشد
باینمعنی که اثنی عشری باشد چهارم انکه عادل باشد پنجم انکه ولد الزنا نباشد ششم
انکه مجتهد باشد هفتم انکه حی بوده باشد پس تقلید میت جایز نیست **س** باقی ماندن
بر تقلید میت جایز است یا نه **ج** اقوی جواز است **س** تقلید اعلم واجبست یا نه
ج بلی حقیر تقلید اعلم را واجب میدانم **س** معنی اعلم را بیان فرمائید **ج** اعلم یعنی
استادتر در بیرون اوردن حکم الله وفهمیدن ان از ادلهٔ شرعیه **س** اجتهاد بچه چیز
ثابت میشود **ج** ثابت میشود اجتهاد بعلم یا بخبر دو عادل از اهل خبره یا جمعی از اهل
خبره که قول انها مفید علم باشد **س** اعلمیت بخبر عدل واحد از اهل خبره وبشیاع
ثابت میشود یا نه **ج** با عدم تمکن از علم وعدم تمکن از طریق معتبر مطلق ظن کافیست

چه از قول عدل واحد از اهل خبره حاصل شود وچه از شیاع وچه از غیر اینها **س** هرگاه
مکلف دستش باعلم نرسد چکند **ج** مخیر است ما بین تقلید غیر اعلم بارعایة الاعلم فالاعلم وعمل
باحتیاط اگرچه مستلزم تکرار باشد **س** معنی الاعلم فالاعلم چیست **ج** یعنی هرگاه
پنج مجتهد یا ده مجتهد که هستند هر کدام از اینها که علمش بیشتر است واستادتر است در فهمیدن یا بیشتر
حکم خدا از دیگران باو تقلید کنند **س** هرگاه اصلاً دستش بمجتهد نرسد نه اعلم ونه
غیر اعلم چکند **ج** عمل باحتیاط کند **س** هرگاه طریقهٔ احتیاط را نداند چکند **ج**
میپرسد از دو نفر عادل از اهل خبره یا یکی که خبر دهد از طریق احتیاط برأی مجتهد
س هرگاه تقلید غیر اعلم نمود بعد متمکن شد از تقلید اعلم عدول واجبست یا نه **ج**
بلی واجبست عدول باعلم **س** معنی تقلید چیست **ج** تقلیدیکه مصحح عمل است
عبارت از یاد گرفتن مسائلست بقصد عمل از مجتهد که در وقت حاجت بان عمل
کند اگرچه عمل نکرده باشد لکن در جواز بقاء بر تقلید میت محتاج است بعمل **س**
طریقهٔ یاد گرفتن مسائل را بیان فرمائید **ج** از خود مجتهد اخذ کردن یا از ناقلیکه
عادل باشد یا ثقه یا از کتابیکه فتوای مجتهد در ان باشد چه علم بصحت ان باشد
یا ظن اطمینانی **س** اگر دو مجتهد که فقاهت ایشان در شیاع مساوی فهمیده شود
وبعد از فحص اعلمیت هیچ کدام معلوم نباشد پس در اینصورت تکلیف چیست **ج**
مقلد مخیر است در تقلید هر یک **س** ایا جائز است که یکی از این دو مجتهد که مساوی
هستند بعضی مسائل را از این تقلید نماید وبعضی را از ان **ج** بلی جایز است **س**
در صورت موافقت مجتهدین در رای تعیین احدهما لازم است یا نه **ج** احوط تعیین
است بلی ظاهر جواز تقلید هر دو است باهم **س** عدول از مجتهد حی بحی جائز است
یا نه **ج** جائز نیست مگر باعلم **س** عمل جاهل قاصر را بیان فرمائید **ج** جاهل قاصر
عملیکه کرده است مثل نماز وصحیح دانسته است وقربة الی الله بجا اورده اگر عملش برای
مجتهد حی اعلم که باو رجوع میکند مطابق افتاد عملش صحیح است والا فلا **س** صحت
وفساد عمل جاهل مقصر را بیان فرمائید **ج** اگر فرض شود که عمل را بقصد قربه

کرده وبرأی مجتهد حی اعلم مطابق افتاده عملش صحیح است واکر نیفتاده عملش باطل است
س عدالت حسن ظاهر است یا ملکه ج عدالت ملکه است وحسن ظاهر کاشف
از ملکه است یا حصول ظنیکه بحد وثوق واطمینان برسد علی الاحوط س معنای
عدالت چیست ج عدالت عبارتست از انکه اجتناب از کناهان کبیره کند واصرار
بر کناهان صغیره ننماید بجهت ترس از خدا س اصرار بر صغیره چه معنی دارد
بیان فرمائید ج اصرار عبارتست از انکه مداومت نماید بران کناه صغیره که
کرده است هرچند دو دفعه باشد واکر یکدفعه کرده باشد وعزم دارد که مرتبهٔ
ثانیه ان کناه رابکند بمجرد عزم اصرار متحقق نمیشود س اکر کسی شک کند در اصل
تقلید که ایا تقلید کرده است یا نه تکلیفش چیست ج اکر پیش از عمل در شک
باشد بنا بر نبودن تقلید میکذارد ودر باقی اعمال تقلید میکند واکر بعد از عمل
باشد اعتبار بشک نیست وعمل کذشته اش صحیح است واکر در اثنای عمل باشد مثل
نماز اعاده کند با تقلید س اکر مجتهد بمیرد ومقلد مطلع بر موت او نشود مکر بعد از
مدتی تکلیف او چیست ج اعمالیکه در ان مدت از او بر طبق رای ان مجتهد صادر
شده همه صحیح است وقضاء انها لازم نیست بنا بر جواز بقاء بر تقلید میت چنانچه
کذشت س دو مجتهد اکر یکی اعلم باشد ویکی دیکر اوثق در فتوی تقلید کدام
یک را مقدم بدارد ج اعلم مقدم است وبر فرض تساوی در علم اوثق مقدم است
س اکر اعلم با غیر اعلم موافق باشند در فتوی ایا در این صورت جایز است تقلید
غیر اعلم یا نه ج بلی در این صورت جایز است بلکه جایز است با عدم علم بمخالفت
تفصیلاً او اجمالاً بطریقهٔ شبهه محصوره **سؤال** کیفیت تطهیر نجاسات را باب
قلیل وکر وجاری وباب باران بیان فرمائید **جواب** اکر متنجس ببول
است در اب قلیل دو مرتبه شستن واجب است وغسالهٔ اول نجس است مطلقا
وثانیه طاهر است اکرچه احوط اجتنابست ودر اب کر دو مرتبه شستن احوط
است ودر جاری یکمرتبه کفایت میکند ودر متنجس بغائط ومنی یا خون باب

قلیل بعد از زائل شدن عین نجاست یکمرتبه شستن کافیست وبهتر شستن دو مرتبه است
واما در کر وجاری بعد از زوال عین نجاست پاکست واب باران زمان باریدنش
حکم اب جاری دارد بشرط انکه جریان داشته باشد س بدن تماما یا بعض بدن
هرکاه نجس باشد داخل در اب کر مثل خزینه یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازالهٔ
نجاست بیرون امدن از اب میخواهد یا نه ج ازالهٔ نجاست از بدن کافیست واحتیاج
بخارج شدن ندارد وبهتر خارج شدنست س اشیاء متنجسه مثل لباس وغیره
در اب قلیل یا کر یا جاری فشار دادن لازمست یا نه ج در قلیل لازمست و
در جاری وکثیر لازم نیست اکرچه احوطست س لباسیکه بنیل یا بقم یا بغیره
رنک شده نجس شود در تطهیرش تا مادامیکه رنک پس میدهد پاک میشود یا نه
ج اکر اب رنکین بیرون بیاید که از خود نیل در ان نباشد واب را مضاف نکند
پاک میشود واکر از خود نیل در ان باشد پاک نمیشود وهمچنین اکر اب را از اطلاق بیرون
نماید ومضاف کند س اکر شخص دستهایش نجس باشد وبول وغائط هم کرده
باشد واب باشد لیکن کمتر از کر وظرف هم نباشد که اب بردارد بجهت تطهیر نجاست
تکلیفش چیست ج اکر ممکن است اب با دهن خود بردارد وبریزد بدستهایش
تا ازالهٔ نجاست نماید وبعد دست را ببرد بمخرج غائط وبدست دیکر اب بریزد
بدست ومحل را تطهیر نماید س طفل شیرخوار پسر که هنوز غذا خوار نشده و
شیر خنزیر وکافر هم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا لباس یا زمین یا غیر اینها
بریختن ابیکه بر ان غلبه نماید کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند ولی
احوط تعدد است س چیزهائیکه قابل فشار نیست مثل جو وبرنج وکندم وشبه
انها هرکاه نجس شوند یعنی اب نجس بجوف انها برود تطهیرشان بچه نحو است ج
بتطهیر ظاهر انها میشود اما باطن تطهیر ان مشکل است مکر انکه علم بنفوذ اب کر
انها حاصل شود نه بمجرد خیسیدن در اب س هرکاه حب یا کوزه یا شبیه ان مثلا
اب نجس بجوف انها برود چه باید کرد ج اینها را نیز بخشکانند بعد از ان در اب

کر یا جاری بکذارند که اب در انها نفوذ کند پاک میشود س فرش یا لحاف یا حصیر یکه دیمان دارد اکر نجس شود داخل اب کر یا جاری کنند بعد از ازاله نجاست ایا احتیاج بلکد وفشاران هست یا نه ج بعد از زائلشدن عین نجاست احتیاج بلکد وفشار نیست س هرکاه مغز هندوانه یا خربزه ومانندان نجس شود باب کر یا جاری ممکنست تطهیر انها یا نه ج بلی پاک میشود بکر وجاری اما باب قلیل پس اینقدر اب بران بریزند که مستولی ومستوعب بر جمیع اجزاء متنجس بشود وانفصال غساله نیز کردد در اینصورت طاهر میشود وضرر ندارد بقاء بعضی از اب غساله دران وهمچنین است حال در بقاء غساله از مثل لحاف وجامهای پنبه دار س هرکاه اجر یا کوزه را از کل نجس ساخته باشند تطهیرش بچه نحو است ج داخل در اب کر یا جاری نمایند تا اب بنحوی فشان برود بنحوی که اب بجمیع اجزاء ان مستوعب بشود انوقت پاک میشود س در ظرف لازم است که سه دفعه شسته شود از هر نجاستی یا نه بلکه یکدفعه کافیست ج سه مرتبه باید شست در اب قلیل واما در کر وجاری احوطست س ظرفیکه اب دارد سک دران ولوغ کند یعنی بطرف زبان بیاشامد حکمش چیست ج تطهیر ان اینستکه اول انرا یکمرتبه خاکمال نمایند وبعد از ان دو مرتبه باب بشویند پاک میشود س هر چیزیکه دران ولوغ صدق نماید خاکمالیدن میخواهد یا نه ج بلی واجبست در ظروف واز این قبیل است هاون وجاون ومانند اینها س تطهیر حوض نجس باب قلیل وظرفهای بزرک که نصب نموده باشند مثل دیک اشپزی وقنادی وخم رنک رزی وانچه از این قبیل باشد از چیزهائیکه ممکن نیست شستن انها در میان اب چه باید کرد ج تطهیر انها باین قسم است که اب را از طرف انها جاری نمایند چنانکه همه اطراف انها را بکیرد وبعد از ان غساله را که در تهٔ ان جمع میشود از ان بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند تا پاک بشود واکر ته ان سوراخ باشد که در هر دفعه تمام

غساله از ان خارج شود یا ظرفرا کج کرده غساله را بریزد پاک میشود وظرفیکه غساله را بان بیرون میاورند باید پاک باشد در هر غسله وهمچنین دست وهرکاه همان ظرفرا دو باره داخل در ظرف نجس شده نماید احتیاج بشستن ندارد همچنین دست شخصیکه ابرا بیرون میاورد وملاقات بان نموده واحوط شستن است س ذغالیکه از چوب نجس حاصل میشود اجتناب لازمست یا نه ج احوط اجتنابست س بخار یا دود یا شعلهٔ که از نجس یا متنجس برخیزد پاکست یا نه ج بلی طاهر است س بعد از جدا شدن غساله بنحو متعارف رطوبت وابیکه باقی میماند در محل پاکست یا نه ج بلی پاکست س بممزوج کردن روغن نجس را در اب کر پاک میشود یا نه ج طاهر نمیشود س اکر بجهة نبودن اب یا بسبب عذری دیکر میت را تیمم بدهند نجاست او رفع میشود یا اینکه نجاست برحال خود باقیست ومس نمودن او نیز موجب غسل است یا نه ج بر نجاست خود باقی است ومس ان موجب غسل است علی الاحوط س هرکاه بجهة ممکن نشدن اینکه مسلم غسل بدهد کافری بفرمان دادن مسلم غسل داده باشد نجاست باقیست ودر مس او غسل لازمست یا نه ج بعید نیست که محکوم باشد بحکم غسل مسلم س هرکاه سدر وکافور یافت نشود وهر سه غسل را باب قراح داده باشند ایا نجاست او باقیست ومس او موجب غسل است یا نه ج اظهر عدم وجوب اجتناب وعدم لزوم غسل است اکرچه احوطست س اکر شراب برکردد سرکه شود بخودی خودش یا بعلاج مثل انکه نمکی داخل ان بکنند یا غیر ان طاهر است یا نه ج در صورت استحالهٔ بسرکه بخودی خود پاکست واما در صورت ثانیه هرکاه عین انعلاج باقیست احوط اجتناب واقوی طهارتست س اکر کسی شک داشته باشد در انکور بودن وغوره بودن ایا عصیر چنین چیز بمجرد جوش امدن حرام ونجس میشود یا نه ج پاکست نه نجس میشود نه حرام س اب انکور که بجوش بیاید پیش از ثلثان چیزی از اجسام مثل به وسیب وکدو ومانند اینها دران

بپندازند چه صورت دارد ج اب انگور بجوش امدن نجس میشود اگر بخودی
خود بجوش بیاید لکن بسرکه شدن پاک میشود و اجسامیکه دران انداخته شده
نیز بالتبع پاک میشود و اگر باتش بجوش بیاید نجس نمیشود علی الاقوی اگرچه حرام
است قبل از ثلثان شدن س هرگاه کشمش را در روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده
لای پلو بگذارند چه صورت دارد ج در هر دو صورت پاک و حلالست اگر
علم بجوش امدن حاصل نشود س هرگاه کشمش یا خرما را درمیان اش یا طعامهای
دیگر بجوشانند یعنی مغزان بجوش اید چه صورت دارد ج در کشمش احوط
اجتنابست از جهة حرمة نه نجاست س هرگاه انگور را درمیان تیزاب بگذارند
که سبز شود چه صورت دارد ج باکی ندارد س هرگاه انگور را درمیان
سرکه شیره بگذارند و بجوش نیاید چه صورت دارد ج باکی ندارد س
هرگاه انگور را سرکه بگذارند و درمیان ان اشیائی مثل به یا سیب یا خیار یا
کدو و مانند اینها بگذارند و بجوش بیاید و بعد بر گردد سرکه شود چه صورت
دارد ج احوط اجتناب و اقوی طهارتست س خمرهٔ که روغن پس بدهد
درمیان ان انگور یا خرما سرکه بگذارند بعد از سرکه شدن روغن در بالای سر که
دیده شود پس در اینصورت ایا ان سرکه پاکست یا نه ج پاک و حلالست
اگر چسبیدگی نداشته باشد عرفاً یا انکه معلوم نباشد که پس دادن روغن قبل
از سرکه شدن بوده س هرگاه مرغی منقارش را بنجاست زد بعد از زوال
عین پاکست یا نه ج بلی بعد از زوال عین پاکست س اب نجس شده زراعت
و درخت را ابیاری کنند که اب متنجس بعروق انها داخل شود ایا پاک خواهد
بود ان زراعت و ان درخت یا نه و ابی که از ان بیرون میاید پاکست یا نه
ج بلی پاکست س هرگاه زیر ناخن چرک باشد و دست نجس شود یا
انکه زیر چرک قبل از ان چرک نجس بوده است پس ان چرک باب قلیل یا کثیر
بتبعیت دست پاک میشود یا نه ج در صورت اولی پاک می شود و در

صورت ثانیه باید ازاله کند چرکرا در مقام تطهیر و الا تطهیرش اشکال دارد
س طعام متنجس را بخورد کافر میتوان داد یا نه ج نمیتوان داد س چیز
های صیقلی مثل شیشه و شبهان اگر نجس شود بخون یا غائط بر زمین بمالند یا
باب دهن عین را ازائل کنند پاک میشود یا نه ج پاک نمیشود مگر باب س
خوردن و اشامیدن نجس و متنجس چه صورت دارد ج جایز نیست س
ایا شرطست در صحت صلوة که مکان مصلی طاهر باشد یا نه ج پاک بودن
محل سجدهٔ مصلی از هر نجاست مسریه و غیر مسریه شرطست در صحت صلوة و اما
مکان سایر اعضاء مصلی طهارت شرط نیست مگر در صورتیکه نجاست سرایت
برخت و بدن مصلی نماید که در اینصورت اجتناب لازمست س اگر مسجد را
نجس ببینی ایا ازالهٔ نجاست و پاک کردنش واجبست یا نه ج بلی واجبست
با تمکن و نجس کردنش حرامست اما لباس نجس را هرگاه در مسجد بگذارند و
نجاست ان سرایت نکند عیب ندارد یعنی جائزاست و همچنین سائر اشیا نجسه و
متنجسه اگر مستلزم هتک نباشد س مشاهد مشرفه یعنی روضات ائمه
علیهم السلم در حکم مساجد است یا نه ج بلی در حکم مساجد است مثل حرم و رواق
علی الاحوط و اما صحن ظاهر اینستکه داخل در حکم مساجد نباشد س حیوان
غیر مأکول اللحم قبول تذکیه میکند بنحویکه حکم شود بطهارت جلدش مثل حال جوة یا نه
ج بنا بر مشهور قبول تذکیه مینماید بشرطیکه نجس العین نباشد و جلدش نیز
طاهراست بعد از تذکیه بلی مستحب است پرهیز نمودن از ان پوست بعد از تذکیه
و پیش از دباغی نمودن بماز و و مانند ان از اشیاء طاهره و این حکم ثابت نیست در
خصوص پوست حیوان حرام گوشت اما در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال
در جواز استعمال در هیچ حالی بعد از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یا نه
س پوست نجس بدباغی پاک میشود یا نه ج پاک نمیشود س جلود یکه
در بازار مسلمین و در دست ایشان یافت میشود و اطلاع از تذکیه شدنش را

نداریم چه صورت دارد ج پاکست مگر اینکه معلوم باشد ید این مسلم مسبوق
بید کافر است و این مسلم هم بدون احراز تذکیه از ان کافر گرفته س نجس
یا متنجس بچه چیز ثابت میشود ج اول علم بهم رسانیدن دوم خبر دادن
عدلین یا اخبار ذی الید اگر چه صاحب مال نباشد و اما در گوشت و پوست
و پیه با شك در تذکیه محکوم بنجاستست مگر انکه از ید مسلم با احتمال علم مسلم
بتذکیه یا سوق مسلمین گرفته شود س بعد از علم بنجاست طاهر شدن ان بچه
چیز حاصل میشود ج اول یقین برفع ان یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذی
الید و بشك یا مظنه ثابت نمیشود س لباس نجس بعد از تطهیرش اگر خردهٔ
اشنان ونخوان در ان مانده پاکست یا نه ج لباس و ظاهر اشنان پاکست
بلکه باطن ان نیز اگر در کر یا جاری شسته باشد س خون مشتبه بنجس پاکست
یا نه ج بلی پاکست س زمین بازار و غیره پاکست یا نه ج تا علم بنجاستش
نباشد پاکست س در غورهٔ انگور هرگاه دانهٔ شیرین باشد که اب ان را
بگیرند مستهلك شود در جوش امدن حرام میشود یا نه ج حرام نمیشود هرگاه
در عرف بگویند اب غوره است س هرگاه خرمائی نارس در طبخ بجوش اید چه
صورت دارد ج پاك و حلالست س زمین یا فرش یا لباس شخص نجس
باشد با رطوبت سرایت کننده غیری بر او وارد شود و بر بالای اینها بنشیند یا
استعمال کند مثلاً بر صاحب خانه لازمست او را اعلام کند یا نه ج لازم نیست
لکن خودش با اینها مباشرت نکند علی الاحوط س جمعی طعامی میخورند یکی از
اینها فضلهٔ موشی در ان طعام دید واجبست دیگران را اعلام کند یا نه ج
واجب نیست اما خودش نخورد بلی اگر بعد احتیاج مباشرت با ایشان دارد اعلام
کند که هر چه نجس شده تطهیر کنند س حنای نجس را اگر بریش یا بسر ببندد
چه صورت دارد ج بعد از شستن ریش و سر رنگ ان پاکست و انچه از
اجزاء صغار ان باقی بماند بعد از شستن ظاهر ان پاك میشود س هرگاه

بناخن کسی سنگی یا چیز دیگر برخورد و خون در زیرش بمیرد بعد سوراخی
بهم رساند یا ان خون پاکست یا نه ج اگر خون استحاله شده است پاکست
و اگر صدق خون میکند نجس است و همچنین است در غیر ناخن س زمین کل
بعض از ان نجس و بعضی پاك شخص راه رفت و رطوبت بران بر کفش یا پای او
سرایت کرد حکمش چیست ج پاکست مگر علم بنجاست ان رطوبت بهم رساند
س از دو ظرف که یکی شیره و یکی سرکه بود شخص برداشت و مخلوط بهم کرد
پس فضلهٔ موشی در ان دید و نمیداند که از کدام بوده چکند ج باید از هر دو
اجتناب کند اگر احتمال ثالثی نرود سؤال نجاسات چند چیز است ج
نجاسات ده چیز است اول و دوم بول و غائط است از هر حیوان حرام گوشتی
که خون جهنده داشته باشد خواه در اصل نوع حرام گوشت باشد یا بواسطهٔ
امر خارجی حرام شود چون حیوان نجاست خوار یا حیوانیکه ادمی با او وطی نموده
و بول و غایط حیوان حلال گوشت پاکست و فرق در انواع حیوانات نیست
لکن در بول و خرء حیوان حرام گوشت اگر پرنده باشد خلافست و اقوی طهارت
و احوط اجتنابست خصوصاً از بول خفاش که انرا در عرف عجم شب پره و شب
کور میگویند و پرستوك حلال گوشت و فضله اش پاکست بلا اشکال سیم منی
از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد نجس است خواه حرام گوشت باشد یا
نه و منی هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاکست چهارم میتهٔ هر حیوانیکه صاحب
خون جهنده باشد و همچنین هر جزئی از ان که زندگانی در ان قرار گیرد و انچه از
حیوانات زنده جدا میشود و حیوة در ان حلول نموده نجس است بلی پوستیکه از
لب یا جوشش بدن یا سر کچل یا بدن جرب دار جدا میشود پاکست و همچنین
جزئیکه از بیخ مو وقت جدا شدن ان بواسطهٔ شانه زدن و شبه ان جدا شود
پاك است و نافهٔ مشکی که از اهوی زنده جدا می شود پاکست و اما اگر از اهوی
مرده باشد پس در ان اشکالست و احوط اجتنابست لکن نافه که از دست

مسلم گرفته شود پاکست اگرچه قطع حاصل نشود که ان از اهوی زنده منفصل
شده است وجزئیکه در ان حیوة حلول نمیکند مانند شاخ واستخوان ومو
وغیر اینها پاکست وتخمی که از شکم میتهٔ مرغ ونحو ان بیرون اید پاکست اگر
پوست روی ان سخت شده باشد خواه از حرام گوشت باشد یا غیر ان
بلی هرگاه ملاقات نموده باشد با میته در حال رطوبت در چنین وقتی
شستن ان لازمست وانفحه که شیر دان بره وبزغالهاست پیش از انکه چیز
خوار بشود یا شیرهائیکه در او است احوط اجتنابست بلی اگر ملاقات با
میته نموده باشد در حال رطوبت نجس است وبشستن پاک می شود و
شیر در پستان میته پاکست واحوط اجتنابست خصوصاً در شیر غیر ماکول
اللحم واما نجس العین مثل کافر وسگ وخوک پس هیچ یک انها پاک نیست
خواه در حال حیوة وخواه در حال ممات چه اجزائی بوده باشد که حیوة در
ان قرار گرفته باشد وچه غیر انها باشد پنجم خون حیوانیکه خون جهنده
دارد هرچند از رگ نباشد چه حلال گوشت وچه حرام گوشت وخون ماهی
وخون هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاکست وخون پشه در حینی که از بدن
انسان میخورد وهنوز جزء بدن پشه محسوب نیست احتیاط در ان لازمست
لکن ظاهر انست که بمجرد دخول خون در جوف ان جزء ان محسوب نیست پس رعایت
این احتیاط لازم نیست وهمچنین پاکست خونیکه از غیر حیوان مانند درخت
معروفیکه در روز عاشوراء از ان خون میاید واز این قبیل است خونیکه در
واقعهٔ حضرت سید الشهداء ع دیده شده وهمچنین خونیکه از جملهٔ ایات
حضرت موسی بن عمران ع بوده پاکست واما خون علقه که منشأ صورت حیوانی
است نجس است وخون تخم مرغ محکوم بنجاست ووجوب اجتنابست علی الاحوط
وخونیکه بعد از تذکیهٔ حیوان ماکول اللحم در بدن ان میماند هرگاه بعد
از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاکست بشرط انکه در جزء

حلالش باشد چون گوشت اما انچه در غیر ان باشد چون سپرز پس ان محل
اشکالست واحوط اجتنابست وهرگاه خونیکه عادت به بیرون امدن
در وقت تذکیه قرار گرفته باشد از ان خارج نشود نجس است بسبب
مخلوط شدن با خون دیگر انرا هم نجس میکند واقوی اینستکه از خون
باقی مانده در بدن غیر ماکول اللحم بعد از خروج خون متعارف اجتناب
لازمست ودر طهارت خون بچهٔ که در زمان تذکیه در شکم مادر بوده
اشکالست واحوط اجتنابست چنانچه طهارت ان خونیکه در حال جاری
شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبوح شده ودر انجا مانده
محل اشکالست بلکه اجتناب از ان لازمست وهرگاه حال خون از باب طهارت
ونجاست مشتبه شود مثل اینکه نداند از صاحب خون جهنده است یا غیر
ان پاکست اگر مسبوق بنجاست نباشد واگر مشتبه بشود که از خون باقی مانده
در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون تذکیه است یا غیر ان احوط اجتنابست ششم
وهفتم سگ وخوکست هرگاه ابی نباشد پس هر جزئی از انها چه حیوة در ان حلول
بکند یا نه مانند مو وناخن وهمچنین لعاب دهن وشیر وسایر فضلات انها همه نجس
است واما سگ وخوک ابی پاکست هشتم شراب خواه از انگور باشد یا غیر ان و
هر مست کنندهٔ که در اصل روان باشد نجس است واما بنگ وچرس ومانند انها
از هر چیزیکه در اصل روان نباشد هرچند انرا ممزوج باب کنند پاکست اگرچه
باب بجوشد نهم فقاع وان شراب مخصوصی است که غالباً از اب جو است
ومست کننده نیست وانرا میگذارند تا در ان غلیان وجوششی حاصل شود وان
غیر ماء الشعیر است که معمول اطباء است دهم کافر وان کسی است که بر غیر دین
اسلام باشد مانند یهود ونصاری ومجوس ودهری یا انکه با اختیار اسلام انکار
ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از او گفتار یا رفتاریکه اقتضای کفر
او نماید مثل سوزانیدن قران العیاذ بالله یا ناسزا گفتن بیکی از اهل عصمت علیهم السلام

وجمیع اقسام کافر از حربی وذمی وخارجی وغالی وناصبی ومرتد خواه فطری وخواه
ملی وغیر ایشان نجس میباشند ونجاسات منحصر در این ده چیز است بنا بر اصح وغیر
اینها از روباه وخرکوش وموش وچلپاسه وعقرب وموخات وولد الزنا پاک
است وبهتر اجتنابست از جمیع وبا عرق جنب از حرام نماز جائز نیست ولکن پاکست
واحوط اجتنابست از ان ونجاست عرق شتر جلال خالی از قوت نیست بلکه احوط
اجتناب از عرق مطلق جلالست واهن پاکست بی اشکال ومستحب است بعد از
استعمال در ناخن کرفتن وسر تراشیدن اینکه محل را با آب مسح نماید **سؤال**
مطهرات چند چیز است **جواب** مطهرات پانزده چیز است اول از انها آبست
وان یا مطلق است یا مضاف انکه مضافست نه رفع حدث میکند ونه خبث ونجس
میشود بمحض رسیدن نجاست بان اکرچه بقدر کر یا زیادتر باشد واما مطلق
پس ان پاک میکند هر چیزیرا مکر انکه قابلیت پاک شدن نداشته باشد مثل میته
ونجس العین وشبه اینها دویم زمین وان پاک میکند کف پا وزیر کفش را خواه
از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد یا غیر اینها اکر براه رفتن ازاله عین شود یا
بمالیدن بزمین وهرکاه پیش از راه رفتن وماندان عین نجاست زائل شود همین
مس نمودن بزمین کفایت نمودن در تطهیرش مشکل است بلکه لا بد است از مشی
ویا مسح یعنی مالیدن بزمین وهمچنین است حکم نجاست غیر جرمیه که از اصل عین ندارد
مثل بول وآب متنجس که خشکیده باشد وفرقی نیست در زمین مابین خاک و
سنک وغیر اینها از چیزهائیکه زمین کفته میشود ومعتبر است پاکبودن زمین و
اینکه تر نباشد بقسمیکه رطوبت از ان بکف پا تعدی نماید واندک نم داشتن ضرر
ندارد با صدق جفاف عرفاً اکرچه بهتر آنستکه زمین خشک باشد ودر پاک کردن
زمین کف دست وزانو وپشت پای کسیکه بپشت پا باید وزانو یا بکف دستها
راه برود محل تأملست وهمچنین هرچیزیکه حفظ دست یا زانو بان نماید وتهٔ عصای
کور یا سرنیزه انکه بعصا نصب میکنند بزمین پاک نمیشود وانچه از اطراف پا که حقیقةً

پشت پا است لیکن نزدیک از کف پا وحواشی آنستکه زمین بخودی خود انرا فرا میکیرد
زمین انرا پاک میکند واجزاء ریزه که غالباً بغیر از آب رفع نمیشود برطرف کردن
انها واجب نیست همچنانکه حکم در استنجا بغیر آب نیز اینست وبهتر زائل نمودن انها
است وهمچنین چیزیکه از اجزاء زمین که در کف پا وزیر کفش باقی میماند بعد از راه
رفتن وماندان ازاله ان لازم نیست بلی احتیاط نمودن بهتر است سیم آفتابست
وان پاک میکند زمین وعمارات ودر وپنجره را وفرق در اعیان نجاسات نیست پس
هرچه از مذکورات که عین نجاست دران نباشد وآفتاب انرا بتابیدن بخشکاند پاک
میشود وهمینکه کفته شود که محل بآفتاب خشک شد کفایت در تطهیر میکند هرچند
وزیدن باد وکرمی هوا را دران مدخلیت هم باشد وبهتر آنستکه چنان بخشکد که هیچ
اثر از رطوبت باقی نماند وخشکیدن بکرمی آفتاب که بر نزدیکی محل نجس تابیده باشد
وهمچنین آفتاب زمان ابریکه مانع از تابش ان باشد کفایت نمیکند وپس از انکه آفتاب
ظاهر زمین را بخشکاند انچه را که از باطن متصل بظاهر باشد ودر این تابش آفتاب
بخشکد پاک میشود وهمچنین است حال در مثل دیوار وشبه ان وهرکاه باطن متصل بظاهر
نباشد مثل پارهٔ از دیوارها که صندوقه میمانند پس خشکیدن طرفی که آفتاب بر خود
ان نتابیده لکن بواسطهٔ تابیدن بر طرف دیکر خشک شده انرا پاک نمیکند ومنقولاتی
که در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از ان مثل کوزه وتسبیح ومهر ونکین
بآفتاب پاک نمیشود وانچه از زمین است واز ان شمرده میشود چون ریک وپارهٔ
سنک ومانند انها از هرچه قابل نقل باشد لکن بالفعل از زمین شمرده میشود بآفتاب
پاک میشود چهارم از مطهرات استحالست وان عبارتست از انکه جسم نجسی برکردد
بیکی از اشیاء طاهره پس هر نجسیکه بسوختن خاکستر یا دود یا بخار شود پاک میشود
خواه ان نجس در اصل نجس باشد یا بسبب ملاقات با نجاست نجس شده باشد وبخاریکه
از چیز نجس برخیزد پاکست اکرچه ان بسبب سوختن با آتش نباشد وعرقیکه از ان بهم رسد
پاکست اکرچه احوط اجتنابست وهرکاه چوب نجس بسوختن ذغال شود یا خشت

خام نجس بپختن آجر شود یا سنگ نجس بپختن آهک شود یا گچ شود هیچ یک پاک نمی
شود و بر نجاست خود باقیست و هر حیوانیکه از نجس بهم رسد مثل کرمیکه از غائط انسان
متولد شود پاکست همچنان حیوانیکه اصل آن از خون و منی بوده پاکست و اگر
آب نجس را حیوانیکه حلال گوشتست بخورد و آن آب منقلب ببول یا عرق یا لعاب
شود پاک می شود همچنانکه اگر غذای نجس بخورد و سرگین شود پاکست و از این
قبیلست میوه و سبزی و خیار و هندوانه و شبه اینها هرگاه باب نجس عمل آمده
باشد پس همه پاکست و سگی که در نمکزار بیفتد و نمک شود پاک میشود پنجم ذهاب
ثلثین یعنی آب انگوریکه بجوش بیاید باتش و دو ثلث آن برود بنابر نجاست آن بجوشیدن
و اگر بخودی خود بجوش آید پس طاهر نمیشود مگر بسرکه شدن و ذهاب ثلثین در
آن فایده ندارد ششم انتقالست پس هرگاه نجس اصلی یا عارضی در حیوان پاکی
یا غیر حیوان قرار گیرد و از اجزاء آن محسوب شود بسبب انتقال پاک میشود مثل
خون نجسیکه کیک یا پشه بمکد و از آن محسوب گردد و بآن نسبت داده شود و اگر
پس از انتقال نسبت داده نشود باینچه در آن قرار گرفته مانند خونیکه زالو بمکیدن
از بدن انسان میکشد که آنرا خون زالو نمیگویند در این حال نجس است و همچنین
نجس است هرگاه شک در نسبت حاصل شود هفتم اسلام آوردن کافرست پس
اورا پاک میکند و فرقی در اقسام کفار نیست اگرچه مرتد فطری باشد علی الاقوی و
اسلام پاک میکند مو و ناخن و آب دهن و شیره و سایر رطوبات فضلیهٔ صاحب خود را
وآنچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هرچند جامهای بدنش باشد باسلام آوردن
پاک نمیشود هشتم تبعیت است مانند تبعیت طفلیکه پدر یا جد یا مادر او اختیار اسلام
نموده باشد پس آن طفل نیز پاک میشود و همچنین پاک میشود طفلیکه مسلمی اورا اسیر
کرده باشد و پدر یا مادر یا یکی از اجداد و جدات با او نباشد علی اشکال و اقوی
عدم جریان تبعیت است در کنار چاهیکه آب آن بتغیر نجس شده باشد بعد از پاک شدن
آب چاه و ظرف شراب پس از سرکه شدن آن بالتبع پاک میشود و نیز پاک میشود دست

غسل دهندهٔ میت و تخته و دیگر از سایر آلات اشکالست نهم زوال عین نجاست
از بدن حیوان صامت زنده مطلقا و از خصوص باطن انسان چون سوراخ بینی و فضای
دهن و مانند اینها دهم غیبت پس هرگاه بعد از یقین بنجاست بدن انسانی یا نجاست
رخت یا فرش یا ظرف یا سایر چیزهای متعلقهٔ با و غائب شود و احتمال این برود
که پس از غیبت آن نجس را پاک کرده باشد حکم بطهارت آن میشود خواه آن شخص بی
مبالات در امر دین باشد یا نه لکن احوط اعتبار علم بنجاست و صدق را استعمال از
او است بر وجهیکه علامت طهارت بشود و با تحقق این دو امر بعید نیست جریان
حکم غیبت در تاریکی و کوری و غایب شدن شخص از رخوت و توابع خود و
هرگاه فروش یا ظروف آن از توابع شخص دیگر هم محسوب شود در چنین وقتی
بغیبت از آن شخص حکم بطهارت می شود و از این بابست فروش و ظروفیکه در
تصرف زن و خدمتکار است پس بعد از غیبت ایشان و احتمال تطهیر حکم بطهارت
میشود یازدهم سنگ و کهنهٔ استنجا است و بخوان و تفصیل آن در استنجاء مخرج
غائط خواهد آمد دوازدهم استبراء و بآن حکم بطهارت رطوبت مشتبه ببول و
منی میشود و اگر استبراء نکرده نجس است سیزدهم جدا شدن غساله از آن پاک کنندهٔ
است رطوبتی را که باقی میماند در محل بعد از فشردن بنابر قول بنجاست غساله
چهاردهم بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان یا محل نحر نمودن شتر بقدری
که خون متعارف از آن رفته باشد و بآن حکم بطهارت خون باقی مانده میشود در
حیوان ماکول اللحم و در حیوان غیر ماکول اللحم اقوی اجتناب است پانزدهم استبرا
حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس همینکه از نجاست خوردن زمانی
گذشت و آنرا نجاست خوار نگفتند بول و فضله اش پاکست با گذشتن مدتی که
در اخبار از برای استبراء هریک از حیوانهای نجاست خوار وارد شده است علی
الاحوط س احکام بیت الخلا رفتن را بیان فرمائید ج واجبست در حال
تخلی بلکه در جمیع احوال پوشانیدن عورت از هر بینندهٔ محترمی غیر از زن و کنیز که

که ددجاله دیگری نباشد چه ان بیننده مسلم باشد چه کافر چه عاقل باشد یا دیوانه
بالغ باشد یا طفل ممیز و کفایت میکند پوشانیدن عورت بدست و نحوان از هر
چیزیکه حاجب بشرهٔ او بوده باشد و بهتر پوشانیدن از ناف تا بزانو است و از ان
بهتر پوشانیدن تا میان ساقست و از ان بهتر پوشانیدن مجموع بدنست در حال
تخلی یعنی در مکانی باشد که هیچ کس او را نبیند **س** اما جائز است نظر کردن
بعورت زن خود و کنیز خود که او را شوهر نداده باشد یا نه **ج** بلی جایز است
بلکه از برای زن و کنیز نیز جایز است نگاه کردن بعورت شوهر و اقای خود **س**
نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر جائز است یا نه **ج** حرامست اگرچه او
مکلف بپوشانیدن عورت خود نباشد مثل دیوانه و نحوان بلکه جایز نیست نگاه
کردن بعورت طفل ممیز **س** اما بر عورت طفل غیر ممیز جایز است نظر کردن یا نه
ج بلی جایز است **س** عورت عبارت از چیست **ج** عورت مرد عبارت
است از ذکر و خصیتین و دبر و عورت زن عبارتست از فرج و دبر و غیر انچه
مذکور شد از عورت نیست حتی رانها و انچه ما بین دبر و بیضتین است و موئیکه
بر کنار عورت میروید عورت نیست **س** نشستن در حال تخلی روی بقبله
یا پشت بقبله چه صورت دارد **ج** حرامست **س** اما فرق هست در حرمت
استقبال قبله و استدبار ان مابین صحراء و غیره یا نه **ج** فرقی نیست در محل
س تطهیر مخرج بول چه نحو است **ج** معین است شستن مخرج بول را
باب و واجبست که انرا دو دفعه بشوید اگر تجاوز از محل معتاد کرده باشد والا
دو مرتبه احوطست و بهتر انستکه سه دفعه بشوید و هم چنین لازمست در حال
شستن اب بقسمی مستولی بر بول بشود که رطوبت بول مستهلک شود **س** اما
فرق هست در حکم مذکور میان مرد و زن و خنثی یا نه **ج** فرقی نیست **س**
کسیکه ختنه نشده و پوست سر حشفهٔ او را گرفته باشد چکند **ج** اکتفا بدو
شستن ان پوست میکند و بیرون اوردن حشفه لازم نیست اگرچه متمکن هم

بوده باشد از ان **س** تطهیر مخرج غائط را بیان فرمائید **ج** مخیر است میان
انکه انرا باب بشوید یا بسنگ و کلوخ و کهنه و امثال اینها بشرط انکه نجاست از محل
معتاد تعدی ننموده باشد لکن باب شستن افضل است **س** اگر نجاست از محل
معتاد تعدی فاحش کرده تکلیف چیست **ج** معین است شستن باب و غیر
ان مجزی نیست در قدر زاید **س** اما حدی از برای شستن غائط هست یا نه
ج در غائط حدی نیست مگر انقدر بشوید که محل از نجاست پاک شود و اثری
از اجزای غائط باقی نماند بلی باقی ماندن رنگ و بوی ان در محل عیب ندارد و لکن
در صورت تعدی غیر معتاد احوط تعدد است و اقوی کفایت یکدفعه است **س**
استنجا بسنگ و نحوان عددش چند است **ج** باید بسه عدد باشد اگرچه بکمتر
از ان زایل شود **س** هرگاه محل بسه عدد پاک نشود چکند **ج** انقدر زیاده
استنجا کند تا پاک شود **س** هرگاه سنگی سه پهلو باشد یا کرباسی در هر دفعهٔ
یک گوشه یا یک پهلوی انرا استعمال کند کفایت میکند یا نه **ج** احوط عدم
کفایتست **س** اما استنجاء بغیر اب زائل نمودن عین نجاست کافیست یا نه **ج**
بلی کافیست و اجزاء ریزهٔ که بعد از دقت نظر ماندن ان معلوم میشود ضرر
ندارد **س** اما معتبر است پاک بودن جسمی که بان استنجا میکند یا نه **ج** بلی
اگرچه بشستن ان باشد و جائز نیست در این باب استعمال اعیان نجسه چون
قطعهٔ از پوست میته مثلاً و هرگاه استعمال کند معین میشود شستن محل باب و
استعمال سنگهای پاک و امثال ان بعد از این کافی نخواهد بود **س** اما جائز
است استنجاء باستخوان و سرگین یا نه **ج** جایز نیست علی الاحوط و احوط عدم
حصول طهارتست نیز و جائز نیست ایضاً استعمال اجسام محترمه مثل تربت مشاهد
مشرفه و اوراق کتب شرعیه و پارهٔ از جامهٔ کعبه معظمه و نحوان و گاه میشود که در
بعضی از صور موجب کفر میشود **س** اگر اقدام بر معصیت نموده و استعمال کند
محل پاک میشود یا نه **ج** بلی پاک میشود **س** کیفیت و اداب و سنن متخلی را بیان

فرمایید ج مستحب است که در وقت داخلشدن پای چپرا پیش گذارند و در وقت بیرون امدن پای راسترا و سنت است بسم الله گفتن و بهتر ان چیز یستکه در اخبار وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعاء خواندن نزد استنجا س مکروهات در حال تخلی را بیان فرمایید ج مکروه هست نشستن متخلی در کنار راه و کنار نهر و چشمه و محل افتادن میوها و قافله انداز و درخانها و رو بافتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ حیوانات و در اب چه ایستاده و چه جاری و در جائیکه باعث لعن کردن شخص میشود و خوردن و اشامیدن در حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلی و استنجاء کردن بدست راست و دست چپ اگر انگشتری در ان باشد که نقش ان اسماء الله باشد و سخن گفتن مگر بذکر خداوند و خواندن ایة الکرسی و بلند کردن مرد بول خودرا یعنی رو ببالا بول کردن و از بلندی مثل بام بول کردن و تخلی میان قبرها میان قبور نمودن و زیاد نشستن در خلا و با خود داشتن نقرهٔ سکه دار مگر انکه بسته باشد س ایا ابیکه در حال استنجا از محل جدا میشود پاکست یا نه ج بلی پاکست و فرقی نیست ما بین غسالهٔ استنجا از غائط و بول س ایا جائز است با اب استنجاء وضو و غسل یا نه ج جائز نیست اما ازالهٔ نجاست با ان میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت اب غسالهٔ استنجاء دو چیز اول انکه متغیر بنجاست در بو و رنك و مزهٔ نجاست نشده باشد و اجزاء نجسی که در وقت استنجاء با اب از محل جدا میشود ابرا نجس نمیکند مگر انکه ابرا متغیر نماید دوم انکه نجاستی از خارج بان نرسیده باشد و از این قبیل است نجاستی که از محل متعارف تعدی کرده باشد س اگر غائط از مخرج تعدی نکرده لکن در وقت استنجاء باحجار و کلوخ تعدی کند چه صورت دارد ج اگر در غالب بعض همین نحو استنجا میسر نباشد دور نیست که تعدی ضرر نداشته باشد و الا مشکلست س اب طاهر هرگاه مشتبه شود باب نجس ایا رافع حدث و خبث هست یا نه ج اما استعمال یکی از انها نه رافع حدث و نه رافع خبث و استعمال هر دو در رفع حدث

پس خواهد امد در باب وضوء و اما در رفع خبث مشکلست بجهة انکه اگر نجاست اول رفع میشود قطعا لکن مبتلا میشود بنجاست دیگر مگر اینکه اینکه ثانیا استعمال میکند کر باشد و نجاست هم محتاج بتعدد نباشد س اگر مشتبه شود اب مطلق بمضاف رافع حدث و خبث هست یا نه ج رافع نیست مگر اینکه مکرر کند عمل را س اگر مشتبه شود اب مباح باب غصبی چه صورت دارد ج جائز نیست استعمال ان در صورت محصور بودن شبهه س ایا واجبست در تطهیر مخرج بول دست مالیدن یا نه ج واجب نیست مگر انکه از ان چیزی بماند یا انکه مخلوط بمذی یا وذی شود که در این حال باید دست بمالد تا علم بازاله بهم رساند و احوط در صورت شك در خروج مذی یا وذی دست مالیدنست س اب قلیل مطلق بمجرد ملاقات نجس میشود یا نه ج بلی نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست مگر اب بریق و نحوان در حال ریختن بر چیز نجس و جزئیکه متصل است بجزء وارد بر نجس در حال ورود بشرطیکه ورود بطریق تسنیم باشد یا تسریح شبیه بتسنیم س اب کر اگر متغیر شود رنك یا بوی یا طعم ان بملاقات چیزیکه در ان عین نجاست باشد نجس میشود یا نه ج نجس میشود بشرطیکه تغیر از نجاست باشد نه از متنجس س ایا استبراء کردن بعد از بول یا بعد از خارج شدن منی واجبست یا نه ج واجب نیست بلکه مستحب است لکن خاصیت ان انستکه اگر بعد از بول یا خارج شدن منی استبراء کرد و رطوبت خارجه که مشتبه شود و معلوم نباشد که بولست یا غیر ان پاکست و ناقض طهارت نیست بخلاف رطوبتیکه پیش از استبراء بیرون اید که محکوم ببولست مگر انکه یقین نماید که از بول چیزی در مجرای ان باقی نمانده بود پس در اینحال انچه بیرون بیاید پاك است س بلل مشتبهی که از دیوانه یا از کسیکه در خواب است پیش از استبراء بیرون بیاید پاکست یا نه ج بعید نیست محکوم بنجاست نباشد و احوط اجتنابست و فرق نیست در اشتباه حال بلل انکه اختبار نماید و تشخیص ندهد یا انکه متمکن از اختبار ان بواسطهٔ تاریکی یا غیر ان نشود س ایا استبراء ساقطست در حق کسیکه

بسبب زیاد حرکت کردن و طول زمان قاطع شود که در مجاری بول چیزی باقی نمانده
است یا نه ج سقوط آن خالی از قوت نیست س کسیکه حشفهٔ او را بریده باشند
استبراء از آن ساقطست یا نه و برفرض عدم سقوط بچه نحو باید استبراء نماید و آیا
شرطست در استبراء مباشرت خود شخص یا نه بلکه بفعل غیری نیز حاصل میشود ج
استبراء ساقط نیست از کسیکه حشفه یا تمام ذکرش را بریده باشند پس احکام استبراء
نیز در حق او ثابت است بلی اگر حشفه را بریده باشد بدل فشار دادن حشفه همان سر
ذکر را سه دفعه بنحو مذکور فشار میدهد و اگر تمام ذکر را بریده باشند اکتفا مینماید
بهمان مسح نمودن ما بین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدم اعتبار مباشرتست بلکه
بفعل غیر مثل زن و کنیز نیز استبراء حاصل میشود س اگر کسی بول کند و بعد وضو
بسازد و بعد از وضو بللی ظاهر شود نداند که بولست یا غیر آن و شک دارد که آیا
استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد ج حکم کند که بولست مثل
غیر مستبری پس وضوء باید بسازد و نماز را بعمل آورد و همچنین است هرگاه در اثناء
نماز بلل مشتبه ظاهر شود و بالجمله در صورت شک در استبراء باید حکم کند که استبرا
نکرده است س استبراء در حق زنان نیز ثابت است یا نه ج استبراء در حق زنان
نیست و سزاوار است که بعد از بول فی الجمله آرام گیرند و تنحنح نمایند و فرج خود را
بطرف عرض فشار دهند و بلل مشتبه خارج از ایشان پاکست مطلقا و ناقض
طهارت نیست اگرچه رعایت امور مزبوره را ننمایند س کیفیت استبراء از بول
را بیان فرمائید ج استبراء کردن از بول بر سه قسم است و بهتر از این سه
قسم اینستکه از دم سوراخ مقعد تا بیخ تخمها سه دفعه دست بکشد بقسمیکه آنچه
در میان مانده بمجرای ذکر داخل شود و بعد انگشت بزرگ را پشت ذکر و انگشت
وسط را زیر قضیب بگذارد و بقوت سه مرتبه تا سر قضیب بکشد و بیاورد تا آنچه
در میان آن مجری باشد حرکت نماید بعد از آن سه مرتبه حشفه را فشار داده از آ
مانند دوشیدن بقوت بکشد تا هرچه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید

س اموریکه واجبست وضو از برای آن چند چیز است ج چهار چیز است اول
نماز واجب و در حکم آنست اجزاء منسیه و نمازهای احتیاطیه بلکه سجود سهو نیز علی
الأحوط دویم طواف واجب و شرطست وضوء در صحت هر یک از این دو بلکه شرط
است وضو در صحت هر نماز مستحبی نیز سیم مس کتابت قرآن و اسم جلاله و اسما و صفات
خاصهٔ خداوند عالم که واجب بالأصاله باشد مثل در آوردن از چنگ کافر یا از مزبله
نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبه آن و احوط الحاق اسماء انبیاء و حضرت سیدة
النساء و ائمه علیهم السلام است بآن و احوط ترک مس اسما ملائکه است نیز چهارم نذر
و عهد و قسم س موجبات و مبطلات وضوء چند چیز است ج دوازده چیز است
اول بول دویم غائط سیم ریح چه با صدا باشد یا بی صدا پس ضرر ندارد بادیکه
از فرج زنان بیرون بیاید چهارم خواب که غالب شود بر چشم و گوش پنجم دیوانگی
ششم بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت مشتبهٔ که بیرون بیاید از حشفه در
حال استبرا نمودن از بول یا پیش از آنچه فاصله در میان بول و رطوبت باشد یا نه
نهم استحاضه خواه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه دهم حیض یازدهم نفاس دوازدهم
مس میت علی الأحوط و اما جنابت اگرچه ناقض و شکنندهٔ وضو هست لکن موجب
غسل فقط است و بآن غسل نماز و نحو آنرا بعمل میآورد بدون وضوء و اما در هر یک
از استحاضهٔ کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت اگرچه لازمست غسل ولکن
بغسل تنهائی نماز نمیتواند بکند بلکه وضو نیز از برای نماز بگیرد وجوبا در غیر مس
میت و احتیاطا در آن س آیا واجبست تقدیم وضوء بر اغسال مزبوره یا آنکه
مخیر است در تقدیم و تأخیر ج اظهر عدم وجوبست اگرچه احوطست س
آیا مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن ج مدار بر
علم است لکن بهتر در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو و اعاده کردن آن
است س حقیقت وضو را تفصیلا بیان فرمائید ج حقیقت وضو شستن
رو و دستها و مسح سر و مسح پاها است اما روی پس واجبست شستن آن بحسب طول

از اول رستنگاه موی سر تا آخر زنخ و بحسب عرض انقدر بستکه فرا گیرد از انگشت بزرگ و میانی و هرچه داخل در این حدود باشد شستن ان لازمست و انچه بیرون باشد واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار کران اخر شقیقه است بلی لازمست داخل نمودن قدری از خارج حدود را تا یقین بشستن تمام روی حاصل شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شفتین یعنی ظاهر لبها را بشوید و داخل چشم از بواطن محسوبست و شستن ان لازم نیست و مدار در رستنگاه موی و در انگشتان بر مستوی الخلقه است و واجبستکه در شستن شروع باعلی نماید و هرگاه اب بر روی خود از پائین بیالا جاری ساخت و در نیت خود قرار داده که اول شستن روی از اول سرازیر شدن اب از اول پیشانی باشد صحیح است و هرگاه تمام رو یرا یکبار در حوض و مانندان فرو کند لکن در قصد خود ابتدای روی را اول شستن قرار دهد و ما بقی را در عقب ان صحت وضو مشکلست و حصول ترتیب بمجرد نیت معلوم نیست و واجب نیست شستن بشره که موی ریش انرا پوشانیده باشد مگر موی تنکی که بشره از زیران نمایان است که در اینحال لازمست شستن و حکم ابرو و مژه حکم ریش است در شستن دویم واجبست شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان بازو و دست است و محل جمع شدن این دو استخوان با یکدیگر شود بلکه لازمست داخل نمودن چیزی از بازو تا یقین بشستن تمام مرفق حاصل شود و واجبست ابتدا نمودن بشستن مرفق بنحویکه در ابتدای شستن روی ذکر شد و همچنین لازمست شروع نمودن از بالای مرفقها اینکه سرازیر بشوید و هرگاه عکس نماید وضو باطلست و کسیکه بعضی از دست او بریده باشد اکتفا مینماید بانچه که باقی مانده از ان و هرگاه از مرفق بریده باشد که چیزی از ان باقی نمانده باشد اکتفا مینماید بشستن سایر اعضاء و بهتر انستکه تمام بازو را بجای دست بشوید و کسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد یا انکه زیاده بر خلقت اصلیه انگشت داشته باشد یا انکه گوشت زائدی بر دست او روئیده باشد همه را میشوید و احوط شستن موی

دستها است و واجب نیست پاک نمودن زیر ناخن اگر از قدر متعارف بلند تر نباشد و اگر چرک ظاهر بشره را گرفته باشد بواسطهٔ گرفتن ناخن انرا پاک مینماید و واجب است در شستن هر یک از رو و دستها اینکه باقی نماند مقداری از ان اگرچه بقدر جای موئی باشد **س** ایا واجبست دفع چیزیکه مانع از رسیدن اب ببشره است یا نه **ج** بلی زائل نمودن ان مانع لازمست یا اینکه حرکت میدهد ان مانع را از مکان خود تا اب تمام محل وضو را فرا گیرد سیم واجبست مسح پیش سر بمقداریکه در عرف مسحش بنامند **س** چه مقدار مسح پیش سر کافیست **ج** انکه در عرف مسحش بنامند و بهتر در غایت مقدار عرض یک انگشت است و بهتر از ان مقدار عرض سه انگشت است **س** فرقی هست در مسح ما بین مرد و زن یا نه **ج** فرق نیست لکن مستحب مؤکد است برای زنان در مسح وضو بجهة نماز صبح برداشتن چیزیکه سر خود را بان پوشانیده اند و کمتر از اینست در تاکد استحباب بجهة نماز مغرب و مجزیست او را در سایر نمازها داخل نمودن انگشت خود را از زیر مقنعه و نحو ان **س** ایا لازمست مسح نمودن ناصیه را که در بالای پیشانی است یا نه **ج** لازم نیست بلکه جائز است بر هر موضعیکه از پیش سر باشد **س** حد پیش سر چه قدر است **ج** ربعی استکه در پیش سر واقع شده و سه ربع دیگر عقب سر است و دو پهلوی ان که منتهی میشود بحد گوشها **س** ایا جائز است سرازیر مسح کردن و بعکس ان یا نه **ج** احوط ترک عکس است **س** اگر موی در محل مسح روئیده باشد مسح بران جائز است یا نه **ج** اگر از حد خود که در پیش سر است بیرون نرفته جائز است و هرگاه از حد خود بیرون رفته باشد یا انکه انرا بر همان موضع جمع کرده باشد مسح بران جائز نیست **س** ایا می توان مسح بظاهر دست نمود یا متعین است بباطن دست **س** اگر ممکن نشود بباطن دست بچه مسح نماید **ج** اکتفا کند بغیر ان از سائر اعضا دست و ترک نشود احتیاط بتقدیم مسح نمودن بپشت دست **س** ایا جائز است مسح بر چکمه و جوراب و شبه اینها یا نه **ج** جائز نیست مگر در حال تقیه همچنانکه جائز است تقیه در سائر افعال

ج
واجبست
بباطن
دست

وضو و عمل صحیح است و اگر تقیه بهر یك از شستن پاها یا مسح نمودن غیر بشره حاصل شود
احوط بلکه اقوی آنستکه شستن پاها را مقدم بدارد و کسیکه بتواند وضو بسازد در
مکان خلوتیکه تقیه دران نباشد احوط بلکه اقوی آنستکه در انجا وضو بسازد و
تقیه ننماید س اگر بنا بر اعضای دست هم متمکن نباشد بچه مسح نماید ج
مسح نماید بذراع س آیا مسح را باب خارج از وضو میتوان نمود یانه ج نمی
تواند س آیا معتبر است خشك بودن محل مسح یانه ج بلی معتبر است و
لکن اگر رطوبتی در محل مسح باشد که اب دست بران غالب باشد بر وجهیکه مسح
برطوبت ماسح بعمل اید ضرر ندارد س کسیکه عضو را با رتماس در اب فرو برد
آیا میتواند بان عضو مسح نماید یانه ج هرگاه در حال فرو بردن باب قصد شستن
ان بجهة وضو کرده باشد و همچنین هرگاه بعد از فرو بردن در اب قصد شستن کرده
باشد مسح بان جایز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضو را در حال بیرون اوردن
از اب مسح بان بی عیب است س هرگاه انچه در دست از بقیهٔ رطوبت اب وضو
بود بخشکد بجهة فراموشی از مسح یا سایر عذرها چکند ج جائز است گرفتن اب
از سایر عضوها بجهة مسح نمودن بان و بهتر مقدم داشتن اب ریش و ابروهاست
بشرطیکه از حد رو بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بخشکد دوباره وضو بسازد
س هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبتیکه بتواند بان مسح نمود بجهة گرمی هوا یا غیر ان
چه باید کرد ج بهتر انستکه در اخر وضو مسح نماید باب خارج بعد از ان هم تیمم
نماید و بهتر از این هم انستکه اول مسح نماید بهمان حالتکه دارد بعد از ان باب خارج
بعد از ان تیمم نماید چهارم واجبست مسح پشت پاها از سر انگشتان تا بکعبین در طول
و بوجهیکه از ان چیزی باقی نماند بلکه احوط تا بند پا است و از عرض بقدر مسمی
کافیست اگرچه بمقدار عرض یك انگشت باشد بلکه بهتر از این بتمام باطن دست مسح
نمودن از سر انگشتان تا بند پا است س آیا واجبست که مسح پاها را از سر
انگشتان تا بکعب بکشد یا بعکس میشود ج احوط بطریق متعارفست س خشك

بودن اعضاء وضوء قبل از وضو شرطست در صحت وضو یانه ج شرط نیست لکن
بهتر خشك بودنست س عضو بدن را در باران نگاه داشته بجهة شستن برای
وضو یا غسل آیا جایز و صحیح است یانه و وضو و غسل باین حاصل میشود یا نه
ج بلی صحیح و جایز است در این حال و حاصل میشود غسل و وضوء لکن در وضوء
باید مسح سر و رجلین باب جدید از باران واقع نشود و ممزوج هم نشود باب وضوء
باب باران جدید که اگر واقع شود فاسد است س تکرار در مسح موجب بطلان
وضوء است یانه ج ضرر ندارد خصوصاً اگر بجهة رعایت احتیاط باشد در
تحقق مسح شرعی ولکن موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد س تبعیض در
وضو یعنی بنحویکه بعض اعضا را بشوید بطریق ارتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی
آیا جائز است یانه ج بلی جائز است س مسح سر بدست چپ و مسح پای
راست بدست چپ و پای چپ را بدست راست جائز است یانه ج احوط مسح
سر و پای راستست بدست راست و مسح پای چپست بدست چپ س اگر محل
مسح رطوبتی داشته باشد ولکن بطریقیستکه رطوبت ماسح غالب است بر ممسوح
چه صورت دارد ج اگر رطوبت ماسح غالب مؤثر باشد بر ممسوح عیب ندارد
والا فلا س جائز است اتیان بصلوة واجبه و مندوبه بهر وضوء و غسل مستحبی یانه
ج بلی جائز است اتیان بصلوة واجبه و مندوبه بهر غسلیکه رافع حدث است مثل
غسل جنابت قبل از دخول در وقت و همچنین جائز است بهر وضوء مستحبی که رافع
حدث باشد س وضو را پیش از وقت میتواند بجا اورد که بان وضو فریضهٔ حاضره
را بعمل اورد بدون بودن نماز قضا بر ذمه یا نه ج بلی میتواند اگر وضوء مستحبی
بجا اورد س اگر کسی بعد از فراغ از غسل یا وضو شك کند که آیا اب مشتبه بنجس
و مضاف بوده یا نه چه صورت دارد ج وضویش صحیح است س شرائط وضو
وانچه معتبر است دران بیان فرمائید ج شرائط وضوء چند چیز است اول نیت
وان در وضو و غیر ان عبارتست از قصد بسوی عمل و معتبر است دران اینکه اتیان

باین نماید بعنوان فرمان برداری خداوند عالمیان س ایا نیت مقارن
شستن رو نماید یا پیش از ان ج نیت که عبارت از داعی است علی الاقوی
محل معینی ندارد هر وقت حاصل شود و تمام عمل را بان بجا اورد کفایت میکند
س اگر کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال انکه محدث است یا انکه قصد
رفع حدث کند در وضوء و حال انکه محدث نیست چه صورت دارد ج اگر از
روی غفلت باشد ضرر ندارد و وضویش صحیح است و بهتر است انکه ان وضو را
بشکند و وضوء دیگر بگیرد بقصد رفع حدث دویم واجبست ترتیب باینکه اول
تمام رو را بشوید و بعد از ان دست راست را و بعد از ان دست چپ را و بعد از
اینها مسح سر نماید و بعد از ان مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پای چپ است
بر پای راست و احوط تقدیم پای راستست بر چپ س هرگاه کسی فراموش
کرد شستن عضو سابق را و لاحق را شست مثلاً اول دست چپ را شست بعد
دست راست را چکند ج عضو لاحق را بشوید بشرط انکه موالات معتبره بر هم نخورده
باشد و اگر موالات بر هم خورده باشد وضو را از سر بگیرد س اگر تمام اجزاء وضوء
در اب باشد یا زیر باران و هر یک را بقصد وضوء در اب حرکت دهد ایا صدق
شستن وضو مینماید یا نه ج بلی صدق شستن مینماید و وضو صحیح است و باید
بعد از حرکت دادن رو بقصد وضو دست راست را باین قصد حرکت دهد و بعد از
ان دست چپ را ولی مسح در اینصورت باب باقی مانده در دستها که اب خارجست
صحیح نیست و رعایت صحت مسح بانست که غسل کف دست چپ را بنحوی مذکور نماید
بلکه بعد از بیرون اوردن از اب از اب دست راست بشوید س ایا ترتیب در میان
اجزاء اعضاء هست یا نه ج بلی واجبست ترتیب و کفایت میکند در حصول ان
انکه ابتدا باعلی کند و بقیه را بنحوی بشوید که در عرف گفته شود که از بالا به پایین
شست سیم واجبست موالات یعنی پی در پی بجا اوردن اعمال ان بنحوی که در زمان
شروع در عضو لاحق عضو سابق با اعتدال هوا و احوال نخشکیده باشد پس هرگاه

بجهة زیادتی گرمی هوا یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سایر اسباب
بخشکد وضو صحیح است اگر مثلا بعد از فاصله بجا اورده باشد و الا احوط استیناف
است س هرگاه بجهة سردی هوا و نحو ان در عضو سابق اثر باقی بماند و بدانیم که
اگر هوا معتدل میبود هر اینه خشک میشد در این صورت دوباره بجا اوردن لازم
است یا نه ج احوط استینافست س اگر در حین شستن دست چپ دست
راست خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد ج وضو
صحیح است و احوط دوباره گرفتن وضواست س هرگاه اعضاء وضو خشکیده
باشد اما در ریش که از حد رو کنشته رطوبت باشد ایا موالات معتبره در
وضوء بهم خورده است یا نه ج محل اشکالست احوط اعادهٔ وضوء است
چهارم واجبست که با قدرت و تمکن خودش وضوء بگیرد و همینکه در عرف نگویند
خود وضوء گرفت وضو باطلست و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل
و میان وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن و هرگاه بشرکت دیگری طهارت
را یا بعض از ابعمل اورد یا دیگری بعمل بیاوردن طهارت را یا بعض از ان را کفایت نمی
کند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضوء باطلست چه وضو
بشرکت غیر بشود یا نشود س هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضوء خود
را بگیرد چه کند ج باید در اینحال دیگری را معین بگیرد و معتبر در خشکیدن
اعضاء در اینحال خشکیدن اعضاء وضوگیرنده است نه وضودهنده و احوط
در اینحال نیت نمودن هر دو است هرچند ظاهر کفایت نیت وضوگیرنده است اگر
بقسمی باشد که فعل وضو را نسبت باو توان داد عرفاً و وضودهنده بمنزلهٔ الت
باشد پنجم مطلق بودن اب وضواست خواه اب شور باشد یا شیرین اب دریا
باشد یا نهر اب برف باشد یا نه باران باشد یا نه س هرگاه چیزی در میان اب
بریزند مثل نمک یا گلاب یا مانند اینها وضو در اینحال میتوان گرفت یا نه ج
هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست س ایا باب قلیان میتوان وضو

گرفتن یا نه و رفع خبث هم میکند یا نه ج بلی در هر حال جائز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد س آیا وضو باب مشتبه بمضاف صحیح است یا نه ج صحیح است اگر بهر دو وضو بگیرد ششم آب وضو باید غصبی نباشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک یا فحوی یا شاهد حال باشد و احوط در شاهد حال اقتضا بعلم است س آیا از نهرهائیکه در منازل و راههای اسفار و غیر اینها است وضو گرفتن چه صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد وضو صحیح است و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا نخواستن مضر نیست س اگر کسی سهواً یا جهلاً با آب غصبی وضو بگیرد صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اما قیمت آن آب را ضامن است هفتم آب وضو نجس نباشد پس اگر وضو بگیرد بآب نجس باطلست مطلقاً بلکه اگر بقصد جواز و شرعیت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود س هرگاه شخص با آب نجس سهواً یا جهلاً یا نسیاناً یا غفلةً وضو گرفت چه صورت دارد ج باطلست و بر این تقدیر فرقی هم میان وقت و خارج از وقت نیست هشتم خوف ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد برسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهم رسانیدن یا تنگی وقت یا بجهة ترس از تشنگی بر خود یا بر رفیق خود که از مفارقت او متضرر شود هر چند کافر باشد یا متضرر نشود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشنگی بمیرد و بمردن آن متضرر شود و این شرط و شرط سابق بر اینکه اباحه آب باشد از شرائط علمیه است نه از شرائط وجودیه باین معنی که اگر علم نداشته باشد مضر نخواهد بود نهم آب غساله استنجاء نباشد هر چند آن غساله پاک باشد و شرائط آن در بحث ازالة نجاسات گذشت دهم آب وضو مشتبه بنجس نباشد س اگر متمکن نباشد مگر از این دو آب که مشتبه بنجس است تیمم کند یا بیکی وضو بسازد و بعد با دیگر موضع وضو را بشوید و وضو بگیرد و نماز کند ج اگر این دو آب قلیلند و ممکن است تکرار وضو بنحو مزبور

و تکرار نماز باین نحو که وضو بسازد بیکی از اینها و نماز کند و بعد تطهیر کند محال وضو را با آب دیگر و بعد وضو بسازد و با آن نماز را اعاده کند بعید نیست تعیین همین عمل و اکتفاء بآن و احوط ضم تیمم است نیز و اگر ممکن نیست تکرار نماز متعین است تیمم و اما اگر هر دو کرند ظاهر اینستکه وضو بنحو مزبور کافیست و احتیاج بتکرار نماز و تیمم نیست اگر چه احوط تکرار نماز و ضم تیمم است و همچنین اگر یکی از آنها کر باشد ولکن در اینصورت لازمست آب کر را در آخر استعمال کند س هرگاه چیزی یکی از این دو آب ملاقات نماید پاک است یا نه ج محکوم بطهارتست مگر اینکه حالت سابقه این دو آب نجاست بوده باشد پس احوط بلکه اقوی حکم بنجاست ملاقی هر یک از آنها است یازدهم واجبست که محل وضو پاک باشد از نجاست پس هرگاه آب بریزد و جاری شود بر محل وضو بقصد وضو و طهارت از نجس وضو باطلست دوازدهم واجبست مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی غصبی نباشد س هرگاه از روی جهل یا سهو در محل غصبی وضو گرفت بعد از فراغ از وضو ملتفت شد آیا وضوی چنین کسی صحیح است یا نه ج بلی صحیح است لیکن از برای مالک زمین اجرة المثلی بر ذمه او تعلق میگیرد اگر عرفاً بگویند که عوض دارد سیزدهم واجبست که محل ریختن آب وضو اگر منحصر است غصبی نباشد و اگر غیر منحصر باشد وضو گرفتن در آن صحیح است اگر چه فعل حرامی را در آن مرتکب شده مگر اینکه وضو گرفتن علت تصرف نمودن در آن محل بوده باشد س شخص متوضی یعنی وضو گیرنده مکانیکه ایستاده و میخواهد وضو بگیرد غصبی است ولکن فضای آن مکان مباح است وضویش صحیح است یا نه ج وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است پس در وقت مسح پا را خارج کند از محل غصب انشاء الله تعالی وضویش صحیح است س غسل در حمام غصبی صحیح است یا نه ج غسل فاسد است اگر چه آب آن حمام غصبی مباح باشد س هرگاه از زمین غصبی آب مباح را بردارد و در جای مباحی وضو بسازد یا غسل کند چه صورت دارد ج انشاء الله تعالی عیب ندارد وضو و غسلش

صحیح است س هرگاه در زمین غصبی آب بارش جمع شود و از آن آب بردارد بجهة
رفع حدث آیا رفع حدث بآن میشود یا نه ج بلی رفع حدث بآن میشود س
فاقد طهورین یعنی آنکه نه آب و نه چیزهای دیگر که تیمم بر آنها جایز است یافت
نشود برایش تکلیف او ساقط است یا نه یا آنکه باید اتیان بصلوة نماید بلا طهارة
و بر تقدیر سقوط قضا لازمست اگر وقت بگذرد و بعد واجد احد طهورین
شود یا نه و در صورت ثانیه که تکلیف ساقط نباشد باز حکم بلزوم قضاء است یا نه
ج احوط اینستکه بهمان حالت نماز کند و لازمست قضاء آنرا نیز بعمل آورد با
طهارت س احکام جبایر را مفصلا بیان فرمائید ج جبایر عبارت است
از شکسته بندیکه آنرا بر محل شکسته و مانند آن می بندند لکن حکم در اینمقام مختص بآن
نیست بلکه شاملست کهنه هائی را که بر جروح مانند زخم شمشیر و غیر آن و قروح مانند
زخم دمل و شبه آن می بندند بلکه نیز شاملست دوائیرا که از ضمادات و مانند آنها
بر عضو بجهة شکستن یا زخم بودن آن بجهة ضرورت میمالند س هرگاه صاحب جبیره
نتواند عضو خود را بشوید ببرداشتن جبیره یا رسیدن آب بزیر آن بفرو بردن بزیر آب
یا مکرر ریختن آب بر آن تا آب بزیر آن برسد بنحویکه در عرف شستن محل صدق نماید چه
صورت دارد ج در اینحال واجبست بر او شستن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره س
هرگاه عاجز از شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجهة عدم تمکن از آن یا بجهة
پاک نبودن عضو یا نبودن امکان تطهیر چکند ج در اینوقت مسح نماید بر روی جبیره
با آب و مسح برطوبت و تری که در دست از بقیه شستن سایر اجزاء و محل باقی مانده کفایت
نمیکند بلکه احوط مسح با بست بقسمیکه اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در
چنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه آنچه را که در
واقع واجبست قصد نماید پس حکم در اینجا بر خلاف مسح سر و پاها میباشد بجهة آنکه در
آنها قصد مسح لازمست و با تمکن مسح بر بشره واجبست مسح بر همان بشره و افضل جمع ما
بین مسح بر بشره و مسح بر جبیره است و لازمست مسح نمودن تمام جبیره و وانگذاشتن

چیزی از آن بر حسب امکان بلی آنچه ممکن نیست یا بسیار دشوار است مثل ما بین نمائی
که بر جبیره کشیده شده پس ظاهر سقوط مسح است بالنسبه بآنها و واجب نیست مسح
بدست و کف آن و کفایت میکند هر آلتی که مسح بآن حاصل شود اگر مسح بدل از غسل باشد
س هرگاه در بعضی از اعضا زخم باشد و بر آن کهنه و شبه آن نباشد چکند ج
با تمکن از شستن آنرا میشوید و با عدم تمکن از آن مسح میکند بر خود بشره و با نبودن
تمکن از مسح آن بجهة نجاست موضع یا غیر آن کهنه بر روی آن گذاشته آنرا مسح مینماید
و با تعذر آن اکتفا میکند بشستن اطراف زخم و احوط جمع ما بین وضو بشستن اطراف
زخم و تیمم است بلکه جمع ما بین وضو و تیمم در جمیع صور اینمسئله احوط است
س هرگاه جبیره نجس باشد و غیر آن هم نباشد که بر روی آن بگذارد تکلیف
چیست ج باید اطراف آنرا بشوید در موضع شستن و دو طرفش را مسح نماید
در موضع مسح و هم تیمم نماید و هر وقتیکه مسح بر جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازمست
س هرگاه بر یکی از اعضاء مانع از رسیدن آب بزیر آن باشد یا متعذر و یا
دشوار باشد ازالهٔ آن چکند ج باید مسح بر روی آن نماید و احتیاطاً هم تیمم
نماید و فرقی نیست در جبیره ما بین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح
و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه در تمام عضو باشد یا بعض آن اگرچه بهتر در جبیره
محل مسح جمع ما بین وضو و تیمم است و نیز فرقی نیست ما بین اینکه عضو مسح کننده
جبیره داشته باشد یا غیر آن پس مسح میکند بهمان تری آب وضو که بر جبیره باقی مانده و
معتبر است در جبائر آنکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهنهٔ پاکی بر روی آن گذاشته
آنرا مسح نماید و احتیاطاً هم تیمم نماید بلی معتبر نیست در جبائر بجهة صحت وضو اینکه
نماز در آن جایز باشد پس جایز است در بارهٔ مردان مسح بر جبیرهٔ از حریر و جامهٔ از طلا
بلی معتبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغصوب باشد آن استعمال جایز نیست
و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهنهٔ که بر روی آن گذاشته شود
و بدانکه وضوء صاحب جبیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضوی صحیح

هرچند وقت وسعت اعادهٔ عمل داشته باشد و اقوی عدم وجوب اعادهٔ وضوءاست
بجهة عمل دیگر اگرچه احوط است خصوصاً اگر در اثناء آن عذر برطرف شود بلکه وجوب
اعاده در این صورت خالی از قوت نیست

در بیان احکام شکوک متعلقهٔ بوضوءست

س اگر کسی یقین در حدث و شک در وضو داشته باشد تکلیفش چیست ج
باید وضو بسازد س اگر کسی یقین در وضو دارد و شک در حدث چه صورت
دارد ج بنا بر طهارت گذارد س اگر کسی یقین هم بحدث و هم بوضو دارد
و شک دارد که آیا حدث مقدمست یا وضو حکمش چیست ج باید وضو بسازد
مگر در صورتیکه تاریخ طهارت را بداند س اگر کسی بعد از نماز شک میکند که
آیا وضو داشتم یا نه ج بنا را بر صحت عمل میگذارد ولکن از برای نماز بعد وضو بسازد
س هرگاه در اثنای عمل شک در طهارت نمود چکند ج عمل قطع کند و استیناف
آن عمل نماید با طهارت جدیده اگرچه احوط اتمام عمل و استیناف است با طهارت
جدیده س هرگاه بعد از وضو یقین کرد که یکی از اجزاء وضو را بعمل نیاورده است
چه باید بکند ج اگر موالات برهم نخورده آن جزء و ما بعد را بعمل میآورد و وضو
صحیح است و هرگاه موالات معتبره بهم خورده وضو را از سر میگیرد س هرگاه
کسی بعد از شروع در شستن عضوی شک نماید در عضو سابق چکند ج برگردد
بسوی سابق و از آنجا بیاورد با مراعات موالات و ترتیب و سائر شرائط و حکم ظن در
این باب حکم شکست و فرقی نیست ما بین شک در اجزاء و شک در شرائط پس مادامی
که فارغ از عمل نشده اگر در یکی از اینها شک نماید بایست تحصیل یقین کند و قول
عدل واحد در هر یک از اینها حجت نیست علی الاحوط و کثیر الشک اعتنائی بشک
او نیست س هرگاه موضع وضو یا غسل را شخص نجس میداند بعد از وضو یا
غسل شک دارد که ازالهٔ نجاست کرده یا نه ج وضو و غسلش صحیح است و از برای
بعد تطهیر کند آن موضع را و هرجا که علم دارد بملوث شدن آن برطوبت تطهیر نماید

و بهتر آنستکه این وضو و غسل را اعاده نماید و اگر نماز هم کرده اعاده کند س هرگاه
کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غائط و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست و
مراد بحدث مستمر چیست ج مراد بحدث مستمر قسمی استکه اگر بخواهد در اثناء نماز
چیزی اگر از آن صادر میشود تجدید طهارت کند حرج شدید لازم آید و هرگاه
شخص مسلوس یا مبطون از برای ایشان زمانی آرام باشد که در آن بتواند تحصیل
طهارت نماید و نماز را بجا آورد انتظار آن زمان را میکشد و اگر نباشد
زمانی برایشان که وسعت طهارت و نماز را بجا آورد لیکن متمکن از این باشند که
بدون عسر و حرج نماز را با طهارت بجا آورند باین معنی که در هر جای از نماز که
حدثی روی داد طهارت را تجدید کنند و از همانجا که باقی مانده نماز را تمام کنند
پس بهمان نحو وضو میسازند و بنا میگذارند از موضع رودادن حدث و احوط در
اینحال آنستکه نماز را بوضوء اول تمام کند و بعد از آن عمل مذکور را بجا آورد و اگر
زمان وسعت بر اقل واجب نماز که عبارت از ایماء و یک تسبیحه باشد در هر رکعتی
داشته باشد بهتر اتیان آنست بعد از نماز تام الافعال و یا متمکن نشدن بدون عسر
و حرج از تجدید وضو بطوریکه ذکر شد جهت پی در پی آمدن حدث وضو میسازند از
برای هر نمازی و بدون تأخیر نماز را بجا میآورند و حدث صادر در بین نماز
معفو از ایشان است و واجبست بر مسلوس اینکه پارهٔ از کهنه یا کیسهٔ یا نحو آن بخود
ببندد تا نجاست تعدی بجامه و بدن نکند و اما مذی و وذی و ودی و ناخن
گرفتن و سر تراشیدن و غیر اینها از چیزهائیکه غیر شیعه از اسباب نقض وضو دانسته
اند پس هیچ یک از اینها ناقض وضو نیست بلی مستحبست تجدید وضو با مدن مذی
و ودی بدال مهمله س سنن وضو را اجمالاً بیان نمائید ج مستحب است در
وضو گذاشتن ظرفیکه از آن وضو میسازد بر طرف راست خود و این در ظرفیست
که بتوان از آن بدست آب برداشت هرچند دست آن شل باشد و مستحبست آب بر
داشتن از ظرف بدست راست اگرچه بجهة شستن آن باشد و بسم الله گفتن در

اول آن و هرگاه دست در آب گذارد بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین و خواندن دعائیکه وارد شده در هنگام تسمیه در اول
وضو و شستن دستها از زندین بنا بر اظهر پیش از داخل کردن دستها در ظرفیکه
از آن آب بر میدارد و زند مفصل کف دستها و ساعد است و در وضوء از حدث بول
و خواب یکدفعه میشوید و از غائط دو مرتبه میشوید و مستحب است مضمضه و استنشاق
و همچنین مستحب است خواندن دعائیکه هنگام مضمضه و استنشاق وارد شده و
همچنین خواندن دعاهائیکه در شستن رو و دستها و مسح سر و پاها وارد شده و مستحب
است از برای مرد ابتدا نمودن بظاهر ذراع در شستن اول و بباطن آن در شستن
دوم و مستحبست برای زن عکس آن و مکروهست استعانت جستن بغیر در ریختن
آب در دست و نحو آن و همچنین در سایر مقدمات قریبه وضو و افضل آنستکه باقی
بگذارد آب وضو را بر محل و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولستکه روزی حضرت
امیر المؤمنین ع نشسته بود با محمد حنفیه حضرت فرمود یا محمد آن برای من ظرف آبی
بیاور که وضو سازم بجهت نماز محمد ظرفیرا که آب در آن بود حاضر ساخت بعد حضرت
بدست راست آب بر دست چپ ریخت پس گفت بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی
جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسًا پس استنجا کرد و فرمود اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَ
اَعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِی وَحَرِّمْنِی عَلَی النَّارِ پس مضمضه فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ لَقِّنِی
حُجَّتِی یَوْمَ اَلْقَاکَ وَاَطْلِقْ لِسَانِی بِذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ پس استنشاق فرمود و گفت اللهم
لَا تُحَرِّمْنِی رِیحَ طَیِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشَمُّ رِیحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَیْحَانَهَا وَطِیبَهَا
پس رو را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ
وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوهُ پس دست راست را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی
کِتَابِی بِیَمِینِی وَالْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَسَارِی وَحَاسِبْنِی حِسَابًا یَسِیرًا پس دست چپ را
شست و فرمود اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِی کِتَابِی بِیَسَارِی وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی وَلَا تَجْعَلْهَا
مَغْلُولَةً اِلَی عُنُقِی وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّیرَانِ پس مسح سر بجا آورد و فرمود

اَللّٰهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِکَ وَبَرَکَاتِکَ وَعَفْوِکَ وَعَافِیَتِکَ پس مسح پا را کرد و فرمود اَللّٰهُمَّ
ثَبِّتْ قَدَمِی عَلَی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْاَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْیِی فِیمَا یُرْضِیکَ عَنِّی
پس سر بر داشت و نگاه کرد و بمحمد گفت یا محمد هرکه وضو بسازد مثل وضوی من و
بگوید مثل گفتهء من میآفریند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته که تسبیح و تقدیس
و تکبیر خدا کنند و مینویسد خدای عز و جل ثواب آنرا بجهت او تا روز قیامت و هرگاه
مکلف از وضو فارغ شود بگوید اَلْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و بعضی گفته اند سه مرتبه سورهٔ
مبارکهٔ انا انزلناه را بخواند و در حدیث وارد است که هر که بخواند بعد از تمام کردن
وضو انا انزلناه را و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَ تَمَامَ
رِضْوَانِکَ وَتَمَامَ مَغْفِرَتِکَ نمیگذارد در او گناهیرا مگر آنکه محو مینماید جناب
اقدس الهی و در فقه الرضا ع مذکور است که فرموده آنحضرت که هر مرد مؤمنی که
بخواند در وضوئش انا انزلناه را بیرون میآید از گناهان مثل روزیکه از مادر
متولد شده باشد و ظاهر حدیث آنستکه یکمرتبه کافیست و بهتر آنستکه بگوید
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ وَالْحَمْدُ
لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَالْجَنَّةَ
و مستحبست که مقدار آب وضو یک مد بوده باشد و آن چهار یک صاع است **س**
کیفیت اغسال واجبه و مستحبه را بیان فرمائید **ج** اغسال بر دو نوعست واجب
و مستحب آنکه واجبست و ببدن مکلف تعلق میگیرد پنج غسلست غسل جنابت و غسل
حیض و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل مس میت و اما غسل اموات که ببدن غیر
مکلف تعلق میگیرد پس در غیر اینمقام ذکر خواهد شد و اغسال مستحبه گاهی بنذر و
شبه آن واجب میشود و تفصیل هریک از اغسال واجبه میآید **س** سبب جنابت
چند چیز است بیان فرمائید **ج** دو چیز است اول بیرون آمدن منی از موضعی که
عادة بیرون آمدن از آن قرار گرفته خواه عادی بیشتر مردم باشد یا خصوص شخص
باصل خلقت او باشد یا بامر عارض از مرد بیرون آید یا از زن در خواب بیرون آید یا بیداری

چه بجماع باشد چه بغیر آن باختیار باشد یا نه زیاد بیرون آید یا کم اگرچه بقدر ذرّه باشد و در حکم منی است خروج بلل مشتبه قبل از استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب بیرون آمدن منی از غیر موضع عادی خصوصاً پائین تر از پشت یا از سوراخی در قضیب یا در زیر تخمها بیرون آید و خنثی غیر مشکل حکم آن واضح است و خنثی مشکل جنابت او متحقق میشود به بیرون آمدن از هر دو سوراخ یا سوراخیکه عادت بیرون آمدن منی او از آن قرار گرفته و در غیر این دو صورت مشکل است احتیاط ترک نشود و طریق احتیاط در این و نظایر آن اینست که اگر حالت سابقه طهارت از حدث اصغر است غسل کند بعنوان احتیاط و اگر حدث اصغر باشد جمع کند بین غسل و وضو دوّیم جماع است و آن حاصل میشود بغائب شدن حشفه در قبل و دبر زن پس بدخول تمام حشفه جنابت در هر دو حاصل میشود هرچند منی بیرون نیاید و جنابت بوطی میّت و حیوان و موطوئه شدن از برای اینها اشکال است و همچنین است وطی ذکر و وطی در خنثی و دخول مقطوع الحشفه و بعض آن پس احتیاط در همهٔ اینها ترک نشود و طریق احتیاط گذشت س منی بچه چیز متشخص و شناخته میشود ج شناخته میشود منی از مرد صحیح بسه چیز اوّل شهوت خاصّه که غالباً منی در آنحالت بیرون می آید دوّیم جهیدن سیّم سستی بدن پس از بیرون آمدن و اقوی اعتبار اجتماع اوصاف ثلثه است و با وجود یکی از اینها اگر علم بانتفای آن دو تای دیگر باشد احتیاط سابق خوبست اگرچه واجب نیست و بعضی اعتبار بوی شکوفهٔ خرما و خمیر ترش دادن نموده اند و اقوی خلاف آنست و اعتبار اوصاف مذکوره در زمان شک است و با یقین بمنی بودن غسل واجبست در همه حال و در حال ناخوشی و ضعف بنیه یکی از شهوت و سستی بدن حکم بجنابت نمیشود بلکه شهوت و سستی بدن هر دو معاً شرطست و در بارهٔ زنان شهوت معتبر است و سستی بدن نیز خواه تندرست باشند یا بیمار و جهیدن منی اعتبار ندارد س زنان هم محتلم میشوند مثل مردان که غسل بر ایشان واجب میشود و امساک از نوم ثانیه در صوم در حق ایشان نیز لازم

باشد یا نه ج بلی ممکن است که مثل مردان باشند اگرچه بعید است و بر فرض انزال مثل مردانند در احتلام و وجوب غسل و نخوابیدن س بمجض حرکت کردن منی از محل خودش موجب غسل میشود یا نه ج موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه س استمناء چه معنی دارد ج عبارتست از طلب نمودن منی از مواد یا خروج آن از حشفه پس در اینوقت جنابت متحقق میشود س اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب ببیند محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری نبیند آیا واجبست بر او غسل یا نه ج غسل واجب نیست س هرگاه بیرون آید منی مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل یا نه و یا شک داشته باشد زن که منی از خودش است یا منی از مرد است یا آنکه مظنه بهم رساند که منی از زن بیرون آمده لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش چه صورت دارد ج جنابت بهیچیک متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند باینکه منی از خودش میباشد یا اینکه علم بهم رساند باینکه مخلوطست با منی مرد واجبست اعادهٔ غسل سؤال اگر کسی در بدن یا در جامهٔ مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از خودش است و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیفش نسبت بنمازهائیکه کرده است چیست ج باید غسل کند و اعاده کند هر نمازیرا که یقین دارد در حال جنابت بجا آورده است س اموریکه مشروط بغسل است و غسل از برای آنها لازم می شود چند چیز است اجمالاً بیان فرمائید ج هشت چیز است اوّل طواف واجب دوّیم نماز مطلقاً خواه واجب و خواه مستحب اصلی باشد یا نماز احتیاط و در حکم آنست اجزاء فراموش شده از نماز و سجود سهو بنا بر احتیاط امّا در نماز میّت و سجده های قرآنیه طهارت لازم نیست سیّم روزهٔ واجب و تفصیل آن در صوم میاید چهارم مس اسماء الله و اقوی حرمت مس لفظ جلاله است که جزء اسمی شده باشد مثل عبدالله و فرقی نیست در اسماء میان لفظ الله و غیر آن بنا بر اقوی چنانچه فرق نیست در اسم مختص ما بین لغات و اقوی ترک مس نمودن اسماء انبیاء و ائمّه هدی و حضرت زهراء علیهم السّلم

است واحوط ترک مس اسماء ملائکه است نیز هرگاه بقصد نفوس مقدسهٔ ایشان نوشته
شده باشد پنجم درنگ نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در
مسجد باشد وخواه بعد از دخول دران خواه بسبب احتلام باشد یا غیران پس بهرحال
واجبست برجنب بیرون رفتن ازان بلی جائز است برجنب عبور نمودن از مساجد
باینمعنی که از طرفی داخل شود واز طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام ومسجد رسول
الله ص وکسیکه درین دو مسجد جنب شود یا داخل شود دران با جنابت عمداً یا سهواً
واجبست تیمم نماید جهة بیرون امدن ازانها وهرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از زمان
تیمم یا بقدر زمان تیمم باشد دراینصورت بیرون رود بدون تیمم واگر فرضاً
زمان غسل یا زمان تیمم مساوی یا کمتر ازان باشد دراینصورت غسل نماید و
حرامست علی الاحوط داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه وحکم انها حکم مسجدین
است پس جایز نیست عبور ازانها واگر در یکی ازانها جنب شود تیمم نموده بیرون
میاید وبهتر انستکه درواقع بحکم مشاهد قرار بدهد ششم داخل شدن در مسجد
بجهة گذاشتن چیزی دران واحوط انستکه چیزی از بیرون مسجد یا در حال
عبور ازان دران نگذارد وداخل شدن بجهة برداشتن چیزی از مسجد جایز است
هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که درانها سجدهٔ واجبه هست وانها سورهٔ اقرأ
وسورهٔ والنجم وسورهٔ الم تنزیل وسورهٔ حم سجده میباشند وفرقی نیست میان ایهٔ سجده
وغیران حتی بسم الله وبعض ازان هرگاه بقصد سورهٔ سجده گفته شود ومستحب است
غسل نمودن هرچند امر موقوف بران تعلق بمکلف نگرفته باشد هشتم واجبست غسل
هرگاه نذر کرده باشد ومثل نذر است شبه ان که عهد ویمین باشد س چیزهائیکه
مکروهست درحق جنب بیان فرمائید ج چند چیز است اول خوردن و
اشامیدن مگر انکه وضو بسازد یا مضمضه واستنشاق نماید دویم خواندن زیاده
از هفت ایه از غیر سور عزائم از قران وکراهت خواندن هفتاد ایه بیشتر است وبهتر
انستکه هیچ نخواند تا ازین حالت بیرون رود سیم مس نمودن غیر محل کتابت قران

مثل حواشی وسفیدی درمیان سطرها چهارم خوابیدن مگر انکه وضو بسازد یا
تیمم بدل از غسل نماید اگر اب نیابد یا انکه نتواند استعمال ان نماید وافضل برای
او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند پنجم خضاب نمودن بحنا وغیران همچنانکه مکروه
است جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از تاثیر بخشیدن س اموریکه مستحب
است درحق شخص جنب در وقت غسل بیان فرمائید ج مستحبات در زمان
غسل چند چیز است اول شستن دستها از مرفق سه دفعه پیش از غسل دویم مضمضه
نمودن پیش از غسل سه دفعه سیم کشیدن دست بر بدن بهر جائی که برسد
خصوصاً در ترتیبی بلکه سزاوار انستکه کمال خاطر جمعی در رسیدن اب تحصیل
نماید ومویکه احتمال بدهد که بجهة مجتمع بودن ان اب بزیران نرسیده بدست زدن
وامثال ان اب را بزیران برساند وانگشتر ومانندان بیرون نماید وبشکنهائیکه در
بعض جاهای بدن اتفاق میافتد اب را برساند چهارم استبراء ببول کردن از برای
جنبی که منی ازان بیرون امده باشد واین نوع استبراء شرط صحت غسل نیست و
فائدهٔ ان در بحث استبراء ببول گذشت وبدانکه غسل جنابت مجزی از وضوء است در
هرچیزیکه مشروط بوضو باشد واگر در اثناء غسل نمودن حدث اصغر رو دهد
اقوی صحت غسل وعدم لزوم استیناف است اگرچه احوط اتمام واستیناف است
ودر احتیاط واحراز واقع کفایت میکند استیناف بقصد انچه براو است واقعاً از
غسل تام یا اتمام ان وکیف کان از برای نماز ومانندان از چیزهائیکه صحت انها مشروط
بوضو است وضو میسازد ودر تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که هر که بعد از
وضو وغسل جنابت این دعا را بخواند گناهان او بریزد چنانکه برگ از درخت میریزد
وبهر قطره از قطرات وضوء او وغسل او حق تعالی ملکی خلق نماید که تسبیح و
تقدیس وتکبیر وتهلیل الهی کنند وصلوات بر محمد وال محمد فرستند وثوابش ازان
باشد وگناهانش امرزیده شود سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّكَ

وَخَلِيفَتُكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلَى خَلْقِكَ وَاَنَّ اَوْلِيَائَهُ خُلَفَائُكَ وَاَوْصِيَائُهُ اَوْصِيَائُكَ
س طريقهٔ غسل کردن و واجبات آنرا بيان فرمائيد **ج** غسل بر دو قسم
است ترتيبي و ارتماسي اما ترتيبي عبارتست از سه شستن اول شستن تمام سر با
گردن دويم شستن طرف راست از بدن سيم شستن طرف چپ از بدن اما بايد
در شستن سر چيزي از بدن را با گردن بشويد تا يقين نمايد بشستن تمام آن و در
شستن طرف راست چيزي از گردن و طرف چپ را بشويد تا خاطر جمع شود بشستن تمام
طرف راست و همچنين در شستن طرف چپ و بايد نصف عورتين و ناف را با طرف
راست بدن و نصف چپ را با طرف چپ بدن بشويد و بهتر آنستکه تمام آنها را با
هر يك از طرفين بشويد **س** ريختن آب با دست کشيدن بر بدن واجبست يا نه
ج واجب نيست **س** در غسل ترتيبي بقصد سر و گردن تمام بدن را در آب
فرو برد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ کافيست يا نه **ج** بلي کافيست **س**
بعضي از عضو را ترتيبي و بعضي را ارتماسي بشويد چه صورت دارد **ج** جائز
است بهر نحويکه باشد **س** هرگاه تمام عضو در آب باشد و بقصد شستن هر
عضوي بدن را حرکت دهد در آب جائز است يا نه **ج** بلي کفايت ميکند
دويم غسل ارتماسي و آن عبارت از شستن تمام بدنست بفرو بردن در آب و معتبر
نيست فرا گرفتن آب تمام بدن را در يك حال حقيقي بنحويکه هيچ يك از اجزاء بدن را
آب پيش از ديگري فرا نگيرد همچنانکه کفايت نميکند شسته شدن تمام آن در يکدفعهٔ
عرفيه بلکه معتبر آنستکه در همان فرا گرفتن آب تمام بدن را تمام آن شسته شود هرچندکه
پارهٔ اجزاء پس و پيش شسته شود و غسل ترتيبي افضل از غسل ارتماسي است و معتبر
است در غسل چند چيز اول نيت و معتبر است در آن قربة چنانکه در وضو شنيدي
و تعيين غسل جنابت از ساير غسلها و جائز است جمع نمودن ميان چند غسل در
يك عمل بقسميکه پيش در وضو گذشت و بايست که اول عمل در هر يك از ترتيبي و
ارتماسي با نيت باشد بتفصيليکه در نيت وضو دانسته شد با استمرار قصد تا آخر

عمل دويم شستن ظاهر تمام بدن و وا نگذاشتن چيزي از آن اگرچه بسيار کم باشد و لازم
است زائل نمودن هر چيزيکه نگذارد آب بظاهر بشره برسد و دست ماليدن بهر چيزيکه
بدون دست ماليدن بخوان آب بآن نرسد چون موي انبوه و جبيره حکم بدنرا دارد
ببيانيکه در وضو صاحب جبيره گذشت و واجب نيست شستن مو و کفايت نميکند شستن
آن از شستن خود بشره و موئيکه از توابع بشره است وجوب شستن آن خالي از قوت
نيست و احوط شستن چيزهائيستکه ظاهر بدن بودن آن معلوم نيست سيم رعايت
نمودن ترتيب در غسل ترتيبي چنانچه مذکور شد چهارم مباح بودن آب و در
مقدمهٔ کتاب دانستيکه غير آب مطلق پاك چيزيرا پاك نميکند و وضو و غسل بغير آن
جائز نيست پنجم مباح بودن مکانيکه در آن غسل ميکند و همچنين ظرفيکه بآن آب
بر بدن خود ميريزد و جائيکه آب غسل در آن ريخته ميشود چنانکه در وضو گذشت
ششم آنکه خود بدن خود را بشويد با قدرت و تمکن هفتم آنکه مانعي از شستن نداشته
باشد و بيان آن در وضو گذشت هشتم پاك بودن بدن پيش از شستن بلي شستن سر
و گردن هرگاه پاك باشد موقوف بر پاك بودن ساير اجزاء بدن نيست و احوط اينستکه
پيش از غسل تمام بدن پاك باشد و احکام جبيره ببيانيکه در وضو گذشت در
غسل جاريست و احکام هر دو يکي است مگر موالات که در غسل ترتيبي لازم
نيست و متفرق ساختن آن بهر قسم جائز است و بهتر پي در پي بجا آوردن آنست بلي
واجب ميشود بنذر و شبه آن و بتنگ شدن وقت و امثال آن لکن در اينحال اگر پي در
پي نشويد غسل صحيح است **س** اغسال مندوبه را بيان فرمائيد **ج** بدانکه اغسال
مندوبه بسيار است و دور نيست که عدد آن منتهي بصد غسل بشود و معروف از
آنها چند غسل است که در اين مختصر ذکر ميشود و آنها هم بر سه قسم است قسم اول
اغساليکه تعلق بزمان دارد و آنها چند غسلست اول غسل جمعه است و وقت آن
بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا وقت زوال و از زوال تا آخر روز شنبه
آنرا قضا مينمايد اگرچه احوط آنستکه بجا آورد بقصد قربت نه قضا تا آخر روز جمعه و اگر

برسد که در روز جمعه متمکن از غسل نشود در روز پنجشنبه جایز است که بنیت تقدیم
بجا آورد و همچنین است حال در شب جمعه لکن هرگاه متمکن شد از اعادهٔ آن در روز
جمعه پیش از زوال اعاده نماید واگر متمکن نشد کرد در وقت اعاده نماید لکن اگر در خارج
وقت متمکن از قضا شد اکتفا میکند بآنچه پیش بجا آورده است دویم و سیم غسل روز عید
فطر و روز عید قربان است چهارم غسل روز عرفه است پنجم غسل روز ترویه که هشتم
ذیحجه است ششم غسل روز عید غدیر که هیجدهم ذی الحجه است هفتم غسل روز
مباهله است و آن بیست و چهارم ذی الحجه است هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم
ماه رجب است نهم غسل روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن هفدهم
ربیع الاول است بنا بر مشهور دهم غسل عید نوروز است یازدهم غسل در ماه
رجب و آن اول ماه و نیمه و آخر ماه و در شب هر یک از آنها است دوازدهم غسل
شب نیمهٔ شعبان سیزدهم غسل در ماه مبارک رمضان در اول ماه است و در شبهای
طاق از آن و مؤکد است در شبهای قدر و شب نیمه و شب هفدهم و بیست و پنجم و
بیست و هفتم و بیست و نهم و ظاهر اینستکه در هر شبی از شبهای دههٔ آخر مستحب
باشد همچنانکه ظاهر اینستکه در شب بیست و سیم اگر در اول شب غسل را بجا آورد
مستحبست که در آخر شب غسل دیگر بجا آورد چهاردهم غسل شب عید فطر و از برای
اغسال مذکوره در اوقات مزبوره وقت معینی نیست اگرچه بهتر اینستکه در اول وقت
آن بجا آورد و حدث اصغر یا اکبر ناقض هیچ یک از آنها نیست باینمعنی که اعادهٔ غسل
لازم نیست در عمل باستحباب **قسم دویم** اغسالیستکه تعلق بمکان دارد و آنها
چند جا است اول بجهة داخل شدن بمکه دویم بجهة داخل شدن در خانه کعبه سیم
بجهة داخل شدن مسجد الحرام چهارم بجهة داخل شدن مدینهٔ مشرفه پنجم بجهة داخل
شدن مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ششم از برای داخل شدن روضهٔ مقدسهٔ
حضرت رسول ص لکن استحباب غسل از جهة مکانیت معلوم نیست **قسم سیم** اغسالیکه
از برای افعال چندی مستحب شده و در آنها چند چیز است از برای احرام و طواف

و وقوف بعرفات و وقوف در مشعر و از برای نحر و قربانی کردن و سر تراشیدن
و از برای زیارت حضرت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواهد
امام ع را در خواب ببیند تا بدین واسطه مقام خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی
اگرچه صغیره باشد و از برای طلب حاجت و بجهة استخاره یعنی از خدا طلب تقدیر
خیر در امور کردن و اینده و غسل مختص بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق
طلب حاجت و غیر آن جاریست و اکتفا باینها کردیم **س** از اغسال مسنونه
بعد از حصول فعلی از افعال وارد شده است یا نه **ج** بلی وارد است و از آن
جمله از برای قضای مفرط با احتراق تمام قرص و احوط وجوب غسل است یا رفتن
بجهة دیدن دار کشیده شده یا کشتن چلپاسه است پس از برای آن زمان معینی نیست
و در تمام عمر وقت آن باقیست و آنچه از برای بجا آوردن عملی است بعد از غسل از
قبیل غسل زیارت یا غسل بجهة نماز حاجت و شبه اینها پس اقوی اینستکه غسل در اول
روز کفایت میکند تا آخر ماه و همچنین در اول شب غسل نمودن مجزیست از برای عمل
تا آخر شب بلکه میتوان گفت بغسلیکه در روز بجا آورده میتواند شب عمل را بجا
آورد و همچنین بعکس و منتقض میشود غسل مذکور بغیر خواب از سایر نواقض پیش
از عمل علی الاقوی بلکه انتقاض بخواب نیز خالی از قوت نیست **س** خون حیض
بچه شناخته میشود و علامات و صفات آن چیست بیان فرمائید **ج** خون حیض
شناخته میشود در حق غالب زنان در غالب اوقات بتیرگی رنگ و غلظت و جهیدن
و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون آمدن **س** خونیکه پیش از نه سال یا
بعد از بلوغ بسن یأس دیده میشود چه حکم دارد ممکن است که حیض باشد یا نه **ج**
خون قبل از نه سال حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد پس واجب است بر او بعد
از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله نباشد و اگر یقین کند که خون بواسطهٔ زخمی
مانند آن غیر از استحاضه بهم رسیده چیزی بر او نیست و زنیکه تاریخ ولادتش معلوم
نباشد و خونی ببیند از او و یقین دارد که از حیض است یا شک در بلوغ حکم

بیوق بلوغ میشود و امّا خون بعد از بلوغ بحد یأس محکوم باستحاضه است مادامی که علم بخلاف استحاضه بهم نرسد و این در صورتیست که یقین کند بیأس و اگر شک داشته باشد در بلوغ بحدّ یأس و خونی ببیند محکوم بحیض است با امکان **سؤال** سنّ یأس حدش تا چه وقتست **جواب** حدّ یأس در قرشیه تمام شدن شصت سال قمری شرعی است از هنگام ولادت و قرشی کسی است که نسبا و بنضر بن کنانه برسد از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر بتنهائی باشد و امّا از طرف مادر بتنهائی کفایت نمیکند و از قرشیه در این ازمنه غیر از زنان هاشمیه کسی معروف نیست بلی قبیلهٔ که منسوب بقریش باشند اگر معلوم شود انتساب ایشان بنضر بن کنانه در وجه تسمیه نیز همان حال را دارند و امّا غیر قرشیه پس حدّ یأس در حق او تمام شدن پنجاه سال قمری شرعی است خواه کنیز باشد یا آزاد **س** هرگاه خون حیض مشتبه بخون بکارت شود شناختن آن بچه طریقست **ج** در تشخیص شناختن آن باید که قدری پنبه داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بهتر آنست که وقتی که می خواهد این عمل را بکند بپشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از آنکه مدّتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر که خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارتست و اگر خون تمام پنبه را گرفته باشد خون حیض است و شرطست در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطهٔ بفرج مثل بکارت نداشته باشد و هم چنین خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص داد و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطلست نماز هرچند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است مگر آنکه بر جاء مصادفه با واقع بجا آورد با ظهور آن **س** خون حیض اگر مشتبه بخون قرحه شود طریق شناختن آن بچه نوعست **ج** طریق شناختن ندارد بلکه باید عمل بر طبق حالت سابقه نماید و احوط جمع مابین تروک حائض و اعمال طاهره است و اگر مشتبه شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بآن چنانچه از آن چیزی بیرون آید که شک کند که انسان است

یا مبدء انسان یا غیر آن خصوصا اگر در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند و همچنین هر خونیکه زن ببیند در میان سه روزه و برده کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروحست و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن باشد دو حیض خواهد بود **س** هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود حکمش چیست **ج** تمامی خون و وسط محسوب بحیض است **س** حیض با حمل ممکنست که جمع شود یا نه **ج** بلی ممکنست بنا بر اقوی **س** ایام حیض اقل و اکثرش چه قدر است **ج** اکثر زمان حیض ده روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل حیض که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه یکروز یا دو روز خون ببیند حیض نخواهد بود **س** عادت وقتا و عددا بچه قسم متحقّق میشود و حکم هر یک چیست **ج** متحقّق میشود عادت بدیدن خون دو دفعه در دو ماه مساوی پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشند مثل اینکه در دو ماه از غره تا پنجم خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه و عددیه میگویند و اگر در عدد مساوی باشد نه در وقت مثل اینکه در ماه اوّل پنج روز خون دید از اوّل و در ماه دویم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عادت عددیه گویند و اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اوّل خون دید پنج روز و در ماه دویم شش روز و هر دو را از اوّل ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه گویند و نیز محقّق میشود عادت عددیه بمساوی دیدن خون دو دفعه در یکماه همچنانکه محقّق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو دفعهٔ مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت وقتی بتنهائی بدیدن خون ترک عبادت کند هرچند خون بصفت حیض نباشد و در صاحب عادت عددی بتنهائی خلافست و اقوی وجوب ترک عبادتست در صورتیکه خون دارای صفات حیض باشد یا آنکه سه روز گذشته باشد و در غیر آن احوط جمع است میانهٔ افعال مستحاضه و تروک حایض و صاحب عادت هرگاه

خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند و استظهار نماید بترک نمودن عبادت اکر عادتش
از ده کمتر باشد و در عدد ایام استظهار و حکم ان خلافست و اقوی وجوب ترک عبادت
است در یک روز و همچنین در زائد تا روز دهم اکر بصفات حیض باشد و اکر فاقد
صفات باشد احوط جمع است میان تروک حائض و افعال مستحاضه و بهر تقدیر
هرکاه خون منقطع شد بده روز یا کمتر تمام حیض است و هرکاه کذشت از ده روز اکر
تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت باشد عادت ان معتبر است و
زائد بر عادت استحاضه است بی اشکال و اکر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت
باشد یا بنکه نتوان مجموع را حیض قرار داد بجهة تجاوز عشره یا عدم فاصله اقل طهر عادت
حیض است و زائد بران استحاضه است **و اما احکام حیض** اینکه صحیح نیست
از ان نماز نه واجب و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجدهٔ سهو بلکه اکر بین
نماز حایض شود نماز باطلست حتی اکر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن
سلام واجب نیز و اکر در نماز باشد و کمان نماید که حایض شد داخل کند دست خود را
و بمالد بموضعیکه خون بیرون میاید پس اکر خون بیرون نامده باشد از نماز بیرون
رود و الا نماز را تمام کند لکن ظاهر اینستکه اکر چنین نکند و نماز را تمام کند عیبی ندارد
و نماز او صحیح است اکر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن یا معلوم نشود پیش بودن
حیض بر تمام بودن نماز و هم چنین صحیح نیست از او روزه و نه طواف و حرامست براو
داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول الله ص و درنک نمودن در باقی مساجد
بتفصیلیکه در بحث جنابت کذشت **س** در زمان حیض وطی نمودن در قبل
حائض چه صورت دارد **ج** حرامست در زمان حیض وطی نمودن در قبل
حائض با علم بان و در بارهٔ هریک از مرد و زن موجب فسق میشود بلکه حلال شمردن
ان موجب کفر است با علم بحرمت ان **س** هرکاه وطی نمود در زمان حیض زوجهٔ
خود را ایا کفاره واجبست یا نه **ج** واجب نیست ولی احتیاط شدید در دادن
کفاره است بلکه ترک نشود **س** کفارهٔ وطی چقدر است **ج** کفاره عبارتست

از یک دینار یعنی اشرفی هیجده نخودی که یک مثقال شرعیست و این مقدار کفاره در
اول حیض است و در وسط ان نصف اشرفی و در اخر ان ربع ان **س** اول و وسط
و اخر حیض را بیان فرمائید **ج** زنیکه عادتش مثلا شش روز است روز اول و دویم
ان اول حیض است و روز سیم و چهارم وسط حیض است و روز پنجم و ششم اخر
حیض است **س** وطی کنیز در زمان حیض کفاره اش چه قدر است **ج** کفارهٔ ان
سه مد کندمست یا جو که بسه مسکین بدهند هرچند اخر ان باشد **س** قول زن
در حائض بودن و پاک شدنش مسموعست یا نه **ج** بلی مسموعست اکر چه مظنون
باشد که در خبر دادن کاذبست و هرکاه خبر دهد که در یکماه سه حیض دیده در
بعض اخبار وارد است که از زنهای مطلع بحال او بپرسند که در شهور سابقه نیز
چنین بوده که میکوید یا نه اکر تصدیق کردند قول او مسموعست و الا فلا و عمل باین
خبر در موردش بعید نیست لکن عمل بقول او مطلقا و ترتیب احکام حیض نسبت به
زمانی که میکوید احوطست فی الجمله و واجبست بر زن حائض که بعد از بریده شدن
خون غسل نماید بجهة هر واجب و مستحبی که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل
غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مثل غسل جنابتست لکن غسل حیض کفایت از وضو
نمیکند علی الاحوط مثل سایر اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست اکر چه افضل
است **س** کیفیت نفاس را بیان فرمائید **ج** نفاس خونیستکه در وقت زائیدن
از زنان میاید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از ان خواه هر دو وقت بشرط انکه
کمتر از ده روز باشد که هرکاه ده روز از زائیدن کذشته باشد و بعد از ان خون ببیند
نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان انکه طفل تمام متولد شده باشد یا تمام نشده
سقط شود هرچند مضغه باشد بلکه علقه بشرط انکه علم بهم رساند باینکه ان مبدا انسان
است یا انکه چهار قابله شهادت دهند بران و نطفه و علقهٔ مشتبه اعتباری ندارد و همچنین
مجرد زائیدن هرکاه خون نبیند و نخون پیش از زائیدن هرچند بقدر لحظهٔ باشد
و از برای اقل نفاس تحدیدی نیست پس ممکن است بقدر لحظهٔ باشد و اکثر ان ده روز

اگرچه احوط جمع است میان افعال مستحاضه و تروک نفسا تا هیجده روز و ان نفاس
غیر صاحب عادت مستقره است چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب
عادت مستقره نفاس او بقدر عادت او است و اما اگر بر کمتر از ده روز خون او قطع
شود نفاس او تمام ان مقدار است و همچنین اگر بر ده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت
او نفاس است و تتمه استحاضه و احوط انستکه تا ده روز نیز نفاس قرار دهد و اعمال
مستحاضه را نیز بجا اورد و لکن انچه ذکر شد از انکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را
وقتی استکه در اول و اخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف انکه اگر در یکی از
اول یا اخر یا وسط خون دید نفاس او مقدار دیدن خونست چنانچه اگر در وسط
و اخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس ان طرفین و انچه زمان ما بین انست خواهد
بود پس کسیکه عادتش هشت روز و در اول و اخر ببیند تمام نفاس است و اگر در
اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید
مگر یکروز از این روزها نفاس او مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در
چهارم مثلا خون دید و از عادت گذشت و بر ده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس
است و مثل انستکه شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز و هر چیز یکه بر حائض
میباشد از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است **س** استحاضه
چند قسم است **ج** بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه **س** قلیله بچه شناخته
میشود **ج** شناختن ان باین نحو است که قدری پنبه در فرج میگذارند اگر
خون بان برسد و لکن از ان فرا نگیرد قلیله است **س** متوسطه چه نوعست **ج**
طریقه متوسطه اینستکه خون در پنبه فرو رود و از ان نگذرد **س** کثیره بچه
نوع است **ج** باین نوعست که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه انکه از کهنه
بگذرد یا نگذرد **س** در قلیله غسل و وضو واجبست یا نه **ج** غسل واجب
نیست و لکن وضو لازمست از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر
نماز را باید بیک وضو بعمل اورد و در قسم دویم که متوسطه است یک غسل واجب

میشود از برای نماز صبح اگر قبل از نماز صبح متوسطه شود و اگر بعد از نماز صبح و پیش
از نماز ظهر یا عشاء متوسطه بشود احوط بلکه اقوی انستکه یک غسل کند از برای
نمازهای بعد و واجبست وضو از برای هر نماز واجب مگر برای نماز صبح که وضو
احوطست و شرطست در هر نماز و در قسم سیم که کثیره است سه غسل واجب میشود
یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی
از برای مغرب و عشاء که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز را بیک
غسل کند جائز است و احوط وضو گرفتن با هر یک از اغسال است و در واجب
بودن وضو از برای هر یک از نماز عصر و عشاء خلافست و احوط عدم ترک است و واجب
بودن غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالتیستکه خونی که باعث غسل یا وضو
میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت ان نماز باشد بشرط انکه غسل
یا وضو بعمل نیاورده باشد از برای خون بعد از دیدن ان و لکن انچه ذکر شد در
حکم سه قسم در وقتیستکه خون بیک نسبت بوده باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل
انکه کثرت بقلت برگردد یا قلت بکثرت برگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای
نماز صبح کثرت برگردد بقلت اکتفا میکند بیک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین برگردد
کثرت بقلت کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت
دو غسل خواهد بود در ان روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد یک غسل میکند
و اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بتوسط در ان روز احوط غسل کردنست چنانچه
پیش گذشت و احوط انستکه از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائیکه موجب وضو
بود وضو و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل انکه هرگاه وضو یا غسل نمود
و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی
او خواهد شد اعاده نماید انچه نموده بود در اول از وضو یا غسل **س** ایا واجب
است بر مستحاضه استبراء کردن یا نه **ج** واجبست و باید اینکه پنبه بر خود بر دارد
بقدریکه متعارفست در معلوم شدن حال ان یا ان قدر صبر نماید و بعد بمقتضای

ان عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن ان یا متوسطه بودن یا کثیره بودن وهمچنین واجبست علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید پنبه را یا بشوید انرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن انست هرگاه ملوث بخون شده باشد و بعد از غسل بلکه وضو نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون امدن خون مادامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احتیاط شدید انستکه استیناف غسل کند بقصد انچه براو است از اتمام یا غسل تام و وضو بسازد و اگر در اثنای غسل واقعشود اگرچه همانحدثیکه رفع انرا میکرد واقعشود اعادهٔ غسل نماید بشرط عدم استمرار و حیض و نفاس در حکم واحدست و اگر غیر ان واقعشود غسل باطل نمیشود **س** غسل مس میت در چه وقت واجب میشود کیفیت انرا بیان فرمائید **ج** واجب میشود غسل بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن **س** ایا فرقی هست میان میت کافر و مسلم یا نه **ج** فرقی نیست و در حکم میتاست قطعه کرده ان استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکال است و احوط غسل نمودنست و فرقی نیست بعد از صدق مس بین اینکه ماس و ممسوس مما تحلهما الحیوة باشد یا انکه نباشد پس واجبست غسل بمس نمودن دندان و ناخن میت اگرچه بناخن باشد بلی مس مو موجب غسل نمیشود از جهة عدم صدق مس و هرچه موقوف بر وضوء است موقوف بر غسل مس میت است و وضو شکسته میشود بسبب مس نمودن میت علی الاحوط و غسل مس میت کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط **س** احکام میت را از غسل و کفن و حنوط نمودن و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرمائید **ج** بدانکه غسل دادن میت واجب کفائیست باین معنی که بر همهٔ مکلفین واجبست و اگر یکنفر غسل را بعمل اورد از دیگران ساقطست **س** ایا اولی بغسل دادن میت کدام کس میباشد **ج** نسبت بزن خود شوهر است چه انزن ازاد باشد چه بنده

دائمه باشد یا متعه لکن در متعه اشکال هست و عمل باحتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدمست بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحامست و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشد و اگر وصیت نموده باشد که او غسل دهد احتیاط از برای ورثه عمل نمودن بوصیتست هرچند هاشمی نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارثست پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد ولاء عتق مقدمست بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدمست بر حاکم شرع و معنی اولویت در اینمقام انستکه اگر ولی بخواهد شرعا یا شخصی را معین کند مزاحمت ان جایز نیست نه انکه صحت غسل مشروط باذن او است پس هرگاه بی اذن اولیاء غسل دهند میت را باطل نیست و همچنین است حکم در نماز لکن احتیاط شدید در تحصیل اذن اولیاء است مهما امکن **س** شرطست که غسل دهنده شیعهٔ اثنی عشری باشد یا نه **ج** بلی شرطست **س** ایا غسل دهندهٔ میت شرطست در ذکوریت و انوثیت مثل میت باشد یا نه **ج** بلی شرطست مگر در محارم یا عدم مماثل علی الاحوط و زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و در حکم میت است سینه یا قطعه که در ان سینه باشد پس واجبست غسل دادن و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن بر ان و قطعه کرده ان استخوان باشد نیز واجبست غسل دادن و حنوط و کفن نمودن **س** طفلیکه چهار ماهه شده باشد و سقط شود واجبست غسل و کفن و حنوط نمودن او یا نه **ج** بلی واجبست لکن نماز نه واجبست و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته باشد واجبست علی الاحوط انرا در کهنه پیچیدن و دفن کردن **س** واجبست ازاله نمودن نجاست از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را از ناظر محترم در حال غسل یا نه **ج** بلی واجبست مثل سایر احوال چنانچه واجبست رو بقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر رو بقبله نباشد باینکه بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را متوجه

قبله نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بمحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط
مراعات است بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن نیز اگر چه کیفیت آن مختلف
است پس تا غسل دادن بهیئت محتضر گذارده شود و بعد از آن مثل حال دفن و فرق
نیست در وجوب مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب
نیست غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن او برجم یا قصاص یا غیر اینها و غسل
کرده باشد بامر حاکم شرع یا از جانب خود اغسال را اگر واجبست از برای میت و اگر
بعد از سه غسل بمیرد بسبب دیگر واجبست غسل دادن **س** طریقهٔ غسل دادن میت
را بیان فرمائید **ج** واجبست غسل دادن میت را سه مرتبه اول بسدر دوم
بکافور سیم باب قراح یعنی باب خالص و واجبست ترتیب بنحو مذکور در میان
سه غسل و فرق نیست در این حکم میان اینکه میت جنب باشد یا حائض یا نباشد
و ترک نشود احتیاط بغسل دادن میت را بغسل ترتیبی بنحو (وکیفیت آن) یکه در غسل جنابت
گذشت و همچنین شرطست نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن
شروع در آن نماید **س** اگر آب میسر نشود برای غسل میت تکلیفش چیست
ج احوط سه تیمم دادن میت است باینطریق که تیمم اول را بقصد ما فی الذمه
مردد اما بین بدل از سه غسل و غسل باب سدر و دوم را بدل غسل باب کافور
و سیم را بدل غسل باب قراح یا آنکه یک تیمم بدهند بدل از اغسال ثلثه بقصد
احتیاط و بعد از آن سه تیمم بدهد هر یک را بدل یک غسل از اغسال ثلثه احتیاطاً و
همچنین اگر ترسد بر میت از غسل دادن بجهة عارضی مثل سوختن یا آبله در او بودن
احوط اینستکه او را سه تیمم یا چهار تیمم بدهند چنانکه گذشت و تیمم را بدست خود
بعمل آورند نه بدست میت و احوط جمع است میان دست حی و میت با امکان و
اقوی اعتبار مباح بودن مکان غسل است **س** احکام کفن نمودن میت را بیان
فرمائید **ج** واجبست کفن نمودن بسه پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است
که از سر تا سری مبنامند و شرطست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند

و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را فرا گرفته باشد و در لفافه اینکه (از طول) بقدری زیاد باشد
که دو سر کفن را توان بست و از عرض بقدری زیاد باشد که بر روی هم بیفتد دو
طرف آن و احوط در پیراهن بلند بودن آنست تا بقدم و در لنگ پوشانیدن آنست
از سینه تا بقدم لکن احوط آنستکه زائد بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکند
چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بر ندارد **س** اگر مقدور نشود بسه
پارچه تکلیف چیست **ج** اکتفا بانچه مقدور است نماید بلکه اگر هیچ مقدور
نشود مگر پوشانیدن عورتین واجبست در این حال عورتین تنها را بپوشاند **س**
کیفیت کفن کردن را بیان فرمائید **ج** طریقه اش آنستکه لنگ مقدم بر پیراهن
و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنستکه هر یک از سه پارچه بپوشاند آنچه (را)
که در زیر آنست و جائز (نیست) مغصوب بودن و نجس بودن و حریر بودن و احتیاط
آنستکه از پوست نباشد هر چند از حیوان تذکیه شده و ماکول اللحم باشد و همه
اینها در حال اختیار است و اما در حال اضطرار پس تکفین و ستر عورت با اینها (غیر)
از مغصوب جائز بلکه واجبست **س** کفن واجب را از اصل مال بر میدارند یا از
ثلث **ج** از اصل مال بر میدارند هر چند مدیون باشد مگر زن که کفن او بر ذمهٔ شوهر
است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح نمودن
هفت موضع سجود است بکافور و کفایت میکند در آن مسمی و این حنوط مخصوص از
برای میتی است که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش ابداً نزدیک او نبرند مگر
٩ نماز میت واجب است یا نه — آنکه بعد از طواف مرده باشد که در اینصورت قول بجواز خالی از قوت نیست **س** ٩ نماز
میت واجبست بر شیعهٔ اثنی عشری مطلقاً چه شهید باشد چه کشته شده باشد بقصاص یا
خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان از ارباب کبائر و همچنین بر سنی
علی الاظهر چه در حال تقیه چه در غیر تقیه و جائز نیست نماز بر کفار چه اصلی و چه غیر آن
و ملحق میشود بمسلم مردهٔ که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر متولد شده باشند
از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست نماز بر لقیط دار الاسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند

لقیط دار الکفر را نیز هر کاه دران مسلمی باشد که ممکن باشد تولد از ان **س** ایا نماز میت
واجب کفائیست یا عینی **ج** نماز میت لازمست بوجوب کفائی ولکن شرطست در
صحت ان که مصلی مؤمن اثنی عشری باشد واحوط اعتبار بلوغست اکرچه اقوی عدم
اعتبار انست در صحت وسقوط از مکلفین **س** ایا اولی بنماز چه کسی است **ج**
اولی بنماز کسی است که اولی بغسل است بتفصیلی که کذشت وجائز نیست نماز بر میت
بدون اذن ولی چه فرادی وچه جماعت واکر اذن ندهد ولی احدی را بر جماعت و
خود نیز اقدام نکند یا قابلیت اکر منوط بعذر شرعی باشد منشأ ساقط شدن ولایت نمی
شود ونماز را فرادی خواهند کرد[2] واکر بسبب عذر شرعی نباشد احوط بلکه اقوی
کذاردن امر است نیز بولی وکیفیت نماز انستکه نیت بکند وپنج تکبیر که اول انها تکبیرة
الأحرامست بکوید ودرمیان انها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم صلوات بر
پیغمبر وال انجناب سیم دعا برای مؤمنین چهارم از برای میت پس اکر بعد از تکبیر اول
بکوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وبعد از تکبیر دویم اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وبعد از تکبیر سیم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وبعد از
تکبیر چهارم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ وبعد از ان تکبیر پنجم را بکوید کفایت میکند لکن اینها
دروقتی استکه میت شیعهٔ اثنی عشری باشد پس اکر طفل باشد چه نماز بر او واجب باشد
یا نباشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَاَجْرًا اکر پدر
ومادر طفل هردو مؤمن باشند واکر یکی از ایشان کافر یا مخالف باشد دعا را بمؤمن
تنها نماید وواجبست دران نیت وقیام ورو بقبله نمودن با امکان وکذاردن سر
میت را بطرف راست نمازکذار مکر انکه مأموم باشد وهرکاه عکس بکذارد میت را
باطل میباشد نماز چه از روی فراموشی وچه از روی جهل وهمچنین شرطست پشت
خوابانیدن میت را درحال نماز **س** احکام دفن را بیان فرمائید ودفن نمودن
جسد میت واجب بوجوب کفائیست یا نه **ج** واجب کفائیست وباید پنهان نماید
جسد میت را در زیر خاك بنحویکه محفوظ بماند جثهٔ او از ضرر درندکان وبوی او

[2] با اذن یا خود ولی خواهد کرد ٤

از انتشار وواجبست که بخوابانند او را بدست راست رو بقبله وهرکاه در کشتی باشد
ودفن او ممکن نباشد بکذارند او را در ظرفی مثل صندوق وسر انرا ببندند ودر دریا
اندازند ویا اینکه برپای او چیز سنکینی مثل سنك ببندند واو را در دریا اندازند
ولکن احوط بجا اوردن اولست با امکان واکر میت زن غیر مسلمه باشد یا مثل ان چه
کتابیه باشد چه غیر کتابیه وحامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن
نمایند تا انکه طفل رو بقبله باشد هرکاه طفل صاحب روح شده باشد وحرامست زدن
بصورت وخراشیدن ان وکندن مو چه در ممات اقارب وچه در غیر اقارب وهمچنین
شق نمودن رخت بر غیر پدر وبرادر **س** تیمم در چه وقت واجب میشود بیان
فرمائید **ج** در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استعمال اب
عقلاً یا شرعاً وان محقق میشود بچند چیز اول نیافتن اب بقدریکه کفایت تمام غسل
یا وضو را نماید ومعیار در نیافتن اب بقدریکه کفایت تمام غسل یا وضو را نماید
صدق عرفی است ولکن اکر در بیابان باشد واحتمال بدهد وجود ابرا در یکی از اطراف
لازمست که تفحص کند از ان در ارض سهله بقدر دررفتن دو تیر ویا بود در ارض غیر
سهله بقدر یك تیر دو تیر انکه نرسد بسبب سعی در تحصیل اب ضرری بنفس یا عرض
یا مال معتدبه او برسد چه از جهة خوف از دزد باشد یا درنده یا کشتن در راه یا
غیر اینها سیم ترسیدن از استعمال اب بجهة ناخوشی یا درد چشم یا ورم یا زخم یا دمل
یا امثال اینها از چیزهائیکه با وجود انها استعمال اب موجب ضرر است اکر ملحق بجبیره
یا انچه در حکم انست نبوده باشد چهارم انکه در استعمال اب الم شدیدی باشد که بحسب
عادت تحمل ان نتوان نمود واز این قبیل است شدت سرما واکر استعمال اب سبب ترکیدن
پوست بشره یا درشت شدن ان نشود بقسمیکه تحمل ان بحسب عادت دشوار باشد تیمم می
کند خواه سبب بیرون امدن خون بشود یا نه وخواه بسبب سردی هوا باشد یا نه پنجم
تحصیل اب محتاج باشد بتحمل منت وذلت که بحسب عادت تحمل ان ممکن نباشد چه بجز بدن باشد
یا غیر ان واز این بابست تحصیل دلو وریسمان ومقدمات کرم کردن اب هرکاه محتاج

بان باشد ششم انکه نتواند تحصیل اب نماید مکر اینکه انچه دارد بذل نماید یا اینکه انقدر
از مال خود بذل نماید که بذل ان مضر بحال او باشد هفتم انکه وقت کنجایش تحصیل
اب یا استعمال ان نداشته باشد هشتم انکه ابیکه دارد کفایت از برای وضو یا غسل
وتطهیر بدن یا جامهٔ نجس نداشته باشد پس جامه یا بدن را پاك میکند وتیمم بدل از وضو
یا غسل نماید نهم انکه بترسد بعد از استعمال ابیکه دارد عطش بر خود یا مسلم دیکر
یا حیوان محترمی غالب شود س درزمانیکه تیمم واجب شد اکر وضو بسازد
یا غسل کند صحیح است یا نه ج غیر تیمم در اینحال باطل خواهد بود مکر در بذل مال
ودر تحمل منت وخواری ودر تنکی وقت ودرجائیکه ممنوع مقدمات طهارت باشد
نه خود ان س تیمم بر غیر زمین میتوان کرد یا نه ج جائز نیست تیمم مکر بر زمین
خواه خاك خالص باشد یا سنك ویا کچ ویا اهك پیش از پختن انها یا غیر انها از
هر چیزیکه زمین کفته میشود هر چند رنکین باشد وهر چند غباری از ان بدست نچسبد
وجائز است تیمم بر خاك قبر وخاکیکه دفعهٔ دیکر بجهة تیمم استعمال شده باشد واحوط
واولی انستکه بخاك خالص تیمم کند با تمکن وبعد بزمین وبعد بسنك واکر زمین نباشد
اصلا تیمم نماید بغبار واکر ممکن نشد تیمم نماید بکل اکر ممکن نباشد خشکانیدن ان س
کیفیت تیمم را بیان فرمائید ج تیمم عبارت از زدن شکم دو دست بر زمین بیکمرتبه و
مسح پیشانی ودو جبین علی الاحوط بطول نه بعرض بتمام شکم دستها با هم از ابتدای رستنکاه
مو تا اول بینی وابروها واحوط مسح نمودن انها است پس از ان مسح پشت دست راست
بشکم دست چپ از بند دستها تا سر انکشتان وبعد از ان مسح پشت دست چپ بشکم دست
راست بنحو مذکور وانچه در وقت کذاشتن شکم دست بر پشت دیکری مس میشود
مسح ان لازم نیست[2] وشرائطیکه در وضو کذشت در تیمم نیز معتبر است س تیمم بدل
از وضو یا غسل بیکضرب کافیست یا نه ج اقوی کفایت بیکضربتست برای مسح پیشانی
ودستها مطلقا واحوط انستکه دو تیمم نماید یکی بدو ضربت ویکی بیکضربت وکفایت
میکند در احتیاط انکه تیمم اولرا تمام کند ودر ثانی اکتفا بیکضربت جهة پشت دستها

[2] نه ما بین انکشتان مح

نماید ورعایت این احتیاط در تیمم بدل از غسل ترك نشود س نماز بر چند قسم است
ج بر دو قسم است واجب ومستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیه التحیة
والسلام بر پنج قسم است اول پنجکانهٔ یومیه شبانه روزی دویم نماز ایات سیم
نماز طواف چهارم نمازیکه باجاره یا نذر یا عهد یا امثال اینها واجب شده باشد
پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسم علیحده قرار داده اند پس داخل در پنجکانهٔ
یومیه میباشد س نماز جمعه واجب تخییری است یا عینی ج واجب تخییری
است نه عینی س عدد رکعات پنجکانهٔ یومیه را بیان فرمائید ج عدد رکعات
نماز یومیه هفده رکعت است که عبارت میباشند از دو رکعت نماز صبح ونماز ظهر
چهار رکعت ونماز عصر چهار رکعت ونماز مغرب سه رکعت ونماز عشا چهار رکعت
ونماز چهار رکعتی در سفر ودر هنکام ترس از دشمن دو رکعت است قسم دویم در
نماز مستحبی است وان بسیار است ولکن اقتصار میشود بنافلهٔ نمازهای یومیه شبانه
روزی که انها را رواتب مینامند پس هشت رکعت نافلهٔ ظهر که پیش از نماز ظهر باید کرد
وهشت رکعت نافلهٔ عصر است که پیش از نماز عصر باید کرد وچهار رکعت نافلهٔ مغرب
است که بعد از نماز مغرب باید کرد ودو رکعت نافلهٔ عشاء است که انرا وتیره مینامند
نشسته بعد از نماز عشا باید کرد وان یک رکعت محسوبست وهشت رکعت نافلهٔ شب
است که وقت ان بعد از نصف شب است وهر چند نزدیك بصبح باشد بهتر است ودو
رکعت نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد ویک رکعت نماز وتر است که بعد از
نماز شفع باید کرد ودو رکعت نافلهٔ نماز صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد ومجموع
اینها سی وچهار رکعت است که عدد رکعات فریضهٔ شبانه روزی با نافلهٔ ان پنجاه ویك
رکعت میباشد ونافله را هر دو رکعت بیك سلام اتیان نماید واکتفا بحمد تنها ونخواندن
سوره وقنوت میتوان نمود س نماز عید قربان وعید رمضان واجبست یا نه ج
در عصر امام یا نائب خاص واجبست اما در این عصر مستحبست س اوقات نماز را
بیان فرمائید ج اوقات نماز بر چهار قسم است اول وقت مختص دویم وقت

فضیلت سیم وقت مشترک چهارم وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر نماز مقدار ادای
آنستکه ممکن باشد بحسب حال شخص تحصیل شرائط در آن وقت و ادای آن نماز در آن و اگر
از پیش واجد شرائط باشد همان مقدار ادای نماز است   اما آنکه وقت مختص بظهر
است مقدار ادای ظهر از اول وقت ظهر است و آنکه مختص بعصر است مقدار ادای
عصر از آخر وقت عصر است و آنکه مختص بمغربست بقدر زمانیستکه بتوان نماز مغرب را
در آن بجا آورد و آنکه مختص بعشاء است مقدار ادای چهار رکعت از آخر نیمهٔ شب
است و ما بین اینها وقت مشترکست اما وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال
آفتابست از دائرهٔ نصف النهار در سمت راس تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت
فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است تا آنکه سایهٔ شاخص دو مثل آن شود و بعد از
فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجزائیست اما اجزائی ظهر بعد از فضیلت ظهر است
تا آخر وقتش و اما اجزائی عصر دو وقت است یکی پیش از وقت فضیلت آن و
یکی بعد از وقت فضیلتش تا آخر وقتش و اما وقت فضیلت مغرب از وقت غروب
است تا برطرف شدن شفق مغربی و آن سرخیست که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از
غروب آفتاب و وقت فضیلت نماز عشا بعد از برطرف شدن سرخی است از مغرب تا
ثلث اول شب و اجزائی مغرب یک وقتست بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت
نماز صبح اول پهن شدن سفیدیست در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی
مشرق نزده بعد از آن وقت اجزائیست تا طلوع آفتاب و در نماز صبح وقت مشترک
و مختص نیست **س** وقت اجزائی یعنی چه **ج** یعنی نماز اداء است ولی فضیلت
ندارد **س** آیا نماز تا یکی اداء است **ج** تا بقدر یک رکعت از آخر وقت باقی است
اگر مصلی آنرا درک نمود نماز را ادا بجا آورده نه قضا اگرچه باقی آنرا بعد از وقت
بجا آورد و جائز نیست تأخیر انداختن نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید شده است
و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز پیش از وقت نمود باطلست چه تمام نماز پیش از
وقت واقع شده باشد چه بعض آن چه بعمد کرده چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد

چه ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد **س** آیا جائز است اعتماد
نمودن بمظنه در داخل شدن وقت یا نه **ج** جائز نیست با ممکن بودن علم و قول
دو نفر عادل معتبر است و قائم مقام علم است علی الاقوی بلکه جواز اعتماد بر اذان
شخص معتمد و قول یک عادل بعید نیست بلی جائز است اعتماد بر مظنه هرگاه ممکن
نشود علم در هوای ابر و احوط آنستکه در غیر هوای ابر از سائر اعذار صبر نماید تا علم
بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنهٔ او فاسد بوده است باید اعاده
کند نماز را هرگاه تمام نماز را در خارج وقت بجا آورده باشد و اگر جزئی از آن در
وقت واقع شده هرچند سلام واجب باشد اعاده نکند در صورت جواز اکتفاء بظن
مثل هوای ابر یا یقین بدخول وقت و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش
از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتیکه در نماز باشد عدول نماید به
نیت نماز پیش چه ظهر و چه مغرب اگر در وقت مختص نباشد و الا احوط اعادهٔ نماز
است بعد از عدول و اتمام و اگر بعد از فراغ باشد مجزیست آنرا هرگاه در وقت
مختص نماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بکند **س**
ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله را بیان فرمائید **ج** بدانکه قبله مکانیست
که خانهٔ کعبه در آن واقع است و محاذی آن تا باسمان و همچنین تا باخر زمین قبله است
و حجر اسمعیل داخل قبله نیست هرچند در طوافگاه داخل است و واجبست بر نماز
گذار توجه بعین کعبه و در حق بعید جهة کافی است **س** چیزهائیکه واجب است در
آنها رو بقبله بودن چند چیز است **ج** پنج چیز است اول نماز واجب چه نمازهای
شبانه روز باشد یا غیر آن و از آنجمله است نماز میت و نماز مستحبیکه بنذر و مانند آن
بر خود واجب کرده باشد بنا بر وجهیکه موافق با احتیاطست و نماز عید فطر و اضحی
گرچه در این زمان واجب نیست حکم نماز واجب را دارد و همچنین فرائض یومیه که بر
سبیل استحباب اعادهٔ آن مینماید یا قضائیکه تبرعا از جانب میت بجا میآورد حکم نماز
واجب را دارد و اما نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد

واجبست بنا بر احتیاط در اینها رو بقبله بودن واگر در زمان راه رفتن وسواری باشد واجب نیست حتی در وقت تکبیر گفتن وغیر آن از سایر ارکان نماز دوم آنکه در حال احتضار سیم در حال نماز کردن بر او بقسمیکه سر او بطرف راست نماز گذار و پاهای او بسمت چپ او باشد چهارم میت در هنگام دفن او را بپهلوی راست بخوابانند وسر او را بسمت مغرب و روی شکم و پیش روی بدن او رو بقبله باشد پنجم حیوانی که میخواهند او را تذکیه نمایند زیرا که در تحقق تذکیه شرطست رو بقبله نمودن آن حیوان در آن حال س کیفیت مکان نماز گذار را بیان فرمایید ج بدانکه جائز است نماز در هر مکانیکه خالی باشد از نجاستیکه تعدی نماید وجائز التصرف باشد چه مملوک باشد بسبب عین ومنفعت هر دو یا منفعت فقط باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت از برای شخص یا نحو اینها وچه مأذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا غیر آن خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات یا غیر آن وچه شاهد حال مالک بتصرف داشته باشد برابطه که میان مصلی ومالک باشد از صداقت وغیر آن که منشأ رضای مالک باشد ومعتبر است علم بهم رساندن از شاهد حال پس اگر علم بهم نرساند ومظنه بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملک غیر لکن آن در غیر صحراها وباغاتیکه بحسب تعارف وعادت مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در اینها مادامیکه آثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است س آیا نماز جایز است در خانه پدر ومادر وفرزند وجد وجده وبرادر وخواهر وعم وعمه وخالو وخاله وصدیق بدون اذن ایشان یا نه ج جائز نیست بنا بر اقوی وحال اینها با سایر مردم مساوی می باشد س هرگاه عمداً در حال اختیار در ملک غصبی نماز کند صحیح است یا نه ج باطلست هرچند نماز مستحبی باشد یا خود غاصب نباشد س اگر از روی جهل یا نسیان در ملک غصبی نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیحست مگر در صورت جهل بحکم از روی تقصیر واگر عرفاً اجرت دارد ضامنست س هرگاه

بغیر حق کسی را در ملک غصبی حبس کرده اند یا آنکه بجهة نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده برفتن در مکان مغصوب پس در آنجا نماز کرد نمازش صحیح است یا نه ج اگر چاره بیرون رفتن از آن مکان غصبی ندارد نماز در آنجا صحیح است س احکام پوشانیدن عورت ولباس مصلی را بیان فرمایید ج واجب وشرطست پوشانیدن عورت در نماز واجب با قدرت وشعور ودر نماز سنت شرط است چه آنکه نظر کننده باشد یا نباشد وعورت در مرد قبل ودبر وبیضتین است والیتین وما بین رکبتین وسره از عورت نیست ونه ما بین رکبه ونصف ساق واحوط پوشانیدن جمیع است وعورت در زن که واجبست پوشانیدن آن در نماز تمام بدنست مگر صورت ودو کف دست وظاهر دو قدم هرچند احوط پوشانیدن جمیع اینها است مگر از مقدار واجب از موضع سجود از پیشانی س واجبست پوشانیدن موی سر بر زنان یا نه ج بلی واجب است مگر کنیز ودختر نابالغ س پاک بودن لباس وبدن مصلی واجب وشرط صحت نماز در آنست یا نه ج بلی واجبست وشرط صحت است س شرطست در لباس مصلی که مباح باشد یا نه ج بلی شرطست بتفصیلی که در مکان نماز ذکر شد س هرگاه از روی اجبار یا علم بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس غصبی صحیح است یا نه ج صحیح است بلی اگر در عرف کرایه داشته باشد ضامن است س آیا لباس مصلی از چه جنس باید باشد ج جایز است از جمیع نباتات پنبه وکتان وغیر آن وهمچنین از پوست حیوان ماکول اللحم با تذکیه نمودن هرچند دباغی نشده باشد وهمچنین جایز است بودن رخت نماز گذار از پشم وکرک وموی وپر حیوان ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده باشد ویا از مرده کنده شده باشد وبر تقدیر کندن واجبست شستن موضعیکه رسیده است ببدن مرده با رطوبت س اگر لباس مصلی حریر محض باشد چه صورت دارد ج از برای مردان حرام ومبطل نماز است اگرچه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه وغیر آن علی الاحوط اگرچه بعید نیست صحت نماز در آن واما از برای زنان مباح وجایز است چه در نماز وچه در غیر نماز

ومزوج بانچه نماز دران صحیح باشد هرچند ممزوج ده یك باشد بلکه مادامیکه مضمحل
نشود بنحویکه اجزاء حریر بنامند جایز است از برای مردان نیز س ماهوت که همیشه
مسلمانان در بازار خودشان مشغول بیع وشراء ان هستند وهمیشه علما وادبا ب
دیانت واهل خبره بخرند ومیپوشند در این زمان بعضی شبهه درمیان انداخته
اند که احتمال فاتی کردن بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم در ماهوت میرود وبعض
القاء این شبهه ابا در نماز احتراز واجتناب لازمست یا نه ج لازم نیست س
جایز است رخت مصلی طلاباف باشد یا نه ج از برای مردان جائز نیست بلکه
نماز باطلست اکرچه ساتر عورت هم نباشد واز برای زنان مباح وجائز است س
انکشتر طلا در دست نمودن مرد چه صورت دارد ج حرامست ولی حرام نیست
همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار س حمل نجس یا متنجس مثل
دستمال یا کیسه در نماز چه صورت دارد ج بلی جائز است س چیزیکه ستر
عورت نماید ونجس یا متنجس باشد بر بپیچد ودر جیب یا بغل کذارد ایا در نماز
جائز است یا نه ج جائز است واحوط اجتنابست س هرگاه زنی جز لباس نجس
پوشیدن چارهٔ ندارد در نماز تکلیفش چیست ج اکر ناظر محرمی حاضر باشد با
همان لباس نماز کند واکر ممکن است تطهیر وناظر محرم هم نباشد تطهیر لباس نماید
ونماز را بخواند س اکر زنی بغیر از لباس غصبی لباس ندارد ونامحرم نیز حاضر
نباشد در این لباس جائز است نماز کردن یا نه ج جائز نیست بلکه باید برهنه
نماز کند س اجزاء حرامکوشت مثل موی کربه وغیره در نماز حملش جائز است یا نه
ج اقوی عدم جواز صلوة وبطلانست هرگاه صدق کند نماز در ان مثل اینکه
چسبیده باشد بلباس س اجزاء انسان مثل مو یا دندان همراه مصلی باشد
نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اکرچه از غیر باشد س هرگاه نجاست
در لباس مصلی باشد وفراموش کند با ان لباس نماز کند نمازش صحیح است یا نه
ج صحیح نیست واعاده باید کرد واکر وقت کذشته باشد قضا میکند س اکر

لباس نجس بود ومصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش چه صورت دارد
ج صحیح است واکر وقت باقیست بهتر انستکه اعاده کند واکر وقت کذشته قضائی
بر او نیست س اذان واقامه واجبست یا مستحب ج اذان مستحب مؤکد است
در نمازهای پنجکانهٔ یومیه واحوط عدم ترك اقامه است از برای مردان مکر در مواضع
سقوط ان ودر سایر نمازها مشروع نیست پس کفتنش بقصد مشروعیت حرامست و
فرقی نیست در فرائض یومیه ما بین اینکه ادائی باشد یا قضائی در سفر باشد یا در
حضر در نماز جماعت یا فرادی در حال صحت باشد یا مرض نماز کذار مرد باشد یا
زن بلی در اداء وحضر وجماعت وحال صحت ودر بارهٔ مردان تأکد استحبابش بیشتر
است س کیفیت اذان واقامه را بیان فرمائید ج اذان چهار تکبیر است بلفظ
الله اکبر ودو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله ودو شهادت رسالت
بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله وشش حی علی که دوتای ان بلفظ حی علی الصلوة
ودوتای ان بلفظ حی علی الفلاح ودوتای ان بلفظ حی علی خیر العمل ودو تکبیر
مانند پیش ودو تهلیل بلفظ لا اله الا الله وشهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین ع
جزء اذان نیست ولکن بقصد قربت بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه واله خوب
است واکر بقصد جزئیت بکوید حرامست واقامه مثل اذان است مکر انکه در اول ان
دو تکبیر نیست ودر اخر ان یك تهلیل نیست وزیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل
دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هیجده فصل است وفصول اقامه هفده فصل
س هرگاه مصلی اذان واقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه صورت
دارد ج اکر پیش از رکوع رکعت اول متذکر شد جایز است نماز را قطع کند
واذان واقامه را بکوید ونماز را از سر بکیرد وداخل در نماز شود وبهتر قطع نکردن
است س هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بکذارد دید که امام
جماعت از نماز فارغ شده وصف جماعت بهم خورده ولکن بقدر دو نفر یا زیاد
تر از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی کفتن اذان واقامه جائز است یا نه

ج جایز است س مقارنات نماز چند چیز است ج مقارنات نماز یازده
چیز است اول نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قصد و تعیین نمودن در
آنچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضو و قصد وجوب در واجب و
استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضاء در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در
سفر و غیر اینها ضرور نیست و وقت نیت از اول نماز است و حاصل میشود باینکه در
حین شروع تکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا آخر نماز
و واجبست نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرطست در همهٔ نمازها دویم قیام است
و واجبست ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد و خواه غیر یومیه در حال
تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن برکوع میرود و
در حال قرائت و بعد از رکوع هرچند در حال ذکر سنت باشد و قیام در حال تکبیرة
الاحرام و قیام متصل برکوع رکن است و مراد برکن جزئیست که ترک کردن آن باطل کند
نماز را هرچند سهواً باشد س قیام یعنی چه ج یعنی ایستادن بر روی دو پا
در حال اختیار و باید پاها را از یکدیگر اینقدر دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام
و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام س اگر عاجز شد از ایستادن چه
کند ج اگر ممکنست تکیه کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن
عاجز شد نشسته تکیه کند و اگر باز هم عاجز شد بخوابد بدست راست رو بقبله
و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بر پشت و
پاها رو بقبله باشد و اگر احوالش بهتر شد بعکس مذکور برگردد و اگر کوتاهی کند
نمازش باطلست سیم تکبیرة الاحرام بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز است
و باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است در آن آنچه
معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح بآن پس اگر شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل
رکوع شود مأموم یا غیر او و یا دیگری برخواستن بگوید نماز او باطل است و واجبست تلفظ
کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر و همزهٔ قطع چه بجهر بگوید چه باخفات

س هرگاه تکبیری گفت و شک نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر
بعد از رکوع چه باید کرد ج درچنین صورت باید تکبیرة الاحرام قرار دهد س هرگاه
تکبیری گفت شک میکند که این تکبیر پیش از رکوع بوده یا تکبیر بعد از رکوع چه باید
کرد ج باید بنا را بر تکبیر پیش از رکوع گذارد چهارم قرائت و واجبست در رکعت
اول و دویم از فرائض خواندن فاتحة الکتاب و یک سورهٔ تمام پس از آن و جایز است
اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل بجهة امر مهمی و واجبست اسقاط سوره با
تنگی وقت و خوف و شبه این دو از مقامات ضرورت و هرگاه عمداً مقدم بدارد سوره
را بر حمد نماز باطل میشود بنابر اصح اگر اکتفاء بآن نماید و اعادهٔ سوره را ننماید و الا
صحیح است اگر برنگردد بعدم قصد امتثال س حمد رکن نماز است یا نه ج رکن
نیست بلکه واجبست و جزء است در همهٔ نمازها چه در نماز واجب چه در نماز سنت
و جزئیت آن در حال التفات است س اگر حمد را فراموش کرد نماز باطلست یا نه
ج باطل نمیشود اگر هنوز داخل رکوع نشده و بخاطرش آمد پیش از خواندن سوره
حمد را بخواند و بعد سوره را و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از آن
اعاده کند و چیزی بر او نیست و احوط آنکه دو سجدهٔ سهو بخواند برای زیادتی سوره
و اگر داخل رکوع شده باشد یا بعد از رکوع باشد و بخاطرش آمد اعادهٔ حمد و چیزی
بر او نیست ولکن دو سجدهٔ سهو برای فراموشی حمد بخواند احتیاطاً س اگر شک کند
در خواندن حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد ج این شک
اعتبار ندارد س هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه
باید کرد ج اعتبار در این شک نیست و اگر شک کند در آیه بعد از داخل شدن
در آیهٔ دیگر احوط خواندن آیهٔ مشکوکه است بنیت قربت مطلقه سؤال
آیا واجبست رعایت ادای حروف از مخارج و غیر اینها یا نه جواب بلی
واجب است رعایت مخارج و رعایت حرکات اعرابیه و بنائیه و تشدید
و سکون لازم و بعضی مراعات مد واجب را

که مد متصل باشد هم واجب دانسته اند لکن دلیل واضح بر وجوب مدّ مطلقا نیست ولی احتیاط در مدّ واجب ترک نشود و حفظ ترتیب ما بین آیات و کلمات و حروف و موالات ما بین اینها واجبست س آیا جائز است وقف بحرکت و وصل بسکون یا نه ج در وقف بحرکت و وصل بسکون احتیاط ترک نشود س تنوین یا نون ساکنه اگر بحروف یرملون برسد ادغام واجبست یا نه ج احتیاط بمراعات آن ترک نشود س در رکعت سیم و چهارم مخیّر است در خواندن حمد و تسبیح اربعه یا نه ج بلی مخیّر است و افضل تسبیح اربعه خواندنست چه از برای امام و چه برای مأموم و چه منفرد س تسبیح اربع یکمرتبه خواندن کافیست یا نه ج بلی یکمرتبه خواندن کافیست و احوط سه مرتبه خواندنست س چهار سورهٔ عزیمه را در نماز خواندن جایز است یا نه ج جایز نیست بلکه حرامست س آیا در قرائت جهر و اخفات واجب است یا نه ج بلی واجبست از برای مردان در نماز صبح و در رکعت اول و دویم نماز مغرب و عشاء جهر کردن و در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان تخییر است در نماز جهریه و بهتر اخفاتست و این در وقتیست که نامحرم صوت او را نشنود و الّا معیّن است اخفات پنجم رکوعست واجبست در هر رکعت از فرائض و مستحب یک رکوع و آن رکنست و زیاد کردن و کم نمودن آن عمداً یا سهواً باطل میشود نماز مگر جماعت که زیادتی آن بنحویکه خواهد آمد مبطل آن نیست و لازمست خم شدن در آن بنحو متعارف تا بحدیکه هرگاه دستهای او موافق حال او باشد برسد بزانوهای او و احوط رسیدن کف دستها است س هرگاه کسی رکوع را فراموش کرد و رفت به سجده پیشانیش بمهر سجده متذکر شد چکند ج برگردد بقیام و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید نمازش صحیح است س هرگاه بقصد رکوع خم شد و فراموش کرد رکوع را و رفت بسجده پیشانیش بمهر سجده بیادش افتاد تکلیفش چیست ج منحنیاً برگردد تا بحدّ رکوع و رکوع را بجا آورد و راست شود و برود بسجود و نماز را تمام کند و بعد از آن احتیاطاً اعادهٔ نماز نماید اگر اصل رکوع را فراموش کرده باشد و اگر

و اگر فراموش نموده طمأنینه و ذکر را قیام بعد از رکوع را بجا میآورد س ذکر رکوع واجبست یا نه ج بلی واجبست س اذکار رکوع چیست ج اذکار رکوع مجزیست یکمرتبه گفتن ذکر کبیر را که سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ است یا ذکر صغیر سه مرتبه سُبْحَانَ اللهِ و در حال ضرورت کفایت میکند یکمرتبه و مستحبست که طاق بخواند آنرا اگر عبارت از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه باشد ششم سجود است و آن واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه عمد باشد یا سهو باشد یا جهل و همچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در یک رکعت عمداً یا سهواً و کم کردن یک سجده یا زیاد کردن آن مبطل نیست بنابر اصح مگر آنکه از روی عمد باشد س سجود بچه محقق میشود ج تحقق سجده بخم شدن و گذاشتن پیشانی بر وجهیکه عرفاً سجده گفته شود و کفایت میکند رسیدن مقدار درهم از پیشانی بما یصح السجود علیه س حدّ پیشانی چه مقدار است ج بحسب طول از اول رستنگاه موی سر است تا سر دماغ و ابروها و بحسب عرض ما بین دو جبینها ست س آنچیزهائیکه در سجده معتبر است چند چیز است ج هفت چیز اول گذاشتن شکم دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ از پاها از طرفیکه طول قدم بآن منتهی میشود علی الاحوط با گذاشتن پیشانی بر زمین و با اخلال بیکی از این هفت موضع عمداً باطل می شود بخلاف صورت سهو و فراموشی و نخوان در غیر جبهه س هرگاه عاجز شد از گذاشتن شکم دستها بر زمین چه کند ج باید پشت دستها را بدل از شکم آن قرار دهد و با عجز از آن جزئیکه بکف دست نزدیکتر است آنرا بگذارد الاقرب فالاقرب دویم ذکر است بنحویکه در رکوع گذشت و احوط در اینجا اینستکه بجای العظیم الاعلی بگوید یعنی سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَبِحَمْدِهِ بگوید هرگاه اختیار تسبیحهٔ کبری نماید و اگر تسبیحهٔ صغری را اختیار نمود سه دفعه سُبْحَانَ اللهِ مجزیست سیم طمأنینه و آرام گرفتن بقدر ذکر واجب چهارم بودن هفت عضو مذکور بر زمین و شیبهان قبل از شروع در ذکر تا فراغ از ذکر پنجم برداشتن سر از سجده اولی و نشستن بر حالت اعتدال و اطمینان

چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد ششم انکه خم شود از برای سجود تا بجد یکه محل پیشانی مساوی با محل ایستادن شود س در سجده پست و بلندی تا چه حد ضرر ندارد ج بقدر یك اجر که چهار انکشت مضموم باشد مضر نیست س اکر کسی عاجز شود از سجده کردن چکند ج باید خم شود بقدر یکه بتواند و محل سجود را بلند میکند بقدر یکه بتواند در پست تر از ان سجده نماید و اکر بهیچ قسم نتواند خم شود بجای ان بسر اشاره میماید و اکر نتواند بسر اشاره کند بدو چشم اشاره نماید و اکر انهم نشود بیك چشم اشاره نماید و واجبست برداشتن چیزیرا که بران سجده کند س بر چند چیز سجده میتوان کرد ج چیزیکه ما یصح السجود علیه میباشد زمین است و هر چیز از زمین میروید مکر انچیزهائیکه انسان میخورد یا میپوشد و معدنیکه خارج از اسم ارض باشد و کاغذ اکر از غیر حریر باشد چه رنك دار باشد یا بیرنك سجود بر ان جایز است و احوط ترك ماخوذ از حریر است س بشانه ابنوس سجده صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اکرچه کنده باشد س بر تنباکو و توتون سجده میتوان کرد یا نه ج بلی میتوان کرد س بر پوست انار و پوست بادام و پوست هندوانه و پوست خربزه سجده کردن صحیح است یا نه ج بر پوست بادام و کردو اکر منفصل از مغز باشد جایز است و اما بر انها در حال اتصال و بر سایر مذکورات محل اشکالست احتیاط ترك نشود س بر قلم و قصب یعنی نی و مسواك و کاه و علف سجده جایز است یا نه ج بلی جایز است و انچه مما یصح السجود علیه ذکر شد در حال اختیار است و لکن افضل تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام است و در حال اضطرار یا تنکی وقت اکر تمکن از اشیاء مذکوره نشد بر ثوب پنبه و کتان سجده کند و اکر انهم میسر نشود بر پشت دست سجده کند هفتم تشهد است و ان واجب است و لکن رکن نیست در رکعت دوم از هر نمازی بعد از سجدهٔ اخیره و در رکعت سیم از مغرب و رکعت چهارم از عشا و ظهر و عصر و کیفیت ان کفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و ال او است و ظاهر اینکه متعین است که باین نحو بکوید اشهد ان

لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و ال محمد و غیر از این مجزی نیست و واجب است نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجب است قرار کرفتن در حال ذکر و واجبست قرار کرفتن در حال ذکر و واجبست در ذکر محافظت بر عربیت س هرکاه فراموش کند تشهد اول را و بخواطرش بیاید پیش از داخلشدن در رکوع چکند ج واجبست که بر کردد و بنشیند و تشهد را بجا اورد و برخیزد و نماز را تمام کند و از برای قیام بیجا دو سجدهٔ سهو احتیاطا بجا اورد و همچنین هرکاه قرائت یا تسبیحات را خوانده باشد س هرکاه بعد از داخل شدن بر رکوع بخواطرش اید که تشهد را نخوانده چه کند ج نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب است قضاء تشهد را بخواند و دو سجدهٔ سهو واجب بجا اورد س اکر پیش از سلام متذکر شد که تشهد اخر را نخوانده چه باید کرد ج باید بر کردد و تشهد را بخواند و نماز را تمام کند س اکر بعد از سلام بخاطرش امد که تشهد اخر را نخوانده چه کند ج انرا بخواند نه بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بکوید و دو سجده سهو واجب بجا اورد اکر منافی که عمدا و سهوا نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد س اکر دو سجده را در رکعت اخر فراموش کرد و سلام نماز را داد و بعد بخواطرش امد که دو سجده را نکرده تکلیفش چیست ج بر کردد و دو سجده را بجا اورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجدهٔ سهو واجب برای سلام بیجا بجا اورد و اکر منافی عمدی و سهوی سر نزده باشد و احوط اینستکه نماز را دوباره اعاده کند س هرکاه در رکعت اخر یك سجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد چه صورت دارد ج سجده را بجا اورد نه بقصد اداء و قضاء و نماز را تمام نماید و دو سجدهٔ سهو واجب بلکه چهار سجده بکند هشتم سلام است و ان از جملهٔ اجزاء واجبه نماز است بیرون میرود بان شخص از نماز و از برای ان دو صیغه است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیکر السلام علیکم و احوط عدم اکتفاء است بصیغهٔ اولی بلی جایز است اکتفا بصیغهٔ ثانیه و افضل بلکه احوط خواندن هر دو صیغه است

و واجب نیست السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ بلی مستحب و از توابع تشهد دویم است و با آن از نماز بیرون نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگرچه ترک آن موجب بطلان نیست اگرچه عمداً باشد و احتیاطاً در السّلام علیکم ضم کند و رحمة الله و برکاته را و ترک نکند و معتبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه با وجود نیت خلاف و قصد بیرون نرفتن از نماز خارج از آن می شود اگرچه بهتر در این حال اعادهٔ نماز است نهم ترتیب است و آن واجب است در نماز ما بین افعال و اجزاء آن و با عمل آوردن چیزی از آن در غیر محل عمداً باطل میشود و اما سهواً پس اگر در ارکان است یعنی رکن را بر رکن سابق مقدم داشتن نیز موجب بطلان نماز میشود و در غیر آن چون اتیان برکوع پیش از اتیان بقرائت و همچنین در اجزاء غیر رکنیه بعضی نسبت ببعضی دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در آنها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجبست عود بسوی سابق و با ترتیب عمل آوردن عملش صحیح است دهم موالات است و آن واجبست در افعال نماز یعنی پی در پی بودن آنها بانکه فعلیکه محو صورت نماید نشود و همچنین واجبست در تکبیر موالات میان کلمات آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیحات جاری است نسبت بکلمات و آیات و حروف و با بقاء محل اعاده مینماید ابتدا یا کلمه را اگر رعایت موالات در آن نکرده و با فوات محل هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده نماز باطل و الّا صحیح است بشرط آنکه موالات در نماز فوت نشده باشد یازدهم ذکر است و آن عبارت است از اذکار رکوع و سجود و تسبیحات اربع چنانچه پیش گذشت س قنوت در نماز واجبست یا نه ج واجب نیست بلکه مستحب است بقنوت در هر یک از فرائض یومیه غیر از نماز جمعه چه در صلوة جهریه باشد چه اخفاتیه و بهتر ترک نکردن آنست و محل آن پیش از رکوع رکعت ثانیه است بنا بر اصح بعد از فراغ از قرائت س اگر فراموش کرد قنوت را و رفت برکوع و در رکوع بیادش آمد چه کند ج بعد از رکوع و قبل از سجده آنرا بجا میآورد و اگر در این وقت متذکر نشد بعد از فراغ از نماز بجا میآورد اگرچه زمانش هم طول

بکشد س هرگاه کسی عمداً قنوت را ترک نمود جائز است در غیر محل بجا آورد یا نه ج جائز نیست و آنچه مذکور شد در غیر نماز جمعه بود امّا در نماز جمعه پس مستحب است دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت اولی و یکی بعد از رکوع رکعت دویم س آیا مستحب است در هر نافلهٔ قنوت یا نه ج بلی مستحب است و مؤکّد است در نافلهٔ وتر س آیا در قنوت معتبر است قول مخصوصی یا نه ج معتبر نیست بلکه کفایت میکند آنچه را که اختیار میکند از ذکر و دعاء س در قنوت جائز است یک سُبحانَ الله یا یک بسم الله یا یک لا اله الّا الله یا نه ج بلی جائز است چه تعجیل در اتمام نماز داشته باشد یا نه و بهتر متابعت ادعیهٔ مأثوره و ادعیهٔ قرآنیه و کلمات فرج است خصوصاً در جمعه و وتر س سلام علی المرسلین از کلمات فرج است یا نه ج معلوم نیست احوط خواندن آنست بقصد قرآنیه س آیا در قنوت و غیر قنوت از سایر افعال نماز دعا کردن بفارسی جائز است یا نه ج مشکل است دعا بفارسی چه در قنوت و چه در غیر آن و همچنین است مغلوط مادّه س تعقیبات نماز بعد از نماز چه فرائض و چه نوافل مجملی از ثواب آن بیان فرمائید ج ثوابش لا یعدّ و لا یحصی است چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السّلام مذکور است و اثر آن در زیاد شدن روزی بیشتر است از سفر کردن بجهة کسب رزق و تعقیب از برای فریضه مؤکّدتر است از تعقیب از برای نافله و تعقیبات بسیار است و در این رساله گنجایش ذکر آنها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و سنت تسبیح حضرت فاطمه ع است و کیفیت آن باین نحو است که اوّل سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنّت است بعد از هر نماز فریضه سورهٔ قل هو الله احد خواندن و همچنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را سه مرتبه بگوید استغفر الله الّذی لا اله الّا هو الحیّ القیّوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه و در حدیث است که هر کس بخواند آنرا آمرزیده شود گناهان او هرچند مثل کف دریاها باشد و همچنین سنّت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بسم الله الرّحمن الرّحیم لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم که باعث دفع هفتاد

نوع از انواع بلاها میشود که پستر آنها ریح و برص و دیوانگیست و اگر از اشقیا باشد
محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعداء **س** کیفیت نماز آیات و سبب
آنرا بیان فرمائید **ج** بدانکه سبب آیات عبارت از گرفتن آفتاب و ماه است چه تمام
قرص آنها گرفته شود و چه بعض آنها و زلزله چه از آنها خوف حاصل شود یا نه و
بادهای سیاه و سرخ و زرد بر نحو غیر معتاد و تاریکی شدید و صاعقه و علامات
مخوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین چون فرو رفتن آن و مدار در خوف بر اغلب
ناس است و ترسیدن نادری از ایشان مناط حکم نیست **س** نماز خسوف و کسوف
تا چه وقت اداء میباشد **ج** وقت اداء خسوف و کسوف از اول گرفتن قرص تا تمام
انجلاء است بنا بر اصح و همچنین نماز هر آیتی که وقت آن وسعت نماز را داشته باشد
پس وقت اداء آن نماز عبارت از آن وقت است و احوط در کسوف و خسوف آنستکه بعد
از شروع در انجلاء بنیت قربت اداء نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء
نیت قربت مطلقه کند و اما اگر آیه بنوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته باشد
مثل زلزله که اغلب اوقات بر این نحو هست و مثل صیحه و رعد و برق شدید پس واجبست
که مقارن آن شروع در نماز کند و اگر عصیان نموده و مقارن آن بجا نیاورده باید در
غیر آن وقت بجا آورد تا آخر عمر ادا است **س** نماز آیات چند رکعت است **ج** دو
رکعتست در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجود و تفصیل آن اینستکه تکبیرة الاحرام بگوید حمد
و سوره بخواند و بعد برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و بعد راست شود و حمد و سوره را
بخواند و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود
برکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و باز راست شود برود بسجود
و هر دو سجده را بجا آورد و راست شود شروع برکعت دویم کند و همچنانکه در رکعت
اول مذکور شد رکعت دویم را بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام بدهد مثل
سایر نمازهای یومیه **س** نماز آیات چند قنوت دارد **ج** پنج قنوت دو قنوت از
آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دویم و یکی پیش از رکوع چهارم و در رکعت دویم

۷ ـه راست شود حمد و سوره بخواند برود برکوع ۳

سر قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم و یکی پیش از رکوع پنجم و این قنوتها
مستحبست و واجب نیست و همچنین مستحب است پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر گفتن و
همچنین مستحب است سمع الله لمن حمده گفتن بعد از رکوع پنجم در رکعت اول و بعد از رکوع پنجم
در رکعت دویم **س** آیا فرقی هست در شکیات و سهویات میان نماز آیات و یومیه
یا نه **ج** فرقی نیست و هر چه در آنجا معتبر است در اینجا هم معتبر است حتی در رکوعاتش
مثل اینکه شک میکند که آیا چهار رکوع کرده ام یا پنج بنا را بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است
س مبطلات نماز چند چیز است **ج** مبطلات نماز ده چیز است اول حدث مطلقا و
آن در هر وقتیکه واقع شود نماز را باطل میکند اگر چه در میم آخر سلام باشد چه بعمد چه
بفراموشی مگر در مواضعیکه ذکر آنها گذشت از مسئلهٔ مسلوس و مبطون و مستحاضه
س احداثیکه نماز را باطل میکند آیا وضو و غسل و تیمم را باطل میکند یا نه **ج** بلی
باطل میکند **س** حدث اصغر یکه صادر شد و غسل را باطل کرد دوباره باعث غسل
میشود یا نه **ج** غسل نمیخواهد ولکن وضو باید بگیرد بجهت نماز و هر چه مشروط بطهارت
است دویم تعمد تکفیر است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دو دستها بر دیگری بنحوی
که عامه میکنند خواه در زیر ناف یا بالاتر از آن در حال اختیار نه در حال تقیه سیم
التفات کردن بتمام بدنست بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا یسار بلکه بسوی ما بین یمین
و یسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع اقسام مذکوره
مبطل نماز است در حال اشتغال بذکر و الا در غیر التفات بجمیع بدن بطرف پشت سر اشکال
است و در التفات بروی تنها بطرف پشت سر مطلقا اشکالست اگر چه احوط بطلانست
س هرگاه کسی سهوا التفات کند از قبله بقدریکه خارج نشود یان از مشرق یا مغرب
نمازش صحیح است یا نه **ج** بلی صحیح است هر چند بتمام بدن باشد چهارم تکلم کردنست
عمدا هر چند بدو حرف مهمل باشد و اما سهوا پس مبطل نیست هر چند بگمان بیرون رفتن از
نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون رفته است **س** در نماز تنحنح کردن یا
نفخ کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن و نحو اینها چه صورت دارد **ج** عیبی ندارد و اینکه

ذکر شد در تکلم بکلام آدمی بود اما قران و دعا و مناجات و امثال اینها پس خواندن
و گفتن اینها ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرم باشد مثل آنکه دعاء بر مؤمن کند ظلماً
یا آنکه آیهٔ سجده تلاوت نماید و احوط ترک دو سوره خواندن است در یک رکعت اگرچه
اقوی جواز است با کراهت **س** اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلام کند بقصد
تحیهٔ تکلیف آن مصلی چیست **ج** جایز است از برای مصلی رد آن بلکه واجبست اگر
چه سلام بغیر از صیغهٔ قرآنیه باشد **س** اگر ترک کند جواب سلام را چه صورت دارد
ج نماز صحیح است اگرچه گناه کار است و واجبست آنکه جواب مثل صیغهٔ سلام باشد
هرچند بغیر صیغهٔ قرآنیه که سلام علیکم است بوده باشد و بهتر مراعات مثلیت در
تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که عبارت از سلام علیک و السلام
علیک و السلام علیکم و سلام علیکم است پنجم قهقهه کردن است اگرچه اندوی اختیار نباشد
علی الاحوط و آن خنده ایستکه مشتمل بر آواز و مد و ترجیع باشد و احوط اجراء احکام
بطلان بر مطلق آواز است و تبسم که اثر لب خنده گویند مبطل نیست اگرچه عمداً باشد
ششم گریستن با آواز است بجهة امر دنیوی اگر از جهة فوت آن باشد و اگر از جهة طلب
آن باشد مبطلیت آن معلوم نیست اگرچه احوط است و مبطلیت گریستن در صورتی
استکه گریستن عمداً باشد پس هرگاه سهواً باشد موجب فساد نمیگردد **س** در گریستن
بی آواز چه میفرمائید **ج** احتیاط لازم اعاده آن نماز است و گریستن برای امر آخرت
اگرچه با آواز باشد مبطل نیست و کسیکه بی اختیار شود در گریستن در امر دنیوی عمل
او باطلست علی الاحوط هفتم فعل کثیر یا قلیلست که صورت نماز را بر هم زند هشتم
خوردن و آشامیدنست اگرچه قلیل باشد و فرو بردن چیزیکه در دهنست ضرر ندارد
و مستثنی است از این حکم آب خوردن در نماز وتر برای کسیکه تشنه باشد و قصد روزه
هم کرده باشد و بترسد از آنکه صبح داخل شود و باید میان محل نماز که دارد و دوری آب
بقدر دو گام یا سه گام بیشتر نباشد و اتیان بمنافیات دیگر هم نکند نهم گفتن آمین بعد
از سوره فاتحة الکتاب عمداً باختیار پس در حال سهو و اضطرار ضرر ندارد دهم شک

در عدد رکعات نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار
رکعتی است یازدهم زیاد کردن جزئی یا کم کردن در نماز است عمداً **س** شکیات
بر چند قسم است **ج** بر سه قسم است اول اعتباری در آن نیست باین معنی
که اعتناء باین شک نباید نمود قسم دویم در هر صورت بعد از فکر که در شک ماند
باطلست قسم سیم صحیح است با شرائطیکه ذکر میشود **س** آن شکهائیکه اعتبار ندارد
چند نوعست **ج** بر پنج نوع میباشد اول شک بعد از سلام است باین معنی که
سلام نماز صبح را مثلاً داد شک میکند که یا یک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتناء بهمچنین
شکی نکند و نمازش صحیح است و همچنین در سایر نمازها و عدم اعتناء بشک بعد از فراغ
از نماز در صورتیستکه یک طرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا
باطلست مثل اینکه بعد از فراغ از نماز صبح شک کند که آن نماز یک رکعت باشد یا سه
رکعت که در اینصورت آن نماز باطلست و واجبست آنرا اعاده نماید دویم شک بعد از
وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشته داخل بوقت مغرب شده شک میکند که آیا
نماز ظهر و عصر را کرده یا نه اعتبار بشک نیست و قرار بدهد که نماز را کرده ام سیم شک
بعد از محل مثل آنکه بعد از حمد شک کند که تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه بگوید که گفته ام
و همچنین در اثناء سوره خواندن شک میکند که حمد را خوانده ام یا نه بگوید خوانده ام
و همچنین اگر از آیهٔ با آیهٔ گذشته دیگر شک اعتبار ندارد علی اشکال و همچنین در هر فعلی
که داخل بفعل دیگر شده حتی در مستحبات مثل قنوت چهارم شک کثیر الشک است و
اعتباری بشک او نیست چه شک او در بین نماز باشد یا بعد از نماز و چه در عدد رکعات
و چه در افعال اینها و چه شک در دو رکعت اول یا در دو رکعت آخر و مدار در کثیر
الشک نظر باهل عرفست و واجب نیست بر کثیر الشک اینکه ضبط عمل خود نماید بشمردن
یا چیز دیگر یا کسی را مراقب احوال خود کند در نماز اگرچه بهتر اینست پنجم شک
امام و مأموم است با ضبط و حفظ نمودن دیگری بر وجه علم و اگر ظن باشد خالی از
اشکال نیست اگرچه الحاق آن بعلم خالی از قوت نیست و اعتباری بشک آن نیست

اگرچه الحاق آن بعلم خالی از قوت نیست و اعتباری بشك آن نیست پس هر یك رجوع
نماید بدیگری و عمل بمقتضای آن کند و کیفیت اطلاع هر یك از حال دیگری باشاره
و قراین و آیات مناسب حال و ذکر است مثل اینکه سر سبحان الله از برای اعلام بر سه
رکعت بگوید و اگر هر یك یقین بر چیزی داشته باشند یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد
خود کند **س** آن شکها ئیکه در هر صورت نماز را باطل میکند بیان فرمائید
ج شك در رکعات نماز دو رکعتی از نمازهای واجبی است مثل نماز صبح یا نماز
مسافر یا نماز طواف وغیره مگر نماز احتیاط که ذکر خواهد شد و شك در عدد
رکعات نماز سه رکعتی یعنی نماز مغرب مثل آنکه شك کند در حال تسبیح اربع که
آیا دو رکعت است یا سه احتیاط اینست که فکر کند تا از صورت نماز گذارد بیرون رود
اگر هنوز بیرون نرفته علمش بدو رفت بر گردد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام
کند نمازش صحیح است و اگر علمش بسه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد
و اگر در شك بماند در هر صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد
از آن نمازش باطلست و شك در نمازهای چهار رکعتی که پای یك در میان باشد
در هر جا که شك اتفاق افتد و در شك باقی بماند نمازش باطل است و شك در
نمازهای چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل آنکه قنوت
میخواند شك میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی بعد از فکر اگر علم یا
مظنه اش بجائی نرفت و بحال شك باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع
باشد و خواه در قیام بعد از رکوع و خواه در سجده اول باشد و احوط در سجده اخیره خصوص بعد از
ذکر و قبل از رفع رأس معامله بعد از اکمال و اعاده نماز است و شك در عدد رکعات با ینمعنی که نمیداند چند رکعت
کرده و شك شش و هفت و زیاده که هر دو طرفش باطل است و شك دو و پنج و سه و پنج در غیر حال قیام
و دو و سه و پنج و غیر اینها از موارد دیگر طرف اقلش صحیح است الا صورا تیه **س** آن شکها ئیکه باطل کننده
نماز نیست و نماز در آنها صحیح است چند صورت دارد **ج** بر هشت صورت است اول شك در میان دو و سه
بعد از اکمال سجدتین بقدر مسمی مرو بکند هر گاه علمش بطرفی قرار گرفت نماز را تمام کند و اگر در شك باقی ماند بنا را بر سه

گذارد و یك رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت شود و سلام نماز را بدهد و بدون
منافی برخیزد و یك رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد نمازش صحیح
است دویم شك در میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد
و سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
آورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اول بخواند بعد دو رکعت نشسته
را سیم شك میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد
و سلام نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد چهارم
شك میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند
و بعد یك رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا بیاورد و دو رکعت
نشسته افضل است پنجم شك میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا را
بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از آن دو سجده سهو واجب بجا می
آورد اما شك در حال قیام باید فوراً بنشیند پس در این هنگام شك او بر میگردد
بمیان سه و چهار و بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام کند و یك رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بعد دو سجده سهو بعمل آورد از برای قیام بیجا احتیاطاً
ششم شك در میان سه و پنج است در حال قیام فوراً می نشینی و بنا را بر چهار
میگذاری و نماز را تمام میکنی بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو سجده
سهو احتیاطاً بجا میآوری هفتم شك در میان سه و چهار و پنج است در حال
قیام باید بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند بعد دو رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو رکعت ایستاده را مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته
و دو سجده سهو بقصد احتیاط نیز بجا آورد هشتم شك در میان پنج و شش است در حال قیام باید
بنشیند و نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو احتیاطاً از برای شك مذکور و از برای قیام بیجا آورد و دو سجده
بجهت شك چهار و پنج **س** احکام نماز احتیاط را بیان فرمائید **ج** نماز احتیاط واجبست و
کیفیت آن چنانستکه بعد از سلام پیش از منافی برخیزد و نیت نماز احتیاط در قلب قصد کند قربة الی الله از

سهو

احتمال دارد که کم شده وان مثلا یا یك رکعت است ایستاده یا دو رکعت نشسته
وتلفظ بنیت در اینجا جایز نیست وهمچنین شرط نیست قصد وجوب ولکن احوط ترك
نکردنست پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز وقرائت حمد کند بدون
سوره واخفات دران نماید حتی در بسمله بنا بر احوط ورکوع وسجود کند وتشهد و
سلام بخواند بنحویکه در نماز میخواند واگر یك رکعت ایستاده باشد تشهد وسلام را متصل
بان نماید س اگر کسی نماز احتیاط را ترك کند واعاده نماید فریضه را اگر شك در
ان نموده چه صورت دارد ج کفایت میکند اگر ابطال عمل نماید ولکن گناه کار
است وچنین عمل نکند س هرگاه شکی در نماز کرد وبنا بان شك گذاشت وسلام
نماز را داد وخواست نماز احتیاط کند یا یك رکعت یا دو رکعت کرده بعد یقین نمود
که اصل نمازش تمام بوده ایا نماز احتیاط را باید بکند یا نه ج نماز احتیاط را
احتیاج نیست در صورت اولی ودر ثانیه وثالثه نماز احتیاط را استحبابا تمام می
کند ونمازش صحیح است وهمچنین اگر بفهمد کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط ان کمی را
تمام کند اگر مبطلیکه عمدا وسهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد س اگر بعد از
تمام کردن نماز احتیاط فهمید که موافق اتفاق نیفتاده نماز احتیاطیکه کرده مثل انکه
دو رکعت نشسته ودو رکعت ایستاده کرده بعد مطلع شد که یك رکعت کم بوده اصل
نمازش چه صورت دارد ج احتیاط اینستکه یك رکعت ناقص را بکند واحتیاط
اعاده کردن اصل نماز است اگرچه صحت ان بیوجه نیست وبهتر اعاده است در جمیع
صور باعلم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین ان س اگر عمل باحتیاط کرد که یا
نماز احتیاط یا کم بودن اصل نماز موافق بوده یا نه چه کند ج نمازش صحیح است و ٢ نمود و شك ٤
اعتنا بچنین شکی نکند س هرگاه در اثناء نماز احتیاط شك میکند که ایا یك رکعت
است یا دو رکعت است چکند ج بنا بر صحت گذارد یعنی اگر یك رکعت باید بکند
بگوید یك رکعتست اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعتست س در نماز احتیاط
سهوا کلام بیجا اتفاق افتاد سجدهٔ سهو دارد یا نه ج بلی سجدهٔ سهو واجبست بلکه

در جمیع منافیات وغیره که در اصل نمازمی باشد در این هم میباشد س در نمازهای
مستحبی اگر شك واقع شود چه صورت دارد ج در باقی ماندن بشك مخیر است مابین
مابین اقل واکثر مثل انکه شك کند که این یك رکعتست یا دو رکعت بهر کدام که بنا را
گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بهتر است س در نماز مستحبی سلام بیجا یا
کلام بیجا یا غیره اتفاق افتاد سجدهٔ سهو میخواهد یا نه ج سجدهٔ سهو ندارد بلکه اگر
تشهد فراموش شده باشد یا سجدهٔ فراموش شده قضا ندارد س اگر کسی شك کند
در اثناء نماز باینکه این نماز ظهر است یا عصر تکلیفش چیست ج باید بنا را بظهر قرار
دهد یعنی بقصد ظهر نماز را تمام کند اگر نماز ظهر را نکرده باشد س اگر شك کند که
این رکعت اخر مغربست یا اول عشاء چه باید کرد ج از اخر مغرب قرار دهد س مظنه
در اثناء نماز حکم یقین را دارد یا نه ج در رکعتین اخیرتین از رباعیه حکم یقین
دارد بلا اشکال ودر غیر ان محل اشکالست س هرگاه کسی شك کند بعد از کمال
سجدتین در میان دو وسه وبنا را بر سه گذاشته برخواست یك رکعت هم کرد شد چهار
رکعت هنوز برکوع نرفته مظنه اش بدو رفت چه کند ج باید رکعت را خراب
کند وبنشیند بزمین وبنا را برد وگذارد وتشهد بخواند وبرخیزد وباقی ماندهٔ نماز
را تمام کند وبعد از سلام دو سجدهٔ سهو برای قیام بیجا بجا اورد بقصد احتیاط نه بنیت
وجوب س هرگاه در حال قیام شك کند مابین سه وچهار وبنا را بر چهار
گذاشت بعد یقین کرد که از رکعتیکه برخواسته یك سجده نکرده چه باید کرد ج
در اینصورت نمازش باطلست وباید بهم زند واز سر بگیرد س احکام سهویات و
کیفیت انرا بیان فرمائید ج سهویات بر چند قسم است اول سهو در طهارت از
حدث است مثل انکه شروع در نماز نمود باعتقاد اینکه با وضوست ودر اثناء متذکر
شد که وضو نداشت نمازش باطلست وهمچنین است حال غسل وتیمم دوم سهو در
طهارت از خبث است باینمعنی که عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود وغافل شد از
تطهیر قبل از شروع در نماز ودر اثناء نماز یا بعد متذکر شد که بدن یا لباسش نجس بوده

نمازش باطلست سیم سهو در قبله است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد که آنچه
از نماز اداء نموده پشت بقبله بوده یا اینکه بسوی یمین و یسار بوده ظاهر اینستکه نمازش
باطلست و اگر ما بین یمین و یسار قبله بوده صحیح است چهارم سهو در مکان است باین
معنی که در مکانی شروع بنماز نمود باعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثناء نماز
مطلع شد که مغصوب بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شدن بمکان
مباح بدون منافی و استیناف نماز در مکان مباح لازمست مگر در ضرورت تنگی وقت
مضیق بوده باشد پس آنچه که از نماز عمل آورده صحیح است و بقیه نماز را در حین خروج
از آن مکان مغصوب بعمل آورد اگر زیادتی تصرف بواسطهٔ نماز بعمل نیاید پنجم سهو در
لباس است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد اینکه لباس او از جنسی استکه نماز در آن
جایز نیست و جاهل بود پس اگر نزع ممکن است بنحویکه موجب فعل منافی نشود نزع
نماید و نماز را تمام کند و در غیر مغصوب ترک نشود اعاده بعد از اتمام احتیاطا و اگر ممکن
نشود نماز را قطع کند و استیناف نماز را با لباس بی عیب نماید س اگر کسی در نماز
سهوا چیزیرا کم کند باز یاد کند بعد بخاطرش بیاید حکمش چیست ج هرگاه رکنیت را
و داخل در رکن دیگر نشده برگردد آنرا بجا آورد و اگر داخل در رکن شده نمازش
باطلست و همچنین در صورت زیاد کردن رکن مطلقا و اگر غیر رکن باشد و محلش باقیست
برگردد و آنرا بجا آورد نمازش صحیح است و اگر از محلش گذشته است ضرری ندارد س
سجدهٔ سهو در چه واجبست ج بجهت کلام بیجا سهوا یا بگمان بهم رساندن اینکه از نماز
بیرون رفته است و سلام بیجا سهوا و تشهد فراموش شده و سجدهٔ فراموش شده بلکه بجهت
هر زیاده و نقیصهٔ غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و در شک چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
س هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهوا متعدد اتفاق افتاد تعدد
سجدهٔ سهو لازمست یا نه ج بلی تعدد در سجدهٔ سهو لازمست س ترتیب در میان
سجدهٔ سهو هست یا نه ج ترتیبی در سجود سهو نیست بترتیب اسباب آن بنا بر اقوی
اما ترتیب ما بین سجدهٔ سهو و اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاطیه پس بر این قرار

است که سجدهٔ سهو را مؤخر از همه نماید و احوط تأخر اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاط
است اگر چه در فوات مقدم باشد و اقوی عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است در
وقت اتیان سجدهٔ سهو س کیفیت دو سجدهٔ سهو را بیان فرمائید ج کیفیتش و
سجدهٔ سهو اینستکه نیت کند که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی
در نماز بان نحویکه واقع شده است قربة الی الله و احوط آنکه قصد وجوب را زیاد نماید بر
آنچه ذکر شد و برود بسجود و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا آنکه
بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ و احوط اختیار
اخیر است و سر بردارد و بنشیند و باز برود بسجده و صیغهٔ مذکوره را بخواند و بعد از
سر برداشتن از سجدهٔ دویم تشهد را تمام بخواند مثل تشهد نماز و بیک سلام دهد مثل
اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ لکن خواندن آنچه زاید بر شهادت بوحدانیت و برسالت
است بقصد قربت مطلقه س اگر کسی بعد از نماز فراموش کرد سجدهٔ سهو را تکلیفش
چیست ج هر وقت بخاطرش آمد بجا آورد و اگر در بین نماز بیادش آمد بعد از
نماز اتیان بآن نماید و اگر وضو نداشته باشد احتیاطا وضو بگیرد آنوقت اتیان بسجدهٔ سهو
نماید س اگر کسی شکیات و سهویات و ظنیات و منافیات و سجدهٔ سهو را نداند و
هیچکدام در نمازش اتفاق نیفتد نمازش چه صورت دارد ج صحیح است نمازش لکن
تحصیل اینها واجبست و اگر ترک کند عمدا فاسق است س نمازهائیکه از مکلفین قضا
شده چه عمدا و چه سهوا و چه معذورا شرائط و احکام آنرا بیان فرمائید ج واجب
است اتیان بقضای نمازهای واجبی غیر از نماز جمعه و نماز عیدین از کسانیکه اتیان
در وقت ننموده باشد و واجب نیست قضاء آنچه واقع شده باشد در ایام مخالفت از
حق بر کسانیکه از اهل قبله باشند هرچند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی
و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض
یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد و اگر در تمام وقت نباشد بلکه درک نماید مقدار
نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر واجبست قضای آن نیز و اگر مقدار یک رکعت و

تحصیل شرائطی را که فاقد است بلکه طهارت بنمائی علی الاحوط از آخر وقت در یابد
بدون عذری از اعذار واجبست نماز اداء و اکر ترک نموده قضا آن واجبست س
در نماز قضا ترتیب واجبست یا نه ج بلی ترتیب واجبست در قضا در نمازهائی
که ترتیب در اداء آنها معتبر است مثل ظهرین یا عشائین از یک روز و در غیر آن ترتیب واجب
نیست علی الاقوی اکرچه احوط مراعات ترتیب است مکر آنکه ترتیب را نداند س
در غیر قضا نماز یومیه رعایت ترتیب لازمست یا نه ج لازم نیست پس جائزاست
قضا کسوف پیش از خسوف اکرچه کسوف بعد واقع شده باشد همچنانکه جائزاست
تقدیم آن بر یومیه هرچند یومیه پیش فوت شده باشد س هرکاه نماز ظهر و مغرب
فوت شود و نداند کدام پیش بوده و بخواهد تحصیل ترتیب کند چه کند ج باید
یک نماز ظهر ما بین دو مغرب بجا آورد یا مغربی میان دو ظهر نماید و اکتفا میکند در
حصول ترتیب به نیت واقعی هرکاه فوائت همه از یک صنف باشد چون ظهرها یا غیر آن پس
نیت کند اول ظهری که از او فوت شده بعد دویم ظهر و هکذا س کسی که نماز قضا
دارد اداء در اول وقت میتواند بکند یا نه ج مخیر است که هر کدام را که میخواهد در
اول بکند ولی احوط مقدم داشتن قضاء بر اداء است خصوصاً هرکاه یک نماز قضا شده
یا مطلق نماز از روز چه یکی باشد چه بیشتر بلکه در صورت اخیره ترک احتیاط نشود س
اکر کسی در سفر نمازش فوت شد و در حضر بخواهد قضاء آنرا اتیان کند و همچنین
بعکس آن باید نماز قصر را بقصر بخواند و تمام را تمام یا نه ج بلی اعتبار در قصر و اتمام
در اداء نمودن آن بحال فوتست یعنی اکر در حضر نمازش فوت شده تمام کند قضاء آنرا
هرچند در سفر باشد و اکر کسی در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در
اول وقت حاضر باشد و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است س هرکاه
مرد قضاء نماز زنرا اجیر شود قرائت جهریه را بجهر بخواند یا اخفات ج بجهر بخواند
س اکر چند نفر استیجار نمایند از برای قضا نمودن نماز یک شخص یعنی از برای
میت واحد واجبست مراعات ترتیب یا نه ج واجب نیست خصوصاً اکر ولی

میت یا وصی او یا متبرع جاهل بترتیب فوت شده از میت باشد و بداند که خود
میت عالم بترتیب بوده ولکن احوط تحصیل ترتیب است خصوصاً هرکاه وصیت بثلث
نموده باشد و مصرفی غیر از صوم و صلوة تعیین نکرده باشد س نماز جماعت مستحب
است یا واجب ج مستحب مؤکد است در جمیع فرائض خصوصاً در نماز یومیه خصوصاً
هرکاه اداء باشد خصوصاً در صبح و مغرب و عشاء خصوصاً از برای کسیکه در مسجد باشد
بلکه در حق کسانیکه اذان مسجد را میشنوند س فضیلت نماز جماعت را بیان فرمائید
ج بدانکه فضیلت نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار درجه است یا بیست و پنج
درجه یا بیست و هفت درجه یا بیست و نه درجه هر یک رکعت از آن بر بیست و چهار
رکعت محسوبست که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی خداوند عالم از عبادت
چهل سال و نماز جماعت افضل است از نماز منفرد در مسجد کوفه با وجود آنکه محسوب
بهزار رکعتست پس موافق این بیان نماز جماعت افضل از هزار نماز است بلکه روایت
شده که آن بدو هزار نماز محسوبست و روایت شده که نماز در پشت سر عالم برابر
هزار نماز است لهذا اجر آن مضاعف خواهد شد و بسه هزار میرسد و اکر واقع
در مسجد جامع شود مضاعف میشود بر حسب تفاوت نماز در مسجد و غیر آن و آن عبارت
است از صد درجه پس مجموع درجات بسیصد هزار منتهی خواهد شد و اینها همه با اتحاد
مأموم است و اکر متعدد شود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابق آن
بده درجه و هرکاه عدد آنها زیاده برده شد اکر آسمانها کاغذ شوند و درختان قلم
کردند و دریاها مرکب شوند و انس و جن و ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب
یک رکعت آنرا بنویسند و با جمیع آنچه ذکر شد بلا نکر آن واجب نیست مکر در جمعه و
عیدین با شرائط آنکه در محل آن ذکر میشود و کسی که قرائت حمد و سوره اش درست نباشد
و مقصر باشد در صحیح نمودن آن پس اکر ممکن باشد از آن صحیح نمودن حمد و سوره در وقت
بهر یک از فرادی بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اکر در وقت ممکن نشود او را صحیح
نمودن بجهة تنکی وقت و مانند آن معین است بر او حاضر شدن بجماعت و اکر ممکن نباشد

بهیچ وجه واجب نیست براو جماعت ولکن احوط حاضر شدن بر جماعت است و
مشروع نیست در نوافل حتی در نماز روز عید غدیر بنا بر اقوی واحوط بلی مشروع
است در صلوة استسقاء و باکی نیست بجماعت گذاردن واجبیکه مستحب شده
بسبب امر خارج چون نماز عید و فریضه از غیر که اتیان بنحو تبرع باشد و همچنین فریضه که
بجا میاورد بنحو اعاده بروجه استحباب **س** مسافر بحاضر یا حاضر بمسافر یا اداء بقضا اقتدا
جایز است یا نه **ج** بلی جایز است و همچنین است با اختلاف در وجوب و استحباب و
اقتداء کسیکه فرائض یومیه بجا میاورد بکسیکه فریضهٔ طواف میکند و همچنین بعکس ان
مشکلست بلکه اصل مشروعیت جماعت در فریضهٔ طواف خالی از اشکال نیست و جائز
است اقتداء کسیکه صلوة ایات میکند بکسیکه صلوة ایات دیگر میکند و همچنین در جنازه و
عید بلی نماز گذارد رهریك از این سه نماز اقتدا بدیگر در نماز دیگر نمیکند [٢] یومیه گذار
طواف گذار و همچنین در عکس جایز نیست بلکه احوط اینستکه نماز عید گذار اقتدا بنماز
استسقا گذار ننماید و همچنین در عکس اینصورت اگرچه دو نماز موافق در نظم باشند و
احتیاط در ترك جماعتست در نماز احتیاط اگرچه بنماز احتیاط باشد و همچنین احوط
ترك انست در نافلهٔ منذوره **س** عددیکه جماعت بان منعقد میشود چند نفر است
ج دو نفر است که یکی امام و یکی ماموم چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن چه انکه ماموم
زن باشد یا صبی غیر بالغ لکن احوط و اولی اکتفا نکردن بطفلست **س** اگر ماموم
برکوع رفت و شك نمود در اینکه درك امام نموده ام یا نه حکمش چیست **ج** در اینصورت
حکم نماید بدرك نکردن امام مثل کسیکه یقین بداند که ادراك ننموده و نمازش باطل است
س هرگاه یقین دارد که در رکوع بامام ملحق نمیشود اقتداء کردن جایز است یا نه **ج**
جایز نیست بلکه منتظر امام بشود تا در رکعت دیگر اقتداء کند **س** اگر ماموم نرسد
که اگر ملحق بصف شود امام از رکوع سر برمیدارد دیر چکند **ج** در این حال در ان
مکانیکه ایستاده اقتداء کند و تکبیرة الاحرام بگوید و برود برکوع بشرط انکه مانع از اقتدا
در ان مکان نباشد مثل حائل و بلندی جای امام در حال رکوع یا بعد از رکوع ملحق

[٢] همچنانکه اقتدا نمیکند ح

شود بصف و احوط اینستکه گام را بر ندارد بلکه پاهای خود را بزمین بکشد هر چند لازم
نیست لکن احوط اینستکه در حال ذکر حرکت نکند **س** ان چیزهائیکه در امام جماعت
معتبر است بیان فرمائید **ج** در امام جماعت شرطست بالغ بودن و عقل داشتن و
سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه را بعضی شرط دانسته اند و اقوی
اینستکه شرط نیست بلی اقتدا کردن بکسیکه از اینها سالم باشد احوطست و همچنین شرطست
در امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر میان ماموین یا جمیع انها
مذکر باشند و همچنین شرطست در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده باشند
و نیز شرطست که نبوده باشد میان امام و ماموم حایلی که مانع باشد دیدن امام را مگر انکه
ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرطست که نبوده باشد ماموم دور از امام یا از
صفیکه پیش روی او میباشد انقدر که انرا دوری نامند و احوط دور نبودن ماموم است
از امام بیش از یك گام و هرگاه یکنفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی بیشتر ضرر ندارد
چنانچه هرگاه در صف اخر فاصلهٔ بسیار میان هر یك از اهل ان باشد ضرر ندارد و همچنین
در صفهای میان مادامیکه دوری زائد بر قدر معتبر نباشد و همچنین شرطست در جماعت که
جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتدبه اگر زمین
سراشیب نباشد و اگر سراشیب باشد ضرر ندارد مگر انکه بسیار سراشیب باشد اما اگر
امام پائین و ماموم در جای بلندی باشد ضرر ندارد و همچنین شرطست یکی بودن امام
و اینکه ماموم قصد اقتداء نماید و تعیین امام بکند **س** اگر ماموم بقصد اقتداء امامیرا
کرد و بعد معلوم شد که ان امام دیگری بوده چه صورت دارد **ج** نماز او باطل است
اگرچه عادل هم بداند اورا **س** اگر کسی اقتدا بامام حاضر نماید و چنین داند که شخصی
است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده حکمش چیست **ج** اگر اولا و بالذات قصد
کند اقتداء بامام حاضر و او را عادل میداند و خیالش که او زید است بعد معلوم شد
که عمرو است این نماز صحیح است اگر عمرو را هم عادل داند و اگر قصد اقتداء بامام حاضر
بالتبع باشد باینمعنی که قصد اولی و بالذات اقتداء بزید است و خیالش اینکه امام حاضر

او است بعد معلوم شود که عمرو بوده است این نماز باطلست اگرچه عمرو را هم عادل بداند
س محاذی ایستادن مأموم با امام جایز است یا نه ج پیش ایستادن جایز نیست و
احوط تأخر مأموم است در جمیع مساجد ش س واجبست متابعت کردن مأموم
امام را در افعال نماز یا نه ج بلی واجبست و باید پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد
واحوط مؤخر بودن مأموم است در افعال از امام باینمعنی که مقارن نباشد و امّا در
اقوال تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور
لکن احوط است در سلام و همچنین در بقیّهٔ اقوال واجبه در صورت شنیدن س اگر امام
بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و مأموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز
شده باشد حکمش چیست ج در اینصورت عدول بفرادی نماید س اگر مأموم
سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطاءً چه صورت
دارد ج باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسد باو و اگر بمجرد اطّلاع امام
برسد بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر برنگردد عمداً آثم است ولی نمازش صحیح
است و بهتر اعاده است س هرگاه مأموم در رکعت سیّم و چهارم امام اقتدا نمود
قرائت حمد و سوره واجبست بر او یا نه ج بلی واجبست و اگر نتواند حمد و سوره را
بخواند اکتفا نماید بحمد تنها و اگر خواندن حمد منافی با متابعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را
متابعت از میان میرود مثل آنکه درک رکوع امام را درک نمینماید احوط نیّت انفراد است
س اگر مأموم قرائت را فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل
شده باشد یا داخل نشده باشد لکن خواندن حمد منافی متابعت باشد چه باید کرد
ج احوط قصد انفراد است س اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن
یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز مأموم باطلست یا نه ج
باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را
س هرگاه امام را در تشهد اخیره یافت نیت اقتداء میتواند بکند که درک فضیلت
نماز جماعت را بکند یا نه ج بلی میتواند و نیت میکند و تکبیرة الاحرام میگوید

و می نشیند از برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام گفت برمیخیزد و نماز را تمام
میکند و حاجت نیست باستیناف نیّت و تکبیر نیست و باین نحو تحصیل فضیلت جماعت
مینماید س هرگاه مأموم در نماز جهریه صوت یا همهمهٔ امام را نشنود واجبست قرائت
بخواند یا نه ج قرائت خواندن مستحبست و احوط آنستکه بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد
جزئیت س هرگاه شخص نماز ظهر شرا بعصر امام اقتداء کند بقصد آنکه در دو رکعت
آخر فرادی شود و نماز عصر را هم بان امام اقتدا کند این قصد جایز است یا نه ج جواز
بعید نیست خصوصاً اگر مستعجل باشد لکن احوط قصد نکردن است در اوّل نماز س
هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کرد و در قیام شک کرد که این رکعت سیّم است
یا چهارم حکمش چیست ج در قیام صبر کند تا امام برکوع رود و دو سجدتین معلوم
شود حال شکش ضرر ندارد س متابعت کردن مأموم در تشهد امام که تشهد او
نباشد مستحبست یا نه ج بلی مستحبست که متابعت کند امام را در تشهد و همچنین در
قنوت و احوط آنستکه در آنحال زانوها را از زمین بردارد بر کف پاها بنشیند و دستها
را بر زمین گذارد چنانکه احوط از برای او تسبیح است بعوض تشهد و تخلف از قیام امام
میجوید از برای تشهد خود همچنانکه تخلف میجوید در هر فعلیکه بر او واجب و بر امام واجب
نیست از رکوع یا سجود و بخواهد پس اتیان بآنها میکند و بعد ملحق با امام میشود مگر در
قرائت چنانکه گذشت س کیفیت نماز مسافر و شرائط آنرا بیان فرمائید ج
شرائط آن چند چیز است اوّل قطع مسافتیکه موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ
است در رفتن یا برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ
برگردد و معتبر نیست برگشتن در همان روز یا در همان شب بلی معتبر است قاطعی از قواطع
سفر مثل قصد اقامه ده روز در بین نباشد مثل هشت فرسخ امتدادی س حدّ
فرسخ شرعی چه قدر است ج فرسخ عبارت از سه میل است و هر میلی چهار هزار
ذراع بذراع دست است که طول ذراع عرض بیست و چهار انگشت است که هر انگشتی
بعرض هفت جو و هر جوی بعرض هفت مو از اواسط موی یابو باشد س هرگاه

را بجا آورد و بعد از سجدتین

مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد اگرچه بقدر یک وجب یا کمتر قصر جایز است یا نه
ج جایز نیست و اگر نداند که مسافت بحد مزبور رسیده یا نه تمام میکند س
اگر مظنهٔ قوی باشد بحد مسافت بجویکه نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مظنهٔ
قوی حاصل شود اکتفا بان میتوان کرد یا نه ج اکتفا بعید نیست اگرچه احتیاط
مطلوب است و ترک نشود س ثابت شدن مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد
کافیست یا باید بشهادت دو عادل باشد ج اکتفا بعید نیست لکن احتیاط خوب
است س هرگاه بینهٔ عادله خبر داد باینکه مسافت بحد سفر شرعیست و بینهٔ دیگر
شهادت داد بر خلاف ان تکلیف چیست ج اقوی اینکه تمام میکند لکن احوط
جمع است و لازم نیست پیمودن مسافت هرگاه مستلزم حرج باشد اما غیر ان از چیزهای
که در انها حرج نیست مثل خبر گرفتن و فحص پس مقتضای احتیاط مراعاة انست در
تشخیص موضوع دویم انکه مسافر باید قصد مسافت داشته باشد س هرگاه
کسی مقدار مسافت را بیقصد رود مثل انکه عقب دزد یا گریخته و مانند ان برود و
نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا انکه برود در حال دیوانگی بی قصد چه صورت
دارد ج در اینصورت انچه که رفته است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمی
شود هرچند بسیار طول بکشد لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در بر
گشتن باید قصر کند س اگر کسی بعد از انکه بیقصد رفت در بین رفتن قصد هشت
فرسخ کند چه باید کرد ج باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل
غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هرچند بران راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم
انکه قصد مسافت را مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت س هرگاه ارادهٔ برگشتن
نماید پیش از رسیدن بانچه کفایت میکند در حصول مسافت یا مردد شود در رفتن
تکلیفش چیست ج باید نماز را تمام نماید س اگر کسی بیرون رود بقصد مسافت
و بعد از ان از برای اواتفاق بیفتد انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان
باشد چکند ج اگر حد ترخص نکذشته است باید تمام کند و اگر گذشته باشد

چهار فرسخ باز یا ده اقوی قصر است اگر قصد ماندن ده روز را در انجا نداشته باشد
و همچنین است در صورتیکه بقدر چهار فرسخ نرفته باشد با اطمینان بامدن رفقا پس
قصر نماید و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد و اطمینان بامدن رفقا هم نداشته باشد تمام
میکند چهارم انکه جمع نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت
و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را
و در حکم ارادهٔ ماندنست در مسافت بوطن خود رسیدن س مراد از وطن چه مکان
است ج وطن بر دو قسم است یکی وطن اصلی است که ان محل تولد انسانست و
وطن اباء و اجدادش است و در ان شرط نیست شش ماه در انجا ماندن و نه داشتن
ملک بلی اعتبار شرطست که قصد اعراض از ان نداشته باشد دویم وطن اتخاذیست
که از برای خود وطن قرار داده است و بنا بر قرار گرفتن در انجا است همیشه و در ان
شرطست صدق عرفی همین قدر که عرفا گویند وطن فلان شخص است دیگر چیز دیگر
شرط نیست پنجم انکه نبوده باشد از کسانیکه خانهٔ او همراه او باشد مثل انکه در جمیع
اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعراب بری و یا رهٔ از ایلات یا انکه سفر شغل و عمل او
باشد که نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتی
بان و تاجر و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال انها
س اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل انکه مکاری بزیارت رود
یا بحج حکمش چیست ج باید قصر کند اگر از شغل و عمل خودش در ان سفر دست بر
داشته باشد و الا باید تمام کند و واجب میشود تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داد
سفر را عمل خود و در سفر دویم نیز اظهر تمام کردنست اگرچه احوط جمع کردن است و هرگاه
صدق کند بر او قبل از سفر مکاری یا جمال مثل انکه رفت و امد کند در مادون مسافت
بعد سفر کند احتیاط ترک نشود و منقطع میشود حکم مذکور بماندن ده روز در وطن و
بقصد ماندن ده روز در غیر وطن یا ماندن ده روز ششم انکه سفر او حرام نباشد مثل
فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن غایب از حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین

و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که
در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود س
سفریکه منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نمیشود یا
تمام نمودن نماز میشود یا نه ج باعث نمیشود بلی اگر سفر بقصد فرار از واجب باشد
محل اشکال است احوط جمع است س هرگاه کسی سفر کند از برای صید کردن لهو
و لعب حکمش در قصر و اتمام چیست ج اگر بسفر برود از برای این مطلب نماز را تمام
کند هفتم آنکه دور شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار و نشنود اذان
شهر یا قریه را و معتبر در صدای مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط
است چنانچه معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بیننده یا
دیوار یا مؤذن یا شنونده نباشد بنابر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه
نحو بود و چه نحو نبود و فرق نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هرچند احوط در
حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تأخیر کند نماز را تا وارد شود بمنزل و معتبر
است شرط مزبور در بلد توطن و در بلد اقامه اشکال است احوط جمع است قبل از خروج
از محل ترخص و هرگاه سفر سفر معصیت باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون
قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است قصر بعد از تحقق شرائط
گذشته س آیا مسافر در چند جا مخیر است مابین قصر و اتمام ج در چهار موضع
که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت رسول ص و یکی مسجد جامع کوفه و یکی حائر حضرت
سید الشهداء ع لکن افضل اتمام است و احتیاط قصر است س حد حائر چقدر است
ج قدر حائر درست واضح نیست احوط آنستکه اکتفا بقدر متیقن شود و آن عبارت
است از اطراف ضریح مقدس جناب سید الشهداء ع و اقوی دخول تمام روضه مقدسه
است س مسافریکه در یک بلدی مثل حله یا بغداد در یک سمت آن قصد اقامه کرد
میتواند شطیکه در وسط واقع شده عبور بسمت دیگر آن بکند یا نه ج بلی میتواند و ضرر
با قامه او نمیرساند بلی باید قصد کند اقامه در یک بلد را پس کفایت نمیکند قصد اقامه در

دوجا که یک بلد گفته نشود مثل بصره بالنسبه بحمره و مثل مسجد کوفه بالنسبه بنجف اشرف
و بغداد بالنسبه بکاظمین و طهران و حضرت عبد العظیم که باید در قصد اقامه قرار
بر این دهد که در یک بلد اقامه نماید و قصد اقامه در مجموع کوفه و نجف مثلاً کفایت نمی
کند س مسافر بعد از قصد اقامه یا در اثناء آن از حد ترخص بیرون رفت و بازگشت
نمود بمحل اقامه و قصد اقامه جدیده نکرد حکمش چیست ج احتیاط جمع است اگرچه
اقوی اتمام است و اگر قصد اقامه جدیده نماید در اینحال اتمام معین است س در
صحرای خالی از آبادی قصد اقامه میتوان کرد یا نه ج بلی میتواند لکن قصد اقامه
در میان خانهای صحرانشینان صحیح نیست مگر با اطمینان باینکه مدت ده روز در آن زمین
هستند و بجای دیگر کوچ نمیکنند یا آنکه نیت کند که اگر کوچ نمایند او بماند و بعد از
نیت اقامه عدول از آن ضرر ندارد س هرگاه کسی قصد اقامه کرد در بلدی و یکنماز
چهار رکعتی را تمام کرد بعد رأیش برگشت حکمش چیست ج تا زمانیکه در آن
محل است تمام نماز معین است و همین که از محل اقامه خارج شود و عازم مسافت
باشد حکمش قصر است س شخص میتواند دو وطن از برای خود قرار دهد یا نه
ج بلی میتواند س هرگاه شخص فراموش کرد سفر خود را و نماز را تمام کرد چه
صورت دارد ج اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب
مؤکد است از برای کسیکه نماز را قصر میکند اینکه بعد از هر فریضه که آنرا قصر نموده سی
دفعه بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ و بهتر آنستکه این را
غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد س شرائط وجوب روزه چند چیز است ج شش
چیز است اول بلوغ دویم عقل سیم مسافر نبودن بسفریکه در آن قصر باشد چهارم
سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه بترسد شخص بسبب آنها بر نفس محترمه یا عرض محترمی
یا از تلف شدن چیزیکه حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیدیکه نتواند متحمل آن
شد عادة و مثل آنها پنجم سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد ششم
خالی بودن از حیض و نفاس و شرط است در صحت روزه چند چیز اول هرچه که شرط است

در وجوب روزه مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر باشد چه پسر روزه صحیح است لکن
واجب نیست دو تا بر و سیم ایمان و اسلام چهارم آنکه از زمان قابل باشد از برای
روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه گنجایش یکماه و یکروز نداشته باشد
در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزهٔ غیر آن واقع نمی
شود در آن پس اگر روزهٔ غیر ماه رمضان را در رمضان قصد کند با علم باینکه رمضان
است نه از آن محسوبست و نه از رمضان پنجم آنکه کسیکه روزهٔ سنت میخواهد بگیرد
قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفارات و نحو آن در ذمهٔ او نباشد اگر قضا از
غیر باشد و اگر استیجار باشد بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام
و کنیز در روزهٔ مستحب خصوصاً از برای زن که در غایت احتیاط شد بد در آن است و در
واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعاة احتیاط خوبست در
ان و شرطست در صحت روزهٔ مستحب از فرزند عدم نهی پدر و مادر بلکه اذن علی
الاحوط اگر چه اقوی صحتست مطلقاً با عدم تألم ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در
حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد و در جزء آن یا شرط آن اگر از جملهٔ ضروریات نباشد
مثل وجوب روزهٔ رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرور نیست در آن تقلید پس اگر سهل
انگاری کند و اخذ مسائل روزه نکند و تروک در روزه را نداند و یا اخذ نماید از کسی
که نباید اعتماد بان نماید بمجرد امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند مگر
امساک نماید از چیزهائیکه بداند اجمالاً که شامل تروک است و همچنین است حکم در غیر
روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه باید امساک نمود امساک
نموده باشد وجوب قضا بر آن معلوم نیست هشتم نیت قربة پس صحیح نیست بدون چیزی
از شرائط مزبوره و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلهای شب و روز
بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنستکه ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر
دادن پنبه و نحو آن هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوف
است صحت روزه بر آن غسل ظاهر آنستکه از غسلهای روز است و همچنین غسل شب

گذشته علی الاحوط اگر پیش از فجر بعمل نیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافی است در
صحت روزه و اما غسل شب آینده مدخلیت در صحت روزهٔ گذشته ندارد هر چند احوط
مراعاة آنست نیز و همچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون ببیند
شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دویم
مبطل روزه نیست هر چند تا بشب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود
روزهٔ او باطلست و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر اگر چه احوط
تقدیم غسلست بر فجر و اعاده است بعد از فجر اگر چه قصد نافله بان غسل هم نداشته باشد
و فرق نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و اما وضو در استحاضهٔ قلیله
شرط نیست س روزه از مریض صحیح است یا نه ج اگر متضرر باشد صحیح نیست
و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال مساوی که موجب خوف باشد
کفایت میکند اگر چه در صورت احتمال جمع میانهٔ صوم و قضا احوطست و کافی
است در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن باشد هر چند کافر باشد س
از مسافر روزهٔ واجب در سفر صحیح است یا نه ج صحیح نیست مگر روزهٔ سه روز
بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از
غروب آفتاب عمداً س روزهٔ که نذر کرده باشد گرفتن آن را در سفر و حضر هر دو یا سفر
تنها صحیح است یا نه ج صحیح است س روزهٔ مندوب در سفر جایز است یا نه ج
جایز است سه روز از برای حاجت در مدینهٔ مشرفه و در غیر آن اقوی بطلانست و
احوط اتیانست برجاء س صاحب عذر مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند
جایز است از ایشان یا نه ج مجزی نیست و واجبست قضاء بر ایشان مگر مسافریکه
جاهل بحکم باشد پس مجزی است روزهٔ آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی
در اثناء روز بمسئله واجبست افطار نمودن و جاهل در حکم عالمست اگر عالم باشد
بحکم اجمالاً س حائض و نفساء هرگاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز باید
افطار کنند یا نه ج بلی افطار کنند هر چند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود

لحه بعد از طلوع فجر س هرگاه طفل در اثناء روز بالغ شود و کافر مسلم شود تمام
کردن روزه بر ایشان واجبست یا نه ج اما طفل پس اگر قصد روزه کرده
باشد و بعد بالغ شود وجوب اتمام بر او بعید نیست و همچنین اگر قصد روزه نکرده
باشد و بالغ شود قبل از ظهر و مفطری بعمل نیاورده باشد پس وجوب صوم و تجدید
نیت بر او بعید نیست و همچنین است کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار ننموده باشد
بخلاف دیوانه و بیهوش اگر زائل شود دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثناء روز س
هرگاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود و مریض حالش بهتر شود روزه گرفتن بر ایشان واجب
است یا نه ج اگر افطار نموده باشند پیش از آن واجب نیست بر ایشان روزه و اگر
افطار نکرده باشند واجبست بر ایشان تمام کردن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان
در اثناء روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال و
اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجبست افطار نماید چه در شب نیت سفر
نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را و بهتر آنستکه سفر
نماید پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیت سفر را در شب نموده باشد س اگر مرد پیر
و زن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان چه متعسر افطار نمایند
یا نه ج بلی افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه صاحب درد یست که سیراب نمی
شود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لکن واجبست بر هر یك از اینها
در صورت مشقت بودن روزه بر ایشان بلکه در صورت تعذر نیز علی الاحوط تصدق
نمودن از هر روزی بمدی از طعام و شرط نیست علاوه بر این در اخیر یأس از برء علی
الاحوط و واجب نیست قضاء بر مرد پیر و زن پیر چه آسان شود روزه گرفتن بر ایشان فیما
بعد یا نه و احوط قضاء است در صورت اول اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء
از مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان و رمضان آینده واجب
است بر او قضاء و واجب نیست اگر برء حاصل نشود و جائز است ابراسیر بخورد س
اگر زن حامله که وضع حمل او نزدیك باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا بر هر دو

چه از تشنگی باشد چه از گرسنگی تکلیفش چیست ج واجبست افطار نماید و همچنین
زنیکه شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن بطفل بسبب روزه
گرفتن و فرق نیست در میان آنکه بترسد بر گرسنگی یا تشنگی طفل یا ضرر هر یك و
تصدق نماید زن از مال خود در عوض هر روزی بمدی از طعام و قضا کند بعد از
زوال عذر س در مرضعه میان مادر و مستأجره و متبرعه در تعلق صدقه فرقی
هست یا نه ج فرق نیست و همچنین فرق نیست در طفل میان ولد نسبی و رضاعی
و حلال زاده و حرام زاده س هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه یا رفع ضرر
از طفل روزه را میتواند بخورد یا نه ج نمیتواند س اگر جماعت مذکوره گر
باید افطار نمایند روزه را بگیرند روزه ایشان باطل است یا نه ج باطل است
و مسقط قضا نیست در جائیکه قضا داشته باشد س زمان امساك نمودن
در یوم روزه از چه وقت است ج اول آن وقت طلوع فجر دوم است
که صبح صادقش میگویند و باید ترك نماید از آنوقت اموری را که خواهد آمد مگر جماع که
باید ترك کند از پیش از صبح و در حکم جماع است استمناء و آخر وقت آن بر طرف شدن حمره
مشرقیه است و از سمت رأس آن گذشتن آن بنا بر احوط س در نیت روزه کفایت
میکند قصد نمودن قربة الی الله یا نه ج بلی کفایت میکند ولی باید تعیین آن نماید
هرگاه متعین نباشد س قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطار ضرور هست
یا نه ج ضرور نیست س در نیت قصد قربت کردن بی قصد وجوب و تعیین
کافیست یا نه ج بلی کافیست اگر بداند که ماه رمضانست و اگر نداند و روزه
بگیرد بنیت غیر رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان بوده پس اگر روزه از غیر
بوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و الا محل تأملست لکن در استیجار بلکه
نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است و همچنین کفارات و نذر مطلق و روزه مندوب
محتاج است بتعیین س وقت نیت در روزه چه زمانست ج وقت آن در شبست
هر چند در جزء آخر آن باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی

برامساك مخصوص در زمان مخصوص با او باشد وقصد منافی ان نداشته باشد س
اگر کسی ترك نماید عمدا نیت را تا داخل صبح شود روزهٔ او صحیح است یا نه ج صحیح نیست
وقضاء بر او واجبست نه کفاره س هرگاه بعد از نیت روزه منافی انرا بعمل اورد پیش از
صبح نیت باطل میشود یا نه ج باطل نمیشود وتجدید نیت روزه ضرور نیست هر
چند ان فعل جماع باشد واینها که ذکر شد در روزهٔ واجب معین است مثل رمضان
ونذر معین در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل انکه نداند که انروز روز اول
ماه رمضانست یا انروز روز بیستکه نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد
نیت را پس وقت نیت باقیست تا بظهر و واجبست بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه
انروز یا بخاطرش اید بعد از فراموش نمودن انکه فورا نیت کند وگرنه روزه باطل
است واما غیر روزهٔ معین واجب از قضا روزهٔ ماه رمضان ونذر مطلق جایز است
نیت در ان تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد و روزهٔ او صحیح است و بظهر
شدن فوت میشود وقت ان واما در مندوب پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب
افتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد س در اول ماه رمضان نیت روزه
گرفتن تمام ماه را نماید جایز است یا نه ج بلی جایز است واحتیاط بتجدید نیت در
هر شب ترك نشود س هرگاه مشتبه شود یوم اخر شعبان باول رمضان تکلیفش چیست
ج قصد قربة روزه بنیت اخر شعبان یا بنیت روزهٔ واجبی غیر از رمضان نماید پس
اگر در اثناء روز معلوم شد که از رمضانست محسوب از ان میشود واگر پیش از زوال
معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید س مبطلات روزه چند چیز است جواب
ده چیز است اول و دوم خوردن واشامیدن است که هر یك مفسد روزه است عمدا
نه سهوا و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل اب ونان چه
غیر معتاد باشد مثل خاك و فشردهٔ درخت و سنگ ریزه چه خوردن واشامیدن انها
متعارف باشد وچه غیر متعارف هرچند ماکول ومشروب متعارف باشد مثل فرو بردن
بقیهٔ غذا که در بن دندان میماند که ان مبطلست نیز عمدا ولی سهوا باطل نمیکند هرچند

مفصر باشد در خلال کردن واحوط خلال کردنست هرگاه خلال نکرده باشد چنانچه
احوط قضا کردنست هرگاه خلال نکرده باشد واحوط نکشیدن فضلاتست از سر بسوی
حلق و هرگاه بفضای دهن اب دماغ یا خلط سینه را بیاورد و فرو برد عمدا باطل میکند س
انگشت مکیدن وطعام جویدن بجهة طفل یا مرغ وبخوان وچشیدن نمك طعام وبخوان چه
صورت دارد ج سبب بطلان روزه نمیشود مادامیکه عمدا چیزی فرو نبرد واحوط
واولی ترك امور مذکوره است بدون ضرورت وحاجت واگر بدون اختیار بحلق او فرو
رفت چیزی در اینموضع باعث بطلان روزه نمیشود س مضمضه کردن از برای روزه
دار هرچند از برای غیر وضو باشد جایز است یا نه ج بلی جایز است اگرچه بجهة تشنگی
باشد وافضل ترکست در غیر وضو ومستحبست که بعد از مضمضه سه مرتبه اب دهن را
بیندازد وجایز است مسواك حتی بچوب تر بلکه سنتست مطلقا ولکن اگر مسواك نمود
مسواك را بیرون بیاورد مادامیکه مسواك میکند واگر بیرون اورد اب انرا فرو نبرد یعنی
اگر بدهانش دوباره داخل کرد نگذارد ان اب داخل حلق شود وهمچنین جایز است دوا
داخل در احلیل نمودن تا انکه بجوف برسد ومفطر نیست وهمچنین دوا در جراحت ریختن
بنحویکه بجوف برسد س چیزی از دوا در دماغ کردن بنحویکه وارد بر حلق نشود وداخل
در جوف شود جایز است یا نه ج احوط بلکه اقوی اجتنابست اگر صدق اکل یا شرب
نماید وجایز است سرمه و دوا بچشم کشیدن و بگوش دوا ریختن سیم جماع کردنست و
ان مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل وچه در
دبر وچه در فاعل وچه در مفعول هرچند مرده باشد چه انزال شود وچه انزال نشود وهم
چنین است در فرج حیوانات علی الاحوط واگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه
نیست چهارم کذب بر خدا و رسول وائمه علیهم السلام است ودر کذب بر سایر انبیا واوصیا
وصدیقهٔ طاهره اشکالست اقوی عدم الحاق است ولکن در وقتی مبطلست که بداند
کذبست ونسبت انرا بدهد بیکی از ایشان واگر شك داشته باشد خالی از اشکال نیست
پنجم ارتماس در ابست و ان علی الاحوط مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است عمدا

نه سهواً ششم رسانیدن غبار بحلق علی الاحوط و حلق مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضاء و کفاره است علی الاحوط چه غبار حلال باشد چه حرام مثل خاک و غیر آن هرگاه خود باعث شود عمداً نه غفلةً هفتم قی کردنست و آن موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست و هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و برگردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید آنرا بیرون برد و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجبست هشتم استمناء یعنی طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمی که باشد بغیر جماع و واجب میشود بآن قضا و کفاره نهم حقنه کردن بمایع است بدون ضرورت و آن مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و بجامد مکروه هست بلکه احوط ترکست دهم بقاء بر جنابت عمداً تا طلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و اینحکم در روزه شهر رمضان و قضاء آن ثابتست و در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب احوط عدم بقا بر جنابتست و مثل بقاء بر جنابتست بقاء بر حیض و نفاس و مثل بقاء بر جنابتست نیز خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابیکه پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد و بخواب رود تا صبح کفاره بر او واجب نیست لکن قضا بر او لازمست و این خواب و خواب سابق بر آن هیچکدام حرام نیست ولکن احوط ترک خواب دویم است و اگر دفعهٔ سیم بخوابد قضاء بر او لازم است هرچند عازم بر غسل باشد و کفاره احوطست **س** مفطراتیکه حرام نیست ارتکاب آنها ولکن موجب قضا میشود چند چیز است **ج** سه چیز است اول افطار کردن پیش از تفحص از صبح است با قدرت بر آن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است و احوط در صورت عدم قدرت نیز قضا است دویم اعتماد نمودن بر قول کسیکه خبر دهد شبست و بآن مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده سیم اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است **س** روزهٔ

واجب معین بالذات را افطار کردن چه صورت دارد **ج** حرامست افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزهٔ ماه رمضان و نذر معین و جائز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن ولکن در قضای شهر رمضان بعد از زوال حرامست بلکه کفاره لازم میشود علی الاقوی اما نذر مطلق و مندوب جائز است چه بعد از زوال چه پیش از آن **سؤال** علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید **ج** علامات آن چهار چیز است اول دیدن هلال هرچند دیگری ندیده باشد دویم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان است و همچنین هلال ماه شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سیم شهادت عدلین است مطلقاً اگر موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند بدیدن چهارم شیاع است باینکه جمعی بگویند که ما هلال را دیدیم و ثابت میشود بآن هلال یا حصول علم **س** بر حائض و نفساء قضاء روزهٔ ماه رمضان واجبست یا نه **ج** بلی واجبست و همچنین بر کسیکه خواب رفته باشد تمام روز را و نیت نکرده باشد یا آنکه روزه را فراموش کرده باشد و کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند روز یا تمام ماه واجبست بر او قضاء و اگر غافل شود از جنابت[۲] یا از آنکه شب شب روزه است واجبست بر او قضاء علی الاقوی و واجبست بر مرتد چه ملی باشد چه فطری و مستحبست تتابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه آنرا یکسال بگذرد یا بیشتر لکن سنت است **س** کفارهٔ افطار کردن صوم رمضان یا نذر معین را بیان فرمائید **ج** کفارهٔ افطار کردن صوم شهر رمضان بر سه گونه است اول بنده آزاد کردن دویم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سیم شصت مسکین را طعام دادن اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد العیاذ بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را باید بدهد بنا بر احوط و همچنین است کفارهٔ نذر معین بنا بر مشهور لکن بودن آن مثل کفارهٔ قسم خالی از قوت نیست و آن بنده آزاد کردنست یا طعام دادن ده مسکین یا لباس دادن آنها و بر تقدیر عدم

[۲] یا از غسل ع

ممکن نیست دو روز روزه گرفتن است س در یوم صوم رمضان اگر مردی زن خود را
اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند حکمش چیست ج در اینصورت واجبست بر
زوج دو کفاره بدهد و اما اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد واجبست بر هر یک یک
کفاره و اگر زن در اثناء راضی شود یک کفاره بر مرد واجبست و یک کفاره بر زن اگرچه
احوط دو کفاره است بر مرد س اگر کسی در روز رمضان افطار کند و از احلال بداند
مرتد است یا نه ج بلی مرتد است س شرائط وجوب فطره را بیان فرمائید
ج شرائط آن چند چیز است اول بلوغست دویم عقل پس واجب نیست بر دیوانه
چنانچه در صغیر گذشت و در حکم جنونست اغماء یعنی بیهوشی و در آن نیز
لازم نیست سیم حریت یعنی آزادی پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه جزئی
از آن آزاد شده باشد پس بحساب آن جزء بر او لازمست چهارم غنی بودن پس بر شخص
فقیر واجب نیست و مراد از فقیر کسی است که بتواند زکوة فطره و غیر آنرا بگیرد پس کسیکه
مستحق زکوة فطره است بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه بهمین مضمون اخبار
وارد شده لکن احوط از برای فقیر که زیاده بر قوت خود بقدر فطره مالکست اخراج
آنست و مشهور اینستکه مستحبست از برای فقیریکه صاحب عیال باشد یک فطره به
عیال خود دست بدست بکند و در آخر آنرا اخراج کند س واجب شدن فطره
از چه وقتست پیش از غروب شب عید است یا بعد از غروب ج واجب میشود
فطره در حین غروب آفتاب پیش از مغرب علی الاحوط س هرگاه پیش از غروب
آفتاب از شب عید کافری اسلام اختیار کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید
یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود یا مولودی متولد شود فطره دادن ایشان
واجبست یا نه ج واجبست لکن اگر بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت از
برای ایشان فطره لازم نیست لکن مستحبست در صورتیکه قبل از زوال روز عید
وجود یافت فطره را بدهد بنابر روایتیکه وارد شده س بر مکلف که فطره واجب
شد بر خودش فی نفسه تعلق میگیرد یا در عیال او هم میباشد ج واجبست از خودش

و هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ
باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت می
کند حصول آن در جزئی از آخر ماه رمضان بحیثیتکه هلال شوال هم ظاهر شود و صدق
اسم مهمان بر او بکند عرفا هرچند غذای او را نخورده باشد و احتیاطست که مهمان
نیز بدهد و این احتیاط در صورتیکه صدق عیال بر او نکند ترک نشود س فطره
از چه جنس باید باشد ج جنس فطره منحصر است در قوت غالب انسان از گندم
و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل خرما و مویز و
قوت غالب بلد است و بعضی فضلا مرتب دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات آن
خوبست و احوط اقتصار بر غلات اربعه است س جدا کردن فطره در شب عید است
یا روز عید ج روز عید است و افضل و احوط پس انداختن زکوتست تا پیش
از نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر
آن آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنستکه بدهد
بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست اداست و اگر باید قضا را اداء قضا و
اگر نه تصدق باشد س اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید باینکه جدا کند از مال
خود که بعد بدهد چه صورت دارد ج جایز است و لکن واجبست رسانیدن
آنرا بارباب آن چه وقت زکوة بگذرد چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب
عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مالست بنا
بر مشهور و احوط آنستکه آنرا در غیر مصرف فقراء صرف ننماید بلکه این احتیاط ترک
نشود و جایز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند علی الاحوط و جایز است
که بیکی آنقدر بدهند که غنی شود و اولی آنستکه اگر اقارب فقیر داشته باشد بایشان
بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان س
آنچنانکه میخواهد بزکوة بدهد هرگاه قیمت آنرا بدهد جایز است یا نه ج بلی
جایز است و بهتر آنستکه قیمت آنرا از نقره بدهد اگرچه پول سیاه هم میتوان داد

س در قیمت جنس زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبر است یا وقت واجب شدن
ج وقت بیرون کردن زکوة معتبر است و واجبست بقیمت دادن ولاییتکه زکوة میدهند
نه ولاییتکه وطن او است س قدر زکوة فطره چه قدر است ج از برای هر نفری
یك صاع از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است
و ان یکمن بوزن تبریز نیست الا بیست و پنج مثقال صیرفی و ربع ان س هرگاه شخص در ولایت
دیگر باشد و عیالش بولایت دیگر قیمت زکوة فطرهٔ عیالش باعتبار انولایتی است که عیالش در
انجا است یا انولاییتکه خودش میباشد ج انولاییتکه خودش میباشد لکن اگر وکیل
تعیین کرده باشد که در ولاییتکه عیالش هست اخراج فطرهٔ او را نماید انجا بدهد صحیح است
س شرائط زکوة مال را بیان فرمائید ج پنج چیز در وجوب زکوة مال شرطست اول
مالك بودن نصاب دویم بلوغ سیم عقل چهارم حر باشد نه بنده پنجم ممکن بودن
تصرف در ان پس واجب نمیشود در مالیکه مشترك باشد مابین دو نفر یا بیشتر در صورتیکه هم
هرکدام کمتر از نصاب باشد س اگر شك بکنند در بودن انمال بمقدار نصاب تفحص واجب
است یانه ج احوط است س بر ولی مجنون و ولی طفل واجبست که زکوة را از مال
انها بیرون کند یانه ج واجب نیست لکن در مال تجارت طفل و مجنون سنتست اخراج
کند زکوة را چنانچه در غلات طفل نیز سنتست س اگر شك کند در بلوغ یا عقل صاحب
مال حکمش چیست ج در اینصورت محکوم بعدم بلوغ و عقلست مگر در صورت ثبوت
عقل پیش از ان س هرگاه بر بنده قائل نشویم بمالك شدن او زکوة بر او واجبست یانه
ج واجب نیست س هرگاه عبد نصفش ازاد باشد و نصفی نباشد بقدر نصف
ازادش زکوة واجبست یانه ج بلی واجبست س هرگاه مالك متمکن از تصرف
نمودن مال نباشد در تمام سال در ان چیزهائیکه گذشتن سال در انها معتبر است اخراج
زکوة نمودن از انها واجبست یانه ج واجب نیست س هرگاه در وقت تعلق
گرفتن زکوة در انچیزهائیکه سال در انها معتبر نیست متمکن از تصرف نباشد زکوة واجب
است یانه ج واجب نیست س هرگاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود

برمالك زکوة واجبست یانه ج واجب نیست لکن بهتر ترك نکردن اخراج زکوة است هر
وقت که متمکن شود از تصرف در ان س واجب نبودن زکوة بر مالك غیر متمکن از
تصرف در این امور مذکوره در چه وقتست ج در وقتیستکه بسهولت نتواند تصرف
نماید هرچند بصرف بعض از مال باشد علی الاحوط خصوصا در صورتیکه مصروف
بجهة تخلیص بسیر باشد و[۲] بشرط انکه انچه باقی میماند بقدر نصاب باشد س هرگاه
قادر بر بیع ان مال هست لکن متمکن از تصرف در عین انمال نیست بر چنین شخصی زکوة
واجبست یانه ج وجوب زکوة احوطست س زکوة در مال وقف واجبست یانه
ج واجب نیست چه وقف عام باشد و چه وقف خاص و همچنین در نماء وقف عام
اما وقف خاص پس واجبست زکوة در نماء ان س در مالیکه گمشده چه حیوان
و چه غیر حیوان زکوة واجبست یانه ج واجب نیست س مالیکه بقرض داده[۲]
باشد و قصد او فرار از زکوة باشد در اینصورت زکوة بر این شخص واجبست یانه
ج واجب نیست س زکوة قرض بر قرض گیرنده است یا بر قرض دهنده ج
بر قرض گیرنده میباشد نه قرض دهنده مگر انکه تبرعا بدهد او از قبل قرض گیرنده و
بهتر اعتبار اذن او است س زکوة از کافر ساقط میشود بعد از اسلام یانه ج ساقط
میشود از او هرچند عین زکوی موجود باشد س زکوة در چند چیز واجبست ج
بر نه چیز اول طلا دویم نقره سیم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو ششم گندم هفتم
جو هشتم مویز نهم خرما و شرطست در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یك
بمقدار نصاب و نیز شرطست در پنج تای اول گذشتن سال و محقق میشود بدخول ماه
دوازدهم س بداخلشدن ماه دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است یا متزلزل
ج احوط حکم باستقرار و عدم تزلزلست و ماه دوازدهم از سال اول محسوبست نه از
سال دویم س در طلا و نقره شرط وجوب زکوة چه چیز است ج شرطست در
انها انکه مسکوك بسکهٔ معامله باشد خواه سکهٔ اسلام باشد یا نه قدیم باشد یا جدید و
رایج در معامله باشد یا نه صاف باشد یا خلیط بشرط انکه صافی ان بقدر نصاب باشد

[۲] الا زکوة احوطاست

[۲] باشد هرگاه تاخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة ان واجبست یانه ج واجب نیست س هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده صح

س شرط وجوب زکوة گاو و گوسفند و شتر چه چیز است ج شرط است در اینها انکه
در تمام سال چریده باشند در علف صحرا نه معلوفه س مدار در چریدن یا معلوفه
بودن اینها چیست ج مدار بر صدق اسم است عرفا یعنی که در عرف انرا چریده
یا معلوفه بگویند س اگر در یک ماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحرا
مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و اذربایجان ایا از سائمه بودن بیرون میرود یا نه
ج بلی بیرون میرود س معلوفه بودن بچه تحقق میشود ج بخوردن چیزیکه
مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک
عوض بخواهد یا نه س اولاد گاو و شتر و گوسفند در حکم مادر انها است یا نه ج
اما اولاد سائمه در حکم مادر انها است واما اولاد معلوفه بس احوط بلکه اقوی عدم
اعتبار سوم است در انها مادامیکه شیر خوارند و علف خوار نشده اند س ابتداء سال
اولاد از چه وقت ج از حین زائیدن انها است س شرط است در شتر و
گاو که کارکن نباشد یا نه ج بلی شرط است هرچند سائمه باشند و فرقی در کار
کردن نیست میان زراعت و اب کشی و سواری و اسیاب کردن و نه میان انکه
مالک انها را بر عمل واداشته باشد یا غیر باذن مالک و مدار بر صدق عرف است در
تمام سال که کارکن یا مند انها را س وجوب زکوة بر جو و گندم و مویز و خرما را
بیان فرمائید ج شرط است در انها انکه مالک انها پیش از وقت وجوب مالک
شده باشد چه بزراعت یا غرس یعنی کشتن یا مساقات و چه بیع یا هبه یا صلح یا مهر
یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر نا قلست س وجوب زکوة
در غلات بعد از وضع خراج سلطان و اخراجات زراعت است یا نه ج بلی بعد از
وضع خراج سلطان است اگر سلطان مخالف باشد و خراج اراضی خراجیه باشد
و بعد از وضع اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد و چه بعد از ان بلکه
وضع خراج سلطان غیر مخالف نیز بعید نیست و از اخراجات زراعت است تخم و اجرت زمین
کندن و نهر روئیدن و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت ~~وانچه موقوف علیه زراعت~~

وانچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل تا بتصفیه دانه و خشکیدن انگور و رطب
و احوط عدم اخراج خراج سلطان غیر مخالف است اگرچه اقوی اخراج است اگر از عین غله
گرفته شود و همچنین اگر از خارج گرفته شود و زراعت کردن موقوف بر ان باشد و اعتبار
میشود نصاب پیش از اخراج مؤنه و بعد از تعلق وجوب احتیاطا و احوط از ان اعتبار است
پیش از اخراج جمیع مؤن حتی مؤنه قبل از تعلق وجوب س وضع اخراجات از اجناس
زکوی در حین تعلق وجوبست یا در حین اخراج زکوة ج در حین تعلق وجوب
نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد
س حد نصاب غلات را بیان فرمائید ج نصاب در غلات منحصر بیکی است و
پیش از رسیدن بان هرچند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه انچه زائد بر نصاب
باشد واجبست زکوة در ان هرچند قلیلی باشد و نصاب پنج وسق است و هر وسقی
شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقیست و
ان صد و سی درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع
عشر انست و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست و مثقال صیرفی یکمثقال و ثلث شرعی
است پس نصاب سیصد صاع است و هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهمست و ان
هشتصد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع
ان صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی باشد و ان بمن شاه
جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چارک
و پنجاه و بیست و پنج و پنج نارو دونارو نیم و پنج مثقالست س مقداریکه اخراج نماید
چه قدر است ج در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در اب خوردن زراعت
موقوف بر چرخ و مانند ان نباشد مثل زراعتیکه باب بارش عمل میاید یا باب
نهریکه در ان ببندند مقدار عشر است س اگر در اب خوردن احتیاج بچرخ و مانند
ان باشد مثل زراعتیکه باب چاه بعمل اید یا باب نهریکه باید از چرخ کشید چه قدر است
ج نصف عشر باید داد س هرگاه زراعتیکه در بعض اوقات از نهر اب خورد

و در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن آب بخورد حدّ زکوة آن چه قدر است ج
اگر هر یک مساوی خورده باشد از نصف آن عشر بدهد و از نصف دیگر نصف عشر
بیرون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد بنحویکه در عرف صدق کند که از نهر آب
خورده یا از چاه حکم تابع آنست س تعلق وجوب زکوة در چه وقت ج در گندم
و جو صدق اسم است و ظاهر حصول آنست ببستن دانه و در مویز غوره شدنست
و در خرما بسر شدن است لکن تقدیر نصاب را بالنسبه بحال مویز شدن و خرما شدن
ملاحظه میکنند پس اگر بقدری باشد که بعد از مویز و خرما شدن بقدر نصاب
باشد زکوة واجبست والا فلا س اگر تأخیر بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم
و جو تا پاک کردن و در انگور و رطب تا مویز و خرما شدن بعد چه صورت دارد
ج بعد رضا مرابست و تأخیر تا بتصفیه دانه و خشکیدن مویز و خرما جائز است
بدون ضمان س زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد یا نه ج بلی تعلق بعین میگیرد
هرچند در مال تجارت باشد و جائز نیست تصرّف در عین زکوی پیش از ضمان
س هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالک آن فوت شد چه باید کرد ج باید
بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم
است بر دین س بیرون کردن زکوة از قیمت جائز است یا نه ج بلی جائز است
س در طلا و نقره از برای هریک چند نصابست ج از برای هریک دو نصاب
است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دویم طلا سه مثقالست
و در نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دویم عشر
مثقال شرعیست و نصاب اول نقره دویست درهم است و آن صد و پنج مثقال صیرفی
است و نصاب دویم نقره چهل درهم است و آن بیست و یک مثقال صیرفیست و آن معتبر
است بعد از نصاب اول تا بهر جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دویم طلا و از
نصاب اول باید بیرون رود پنج درهم دو مثقال صیرفی و پنج ثمن آن و از نصاب دویم نیم مثقال
صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلیه از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنستکه چهل یک

اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی
زیاد داده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول هریک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو
نصاب باشد و آنرا تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است
در نصاب و در قدریکه باید اخراج شود مال تجارت و منافع مستغلات س در
شتر چند نصابست ج دوازده نصابست اول تا پنجم هریک پنج شتر است و در هر
نصابی یک گوسفند باید بدهد یعنی تا پنج نرسیده زکوة ندارد همینکه پنج رسید
یک گوسفند باید بدهد و آن نصاب اولست نصاب دویم ده شتر است که دو گوسفند
باید بدهد نصاب سیم پانزده شتر است سه گوسفند باید بدهد نصاب چهارم بیست
شتر است چهار گوسفند باید بدهد نصاب پنجم بیست و پنج شتر است پنج گوسفند باید
بدهد و در این میان که از پنج کمتر است چیزی نباید بدهد نصاب ششم بیست و شش شتر است
و در آن واجبست که داده شود یک شتری که داخل در سال دویم شده باشد نصاب هفتم
سی و شش شتر است و در آن واجبست که داده شود یک شتری که داخل در سال سیم
شده باشد نصاب هشتم چهل و شش شتر است و در آن واجبست شتری داده شود که داخل
در سال چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یک شتر است و در آن واجبست شتری
داده شود که چهار سال را تمام کرده و داخل در پنج شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش شتر
است و در آن دو شتر باید داده شود که هریک داخل در سال سیم شده باشد نصاب یازدهم
نود و یک شتر است و باید در آن دو شتر داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد
نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که
داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل شتر باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد
سال دویم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی
باشد در آن زکوة نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد س در گاو
چند نصابست ج دو نصاب اول سی گاو است دویم چهل است و بعد از چهل
مخیّر است در اختیار کردن چهل و سی هرگاه اعتبار بهر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اگر

ممکن نباشد معتبر است اعتبار انچه فرا گرفتن دران بیشتر است و در هر سی گاو یک گاو
یکساله باید داد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده باید داد که داخل در سال
سیم شده باشد س در گوسفند چند نصابست ج پنج نصابست اول چهل گوسفند
است و دران یک گوسفند باید داد دویم صد و بیست و یک گوسفند است و دران
دو گوسفند باید داد سیم دویست و یک است و دران سه گوسفند باید داد چهارم سیصد و
یک است و دران چهار گوسفند باید داد پنجم چهار صد است و دران و بیشتر از ان هر صد
گوسفند یک گوسفند باید داد و گوسفندی را که در مصرف زکوة میدهند احوط انستکه
اگر بز باشد داخل در سال سیم شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد
و گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند سنی که واجبست منحصر
دران باشد مگر انکه همه باین طریق باشند س مستحقین زکوة چند صنفند ج هشت
صنفند اول و دویم فقرا و مساکین ولی دویم اسوء حالا میباشند از اول و ضابطه
که بان توان زکوة بایشان داد انستکه مالک مؤنه سال خود و عیال خود نباشند نه
بالفعل و نه بالقوه سیم کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام ع یا مجتهد از برای گرفتن
زکوة و جمع و ضبط نمودن چهارم کفاریکه تالیف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد
اما در زمان غیبت خلافست پنجم غلامیکه در نزد اقای خود در تحت شدت و ازار باشد
بلکه مطلقا علی اشکال از مال زکوة میتوان انها را خرید و ازاد کرد با شرائط ششم ادای
دین کسیکه عاجز باشد از ادای ان بشرط انکه دین معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات
است مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنا نهادن و غیر اینها هشتم کسانیکه مانده اند در
راه بی خرجی اگر چه در ولایت و بلد خود چیزدار باشند س کسانیکه متوجه بیرون کردن
زکوة میشوند چند صنفند ج بر چهار صنفند اول از انها مالکست دویم ولی مالک
است سیم وصی مالکست چهارم امام ع یا عاملیکه از قبل امام علیه السلام یا مجتهد عادل اگر
مأذون باشد از قبل امام ع یا مجتهد در اخراج بلکه سنتست بردن در نزد امام ع چنانچه
سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل

غلات و انعام ثلثه و شرطست در زکوة نیت قربة مثل سایر عبادات و ان داعیست نه اخطار
ببال س ایا واجبست زکوة را قسمت کردن در میان اصناف مذکوره یا نه ج وجوب
ان معلوم نیست بلی مراعات ان احتیاطست و واجبست در زکوة نقدین بنابر احوط
بلکه عین ان بنابر احوط کمتر از انچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهند و ان سه
ثمن مثقال صیرفیست در طلا و دو ثمن مثقال درهم و یک ثمن مثقال است در نقره چنانچه گذشت
س اطفال شیعه را میتوان زکوة داد یا نه ج بلی میتوان داد هر چند که پدران
ایشان زنده هستند و فاسق میباشند س هاشمی زکوة میتواند بگیرد یا نه ج
شرطست که گیرنده زکوة هاشمی نباشد مگر انکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا انکه خمس
کفایت او نکند س زکوة مال را در بلد خود دادن بهتر است یا حمل ببلد دیگر نیز میتوان
کرد ج افضل انستکه در بلد خود صرف شود مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشد
در اینوقت واجبست نقل ببلد دیگر مستحق دار انست نماید س در حین نقل کردن اگر
تلف شود ضامنست یا نه ج بر تقدیریکه در بلد خود مستحق باشد ضامنست و جایز
نیست تأخیر انداختن دادن زکوة را از وقت وجوب ان مگر در حال انتظار مستحق یا غائب
بودن مال یا عدم تمکن از تصرف س اگر تأخیر کند در رسانیدن زکوة را با اهل ان
با وجود بودن مستحقین و در اینوقت تلف شود ضامنست یا نه ج بلی ضامن است
س اجرت کیال و وزن نمودن اجناس زکوی با کیست ج با مالکست که از
مال خود اخراج نماید س جایز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد
یا نه ج بلی جایز است اگر چه شوهر باز بمصرف او برساند س خمس بچند چیز
تعلق میگیرد ج بهفت چیز تعلق میگیرد اول مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست
اید خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه و اینها در وقتیکه
جنگ باذن امام ع باشد و اگر بدون اذن امام باشد و ممکن هم باشد اذن از امام مثل
حال حضور امام ع و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهرا انستکه مال مخصوص
امام است و اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند و

وعصی نباشد از مسلمین یا معاهدی احوط اخراج خمس است دوم معادنست حتی
نمک وگوگرد واحوط دادن خمس است از گل سرخ وگل سرشور وسنگ اسیا واهک
وگچ هرچند اظهر عدم جریان حکم معدنست بر انها لکن از باب منافع مکاسب خمس بانها
تعلق میگیرد وشرطست بیرون کردن انچه که خرج شده باشد از برای تحصیل معادن
مثل خرج کندن وگداختن وامثال اینها وشرطست نیز رسیدن ان بنصاب ونصاب ان
نصاب اول طلا است در زکوة که بیست اشرفی باشد سیم مالیکه در زیر زمین یا وسط
دیوار ودرخت وشکاف کوه ومانند ان پنهان کرده باشند بجهت ذخیره باشد یا بجهت
مجرد محافظت باشد در صورتیکه صدق کنز کند عرفاً خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار
الحرب باشد یا در موات دار الاسلام یا در خرابه که مالك ندارد بوده باشد چه اثر اسلام
دران باشد یا نباشد ودر جمیع صور واجبست خمس وباقی مال یابنده است
واگر در دار الاسلام باشد وزمین هم مالك داشته باشد پس اگر مالك زمین
غیر یابنده باشد وعلم دارد براینکه کسانیکه مالك ان زمین بوده اند احدی از ایشان
مالك ان نبوده مالك میشود چهار خمس انرا ویك خمس از ارباب خمس است واگر علم
ندارد بحال صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین زمین پس اگر
ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبه بینه واما اگر متعدد باشند مدعی
چه واحد واگر انکار نماید بمالك سابق رجوع نماید واگر او ادعای ملکیت نماید حکم
او نیز حکم سابق است ولیکن خالی از اشکال نیست وهمچنین است حکم در سایر مالکین و
شرطست از برای وجوب خمس در کنز رسیدن بمقدار نصاب وان بیست اشرفیست مثل
معدن چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان ومروارید
بشرط انکه بمقدار نصاب باشد وان یك دینار است واما انچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند
داخل در منافع مکاسب است وعنبر اگر بفرو رفتن در اب تحصیل شود حکم ان حکم چیزهائی
است که بفرو رفتن تحصیل شود واگر از روی اب گرفته شود خمس دران واجب است بدون
اعتبار نصاب علی الاحوط پنجم منافع تجارت وزراعت وصناعت وجمیع انواع

اکتسابست هرچند کم باشد مثل صید کردن وهیمه وپوش کندن یا اوردن وفروختن
وسقائی کردن واجیر شدن حتی بعبادات وتعلیم اطفال وعلف صحرا چیدن وگزنگبین
وعسل کوهی جمع نمودن وجعاله در عملی گرفتن س بر مال میراث وهبه وهدیه
ومهر وعوض خلع خمس تعلق میگیرد یا نه ج در هبه وهدیه وانچه بجستن و
بوصیت منتقل شود ودر صید که بزحمت بدست اید احتیاط ترك نشود وهمچنین
در میراث ممن لا یحتسب وصدقه مندوبه واما در عوض خلع وخمس وزکوة خمس لازم
نیست س در محض زیادتی بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح اگر حاصل
شود بدون قصد اکتساب مثل انکه املاکی را خرید ومقصود او زراعت بود نه فروش
انها یا اصلاً منفعت در انها در نظر نداشت وبهم رسید خمس در انها هست یا نه ج
در اینها خمس واجب نیست س مالیکه بارث بکسی منتقل وبدون اطلاع او زیادتی
بهم رسانید یا منفعتی بران مترتب شد خمس دران واجبست یا نه ج واجب نیست
س هرگاه جنسی از اجناس زکوی را بخمس گرفت وبقدر نصاب بود وسال بر انها
گذشت واجب میشود بران زکوة یا نه ج بلی واجب میشود ششم زمین زراعتی
است بلکه مطلق زمین بیاض که ذمی انرا از مسلمان بخرد واگر هبه یا مثل ان نماید
خمس ندارد وخمس بعین تعلق میگیرد وتسلط اخذ قیمت از ذمی نیست وبنا احتیاطا اولی بر
منفعت دادن وفرقی در اینمعنی در سایر اقسام خمس نیست بلی ظاهر اینستکه مالك می
تواند اخراج قیمت در جمیع نماید هرگاه متعلق خمس غیر نقدین باشد واخراج قیمت از
نقدین ومثل ان یا بعض از انها بشود هفتم مال حلال است که مخلوط بمال حرام شده باشد
ومعتبر است مجهول بودن قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کمتر از خمس است یا زیادتر
ومالك ان واما اگر مالك وقدر ان هردو معلوم باشد باید رد شود بمالك واگر
مالك را نداند ومقدار انرا بداند بعد از یأس از مالك باید تصدق نماید انرا از برای مالك
چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر س اگر چیزی از معادن تحصیل نمود وقصد اکتسا
بان نداشت وقیمت ان زیاد شد دران زیادتی خمس هست یا نه ج در زیادتی

خمس نیست **س** از منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤنهٔ
سال باید اخراج کرد یا نه **ج** بلی اخراج نماید و آنچه از خرج سال خود و عیال خود
زیاده آمده باشد از آن زیادتی خمس باید داد **س** در اخراج مؤنه میانه روی بحسب حال
شخص معتبر است یا نه **ج** بلی معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محسوب میشود اگر
بحد اسراف برسد و اگر تنگ بگیرد بر خود احوط عدم وضع زیادتیست **س** قیمت کنیز
و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب و آنچه شخص بآن
حاجت داشته باشد از مؤنهٔ سال محسوبست یا نه **ج** بلی از مؤنهٔ سال محسوبست و
معتبر است در جمیع اینها اینکه لایق بحال شخص باشد و در آخر سال نباید خمس اینها و
امثال اینها را داد **س** هرگاه عین مال الخمس بر او تعلق گرفته باشد و اخراج خمس را از
آن نکرده باشد و از آن لباس بگیرد و بپوشد نماز در آن صحیح است یا نه **ج** اگر از عین
همان مال لباس بگیرد و بپوشد نماز در آن مشکلست مگر آنکه بذمه بگیرد باذن مجتهد که
در اینصورت اقوی صحت صلوة است **س** صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات
نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج مستحب از جمله اخراجات مؤنهٔ سالست
یا نه **ج** اینها نیز از اخراجات مؤنهٔ سالست و در غیر صدقات و خیرات احوط اعتبار
میانه روی و لیاقت بحال شخص است **س** تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر
حاجت بآن داشته باشد از جملهٔ مؤنه است یا نه **ج** اتمام سرمایه از مؤنه حساب کردن
اگر مستلزم حرج شدید نشود خالی از اشکال نیست بلکه اقوی و احوط حساب نکردنست
از مؤنهٔ سال **س** مخارجیکه لازم شود بنذر و شبه آن و کفارات از مؤنهٔ سال محسوب
است یا نه **ج** بلی از مؤنهٔ سال محسوبست **س** اخراجات حج واجب داخل در مؤنهٔ
سالست یا نه **ج** اگر در آن سال بهم رسید داخل در مؤنهٔ سالست و اگر بتدریج جمع
شود آنچه در سال آخر بهم رسد آنمقداریکه بآن تکمیل استطاعت میشود داخل در مؤنهٔ آن
سالست و اداء دین در سالیکه ادا میکند از مؤنهٔ آن سالست اگرچه دین از سال سابق
باشد و اگر آن سال معذور شد از رفتن بحج محسوب نمیشود چنانچه اگر تأخیر نماید عصیاناً

براو محسوبست **س** معتبر در سال در اینجا قمری کاملست یا نه **ج** بلی اعتبار در
سال قمری کاملست و کفایت نمیکند داخلشدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر است
در ابتداء ظهور ربح و معتبر نیست در وجوب خمس اینقسم نصاب و نه انقضاء سال لکن
جایز است تأخیر تا آخر سال بلکه احوطست بخلاف سایر اقسام که وجوب در آنها فوری
است و تأخیر تا آخر سال جایز نیست **س** کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب
خمس و نحو آنرا بیان فرمائید **ج** منقسم میشود خمس بشش قسم سه سهم آن از امام
علیه السلام است که در اینعصر متعلق بحضرت صاحب الامر علیه السلام است و سه سهم دیگر از
ایتام و مساکین و ابن السبیل سادات است و شرطست در صحت خمس نیت بنحویکه در زکوة
گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینیکه از مسلم خریده
است و باقی احکام بنحویستکه در زکوة گذشت و لازمست تعیین اگر متعدد باشد در ذمه
او خمس از سهم امام و غیر امام ع و در سه قسم غیر امام ع تعیین معتبر نیست و اگر خمسی را
تعیین نمود و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن
س در اصناف سادات غیر از امام ع شرطست اینکه اثنی عشری باشند یا نه و عدالت
در ایشان شرطست یا نه **ج** بلی اثنی عشری بودن ایشان شرطست لکن عدالت شرط
نیست **س** در سادات شرطست که از اولاد هاشم که جد حضرت رسول ص باشند یا نه
ج شرطست هرچند از اولاد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع نباشند و کفایت نمیکند از اولاد
برادر هاشم بودن **س** سادات باید از جانب پدری تنها باشند یا از طرف مادر هم می
شود **ج** معتبر است که از جانب پدر باشند نه از طرف مادر و نه انتساب از زنا **س**
ولد شبهه را خمس میتوان داد یا نه **ج** بلی میتوان داد **س** ولد شبهه چه کسی است
ج کسیرا میگویند که حرامزاده نباشد مثل آنکه مردی بخیال زن خود با زن دیگر
مقاربت کرد بعد معلوم شد که دیگری بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی بهم
رسد او را ولد شبهه میگویند **س** در غیر سهم امام ع قسمت کردن واجبست یا نه **ج**
واجب نیست لکن احوط قسمت کردنست **س** بفقراء سادات و ایتام ایشان از مؤنهٔ

سال زیاد نزد دادن جایز است یا نه ج جایز نیست با بن سبیل از ایشان زاید از حاجت
دادن واما فقراء پس جواز دادن زیاد تر از مؤنهٔ سال اگر دفعةً داده شود خالی از
قوت نیست مثل زکوة لکن احوط ندادن ونگرفتن زائد بر مؤنهٔ سالست و معتبر در سال
فقیر از وقت دادن خمس است وشرطست در یتیم فقر و در ابن سبیل در بلدیکه خمس میگیرد
نه غیر آن بلد چنانکه در زکوة گذشت س فرقی هست در وجوب خمس در میان حال
حضور امام ع و حال غیبت در میان سهم امام وغیر امام یا نه ج فرقی نیست وجائز
است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بار باب آن واما سهم امام ع اختیار آن با مجتهد عادل
است س اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل ونه حفظ نمودن آن تا اینکه خبری
از ایشان برسد تکلیف چیست ج جائز است که خود با عدول مؤمنین از بابت
سهم امام بسادات بدهند س سیدیکه خمس را گرفته ومالك شد بغیر سید میتواند
داد یا نه ج میتواند داد وهمچنین فقیریکه زکوة یا رد مظالم گرفت ومالك شد
بسید میتواند بدهد س سید میتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند یا نه
ج تضییع حقوق سادات وفقرا با حیله مشکلست بلکه اگر حیله هم جایز باشد این
عمل بی وجهست چون سید قبل از قبض مالك نیست وولایت بر نوع سادات هم ندارد
س اگر کسی خمس مال را بر ذمه بگیرد وتصرف در آن نماید بی اذن مجتهد جایز است یا نه
ج جائز نیست مگر باذن مجتهد س بفقراء سادات وایتام وابن السبیل از ایشان
مساوی دادن خمس لازمست یا نه ج لازم نیست بلکه تمام را بیکی از ایشان میتوان
داد در وقت عدم حضور مستحق ولکن در وقت حضور مستحق وعلم باضطرار توزیع
احوطست س هرگاه سهم امام را بی اذن مجتهد بسادات بدهد محسوب میشود یا نه
ج محسوب نیست بلکه دو باره باید بمجتهد بدهد یا اذن از او بگیرد بدل دادن بنا بر
احوط س هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسادات فقیر بدهد بعنوان
قرض ووکیل شود که هر وقت خمس بآن تعلق گرفت از جانب ایشان بردارد چه صورت
دارد ج صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشد س اگر کسی درختی نشاند

برای تجارت یا از برای امر معیشت وهر ساله نموی که میکند بعد از وضع مؤنه خمس
دارد یا نه ج اگر نشانده باشد برای تجارت بعنوان مثل درخت بید وچنار وامثال
آن در عنوان بعد از وضع مؤنه خمس واجبست واگر برای تجارت بثمرهٔ آنست پس اگر
اصل آن خمس نداشته باشد یا آنکه خمس آنرا داده باشد بعنوان خمس تعلق نمیگیرد و هم
چنین اگر برای معیشت بثمرهٔ آن نشانده باشد س شخصیکه خمس بر ذمه اش بود ونداد و
فقیر شد تدریجاً اگر بدستش بیاید باولاد خود که سید ند وفقیر باشند میتواند بدهد
یا نه ج بلی میتواند بدهد واحتیاط استیذان از حاکم شرعست س هرگاه ارباب
مکاسب طلبی از اشخاص متفرقه دارند که بعد از سال وصول میشود خمسش را باید در
حال بدهد یا زمان وصول شدن ج اگر میداند که طلب وصول میشود مخیر است
که حال بدهد یا هر وقت که وصول میشود خمسش را بدهد س سهم امام را بمجتهد
غیر اعلم که جامع الشرائطست میتوان داد یا نه ج بلی میتوان داد بشرط آنکه کیفیت
تصرف او کماً وکیفاً مثل اعلم باشد س هرگاه کسی طلبی از سید دارد وسید فقیر باشد
جائز است که بازای خمس طلب را برا و حساب کند یا نه ج بلی جایز است واحوط اینستکه
آنوجه را بجهة خمس باو بدهد واو رد کند در عوض قرضش ولو بتکرار باشد وهمچنین
است در مظالم حساب کردن با فقیری لکن احتیاط مزبور در آن اشد است بلکه ترك
نشود س هرگاه گندم یا جو یا مویز یا خرما در فصلش که بحد نصاب رسیده بود
زکوتش را داد و سالی برای خود قرار داده بود بجهة اخراج کردن خمس سال بسر رسید
بعد از اخراجات مؤنه از آنها زیاد آمد خمس دارد یا نه ج بلی خمس بر زیادتی آنها تعلق
میگیرد وباید خمس آنرا بدهد وهمچنین است در گوسفند وشتر وگاو وغیره س از ذخیرهٔ
سالیانه که زیاد میاید مثل برنج وروغن وقند وچائی وذغال وتنباکو وهیمه و
نمك وفلفل وسایر متعلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد یا نه ج بلی بعد از
زیادتی از مؤنه خمس آنها را باید داد بشرط آنکه از ارباح مکاسب باشد وخمس آنرا
پیش نداده باشد س در زینت خانه مثل بلور وبار فتن وشبه اینها که از ضروریات

نپسندد در میان سال از ارباح مکاسبش خرید و سال دیگر رسید بعد از سال خمس
بآنها تعلق میگیرد یا نه ج بلی خمس بآنها تعلق میگیرد و باید خمس آنها را اخراج نمود
س زینت زنان مثل گوشوار و خلخال و گردن بند و گل و دست بند خمس دارد
یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد س کفن را اگر از
ارباح مکاسب خریده باشد و سال بر او گذشت خمس دارد یا نه ج بلی خمس
از آن باید بدهد س هرگاه شخص بزی خودش اسباب خانه مثل ظروف یا رخت
خواب و فرش اضافه گرفت ولی اتفاقاً بجهت مهمان و غیره حاجت بران میشود بعد از
سال خمس بر آنها تعلق میگیرد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده
باشد اگرچه سالی یکدفعه بآنها محتاج شود مثل عید و غیره س وجوب غیر از
خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست یا نه ج غیر از اینها واجب
نیست مگر بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود در اینها اخراج کردن
از مال واجب میشود س تصدق دادن از مال مطلقاً چه صورت دارد ج
سنت مؤکد است بقدر قوه و گنجایش حال شخص بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در
مال و نیت قربة و ایجاب و قبول هرچند فعلی باشد و قبض باذن مالك س شرط
است در گیرندهٔ تصدق مستحب فقیر باشد یا نه ج شرط نیست چنانچه فقیر میتواند
بگیرد غنی نیز میتواند تصدق مستحب را بگیرد س هرگاه تصدق را داد پس گرفتن
آن جایز است یا نه ج جایز نیست باشرائطش س تصدق را مخفی دادن بهتر است
یا اشکار ج افضل مخفی دادنست مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم بترك
مواسات یا آنکه قصد او از اظهار متابعت نمودن مردم باشد او را و اما در تصدق
واجب افضل مخفی نداشتن است و سنتست ابتداء بچیزی دادن پیش از سؤال و مخفی شدن
از فقیر بحجابی یا ظلمتی و سنتست تصدق نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان
و بر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصاً علویین از ایشان
و سنتست تصدق نمودن در اول روز و اول شب و در روز جمعه و در ماه رمضان

و بدست خود دادن خصوصاً از برای مریض و امر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز
فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد
و اختیار نمودن از برای تصدق کردن بر گیرندهٔ اموال و مساعدت نمودن بر رسیدن
تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهنده دست خود را بعد از تصدق کردن
و تقبیل نمودن چیزی را که تصدق نموده بعد از دادن بفقیر س اظهار محتاجی و فقر
نمودن چه صورت دارد ج مکروه هست و مؤکد است کراهت در سؤال نمودن
در مجالس س رد نمودن سائل چه صورت دارد ج مکروه هست چنانکه در
اظهار کردن مکروه هست س بر ذمی تصدق دادن جایز است یا نه ج بلی
جایز است بلکه راجح است خصوصاً اگر خویش شخص باشد و همچنین است حکم غیر شیعه
از سایر اهل اسلام س جایز است زکوة گرفتن بنی هاشم یا نه ج جایز نیست مگر
در حال ضرورت یا آنکه زکوة از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات واجبه
غیر از زکوة از منذورات و کفارات و نحو اینها هرچند احوط نگرفتن است اما صدقهٔ
مندوبه جایز است گرفتن و دادن با ایشان بی اشکال س فضایل و ثواب تجارت را
بیان فرمائید ج از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضل بسیار است و ثواب بی
شمار چنانچه حضرت رسول ص فرموده اند هرکه رنج از برای عیال خود بکشد همچون کسی
است که جهاد میکند در راه خدا تعالی و نیز حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده ان الله یحب
المحترف الامین یعنی بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد پیشه کار امین را و همچنین
فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدا تعالی شما را بدرستیکه شنیدم از رسول خدا
که فرموده که رزق ده جزء است نه جزء در تجارتست و یکجزء در غیر آن و همچنین فرموده
که خداوند تبارك و تعالی دوست میدارد بغربت رفتن را در طلب رزق و از حضرت
امام جعفر صادق ع روایتست که فرمود بس است مرد را از گناه که ضایع کرده اند عیالات
خود را چنانچه حضرت رسول ص فرموده ملعون ملعون من یضیع من یعول یعنی ملعونست
کسیکه ضایع گذارد کسیرا که عیال او است س اقسام مکاسب را بیان فرمائید ج

مکاسب بر پنج قسم است اول از آن کسب واجب و آن وقتی است که قوت عیالش و
خودش موقوف بر آن باشد و او را چیز دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط وجوب است بجهة
اداء دیون دویم کسب مستحب است و آن آنستکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت
دادن بر عیالات خود و صدقه دادن بر محتاجان سیم کسب مباح است و آن گاهی
است که از آن مستغنی باشد و ضروری در آن نباشد و مایهٔ گذران داشته باشد و بقصد
خیرات نباشد و غیر قصد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروه است و این
بر وجهیست که اجتناب از آن کردن بهتر باشد چه صرافی کردن و کفن فروشی و غله فروختن
و حجامت کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصابی کردن و قابله شدن با شرط
اجرت و زرگری نمودن و اجرت گرفتن جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتساب
با کسانیکه اجتناب از حرام در اموال مردم نمیکنند و اجرت تعلیم قران و تجارت کردن
در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن خصیهٔ حیوانات و معامله کردن با ظلمه و با کسانیکه
پست طبیعتند بجهتیکه باک نداشته باشد با نچه در حق ایشان میگویند و با کسانیکه
صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره و پیسی و مانند اینها و با طایفهٔ کردها و
ذمی چون یهود و نصاری پنجم کسب حرام است و آن چند نوعست اول مبایعهٔ چیزهائی
که نجس العین باشد چون بول و غائط انسان و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند
اما بول و غائط حیوان حلال گوشت غیر بول شتر از برای استشفاء کما اجماعا جایز است
و اقوی اینستکه خریدن و فروختن همهٔ اینها جائز است اگر منافع محلله مقصوده داشته
باشد و همچنین حرام است مبایعهٔ سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون و خوک و سگ
مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند و همچنین عبد کافر بیع و شراء او جایز است اگرچه
مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگیکه پاسبان حیوانات و بوستان و خانه باشد
خلافست و احوط اجتنابست و همچنین احوط اجتنابست از مبایعهٔ چیزهائیکه نجس
شده بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشاب نجس و مانند آن مگر
روغن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبهٔ مردار و نخوان زیرا که مبایعهٔ

در آن خلافست

این مشکلست بلکه جایز نیست و اما روغنی که نجاست آن عارضی باشد پس جایز است
فروختن آن با اعلام بنجاست آن از برای روشن کردن چراغ و اولی آنستکه از برای روشن
کردن در تحت السماء و غیر مسقف مبایعه نماید دویم مبایعهٔ آلات اعمال حرامست چون
طبل و نی و صرنا و نرد و شطرنج و مانند اینها و در حکم اینهاست اجاره دادن خانه را یا مال
بارکش را از برای چیزهائیکه حرامست از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند
اینها و همچنین است مبایعهٔ چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر
و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنگ و همچنین است سیم مبایعهٔ چیزهائیکه در
اینها هیچ نفعی نباشد یا نفع معتدبه نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند آنکه بی
نفع باشند چهارم عملیستکه نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد مثل تصویر ذی
روح مطلقا و همچنین است قمار بازی کردن به نرد یا شطرنج و با انگشتر بازی و با تخم
مرغ بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا خواندن و آن عبارتست از صوت لهوی یعنی
آوازیکه از روی لهو و التذاذ از قوهٔ شهویه بیرون آید اعم از آنکه در عرف عجم آنرا سرود
خوانندگی بگویند یا نگویند بواسطهٔ آنکه کلمات آن از قران یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل
بر طرب نباشد پس فرق نیست در تحقق غنا میان اشعار و قرائت قران و مراثی و مانند
اینها چون اذان بلکه حرمت غنا در قران و مراثی اکد است و معصیت آن بیشتر و عقاب
آن مضاعفست بلی غناء زن مغنیه را در عروسی از برای زنان در مجلسی که خالی از مرد
باشد و بالات لهو نباشد و مشتمل بر باطل نباشد استثناء کرده اند و احوط اینستکه از
مطلق صدای خوش آورنده در خواندن شعر بلکه مطلقا اجتناب کنند و همچنین حرامست
اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحهٔ باطل یا اینکه وصف کند نوحه کننده میت را بچیز
هائیکه در او موجود نباشد و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین باین
طریق که عیبهای ایشانرا ذکر کند بشعر یا بغیر آن و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای غیبت
کردن مؤمنین باینطریق که در عقب برادر ایمانی اعلام نماید بچیزیکه در او موجود باشد
و او را اظهار کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی و دشنام دادن

ومذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر که آن عبارتست از کلامی یا کتابتیکه باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند باین بستن مرد را که بحلال خود مقاربت نتواند بکند و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند اینها از اعمال محرمه پنجم حرامست اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجبست بجا آوردن آن بر ایشان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان و همچنین شهادت دادن بامریکه شاهد است در آن و مانند اینها از واجبات شرعیه نه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسته است باینها س در بیع و شراء یعنی خریدن و فروختن چند چیز شرطست ج در آن هشت چیز شرطست اول آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معاملهٔ اطفال صحیح نیست هر چند ده سال داشته باشد بلی هرگاه اطفال بمنزلهٔ آلت باشند از برای فروشنده یا آن کسیکه بخرد و شرط صحت مبایعه در آن موجود باشد و این امر بقرینه و مانند آن معلوم باشد ظاهرا این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که بالغ است میباشد و صحیح میباشد چنانکه متعارفست بشرط آنکه عوضی که بطفل میدهد یقین کند که بصاحب مالیکه در دست طفلست رسیده تا آنکه معاطاتیکه در بین دو بالغ است واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجار ترا که معامله با ایشان میکنند وکیل کند باینطریق که هر وقت طفل مثلا بیاید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه کنی در وقتیکه از جانب خود بنای مبایعه و فروختن داشته باشی دویم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک بدی و خوبیست سیم آنکه بایع و مشتری رشید باشند یعنی ملکهٔ اصلاح مال داشته باشند چهارم آنکه بایع و مشتری مختار و با قصد و شعور باشند و شائبهٔ اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن کسیرا اگر احتکار کند یعنی غله را حبس کند و نفروشد بطمع گران شدن و مردمان محتاج باشند بلی هرگاه

کسیکه او را جبر کرده اند بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند از ظاهر علما صحت آن مستفاد میشود و لکن احوط اعادهٔ صیغه است پنجم آنکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروش میکنند یا در حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غائبین است و مانند اینها است و وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال غیر را بدون اذن و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرع بفروشد این معامله لزوم بهم نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحت آن و توقفش بر اجازهٔ مالک خالی از قوت نیست اگر اجازه بجهت بایع غاصب نماید و ثمن از برای بایع میباشد اگر چه خلاف مشهور است و اگر اجازه بجهت خود میکند صحت مشکلست و اگر از جانب مالک بر وجه فضولی بفروشد پس اقوی صحت آن بیع است که بعنوان فضولی واقع شده چنانچه مشهور است در میانهٔ متأخرین که بیع فضولی صحیح است و موقوفست بر اجازهٔ مالک که اگر مالک اجازه کرد لازم میشود و الا باطل میشود و ظاهر اینستکه اجازهٔ مالک باعث انتقال ملک میشود و نمائیکه بعد از عقد و قبل از اجازه حاصل میشود نماء مبیع مال بایع و نماء ثمن مال مشتریست ششم آنکه مبیع و ثمن آن معلوم باشد بوزن یا کیل یا شماره یا مانند اینها که رفع جهالت کند و بسبب آن فریب نخورند در صورت امکان و با تعذر وزن یا مانند آن و یا تعسر اینها جایز است که بیک وزن یا کیل یا نخوان اعتبار کنند و باقی را بحساب آن اخذ کنند تا آنکه تخمین و جزاف نشود و احوط اینستکه در امثال اینصورت مصالحه کنند بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جملهٔ چیزهائی باشد که مبایعهٔ اینها بوزن یا مانند آن نباشد کافیست مشاهدهٔ اینها یا ذکر وصفیکه رفع جهالت و فریب بکند هفتم آنکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهش هر یک با دیگر نباشد هشتم آنکه مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم اینها یا ضمیمهٔ اینها س مستحبات تجارترا بیان فرمائید ج بدانکه مستحبست پیش از تجارت کردن مسائل آنرا یاد بگیرد لکن استحباب تعلم مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتی است که علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد اما بعد از اشتغال بتجارت هرگاه شک نماید در جواز

قبض عوض که بان معامله ربا و منتقل شده واجبست که مسئلهٔ همان معامله را تعلّم نماید
اگر صحیح است قبض عوض نماید والّا فلا ولکن تعلّم مسئله شرط صحّت معامله نیست پس
اگر بعد از معامله و قبض عوض تعلّم نماید و صحّت ان معلوم شود کافیست لکن مادامی
که علم بصحّت معامله حاصل نکرده تصرف نمودن در انچه نقل شده است باو از ثمن یا مثمن حرامست
ونیز مستحبّست که میان مشتریها پستی و بلندی که زیادتی دینی بسبب علم و عمل و نحو اینها نداشته
باشد تفاوت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروهست که قبول کند وایضاً مستحبّست
که اگر مشتری یا بایع خواهش اقاله و فسخ معامله کند اقاله کند ونیز مستحبّ است که گیرنده قدری
سبك بگیرد و دهنده قدری سنگین بدهد بر وجهیکه وزن بسبب ان در عرف و عادت
مجهول نباشد **س** مکروهات تجارترا بیان فرمائید **ج** مکروهست که بایع مال
مال متاعش را مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروهست ۳ نفع گرفتن از شیعهٔ اثنی
عشری بدون ضرورت در معامله که بیشتر نباشد از صد درهم که این زمان بمقدار پنجاه و
دو ریال ناصرالدین شاهیست که وزن هریك بمقدار بیست و چهار نخود است و همچنین مکروه
است معامله ما بین الطلوعین و زیاد کردن در وقت نداء دلال یا زیاد کردن از برای میل
دادن مشتری بلکه احوط ترکست و حبس اذوقه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و
نمك و روغن زیت بنا بر احوط که انرا احتکار گویند قول بحرمت ان در صورتیکه انحصار
داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست **سؤال**
انواع مبیع را بیان فرمائید **جواب** انواع مبیع بر دو قسم است قسم اوّل در غله و میوه
و مانند ان و سبزیها جایز نیست بیع غیر از خضروات و سبزیها قبل از ظهور و پیدا شدن یك
سال بدون ضمیمه و در زاید بر یکسال احوط ترکست بدون ضمیمه اگرچه اقوی جوازاست
و همچنین با ضمیمه اگرچه یکسال باشد بشرط انکه ضمیمه قابل بیع و مقصود بالاصاله باشد و
امّا بعد از ظهور پس اگر بدو صلاح شده باشد بیع انها جایزاست بلا اشکال بدون کراهت
واگر بدو صلاح نشده باشد پس اگر زاید بر یکسال یا بضمیمهٔ چیز دیگر اگرچه اصل درخت
باشد یا بشرط بریدن بفروشد اقوی جوازاست بدون کراهت و بدون یکی از این

۲ بعد از مبایعه تکبیر و شهادتین بگوید همچنین مستحبست که م

۳ قسم خوردن و پنهان کردن عیبی که عادة مشتری بران مطّلع میشود وامّا در عیب خفی اقوی وجوب اظهار انست و همچنین مکروهست م

سه چیز مکروهست وامّا در خضروات و سبزیها پس جایز نیست قبل از ظهور مطلقاً و
بعد از ظهور جایزاست چه یك چین باشد و چه زیاده و پیدا شدن صلاح در خرما
انستکه رنگ بگیرد و در انگور انکه غوره ببندد و در باقی میوه‌ها انکه شکوفه بریزد و
دانه بسته کند و در سبزیها و خیار و بادنجان و خربزه انکه ظاهر گردد و ببیند و جایز
است بیع زراعت که خوشه کرده باشد یا ایستاده باشد یا درو کرده باشد و پیش از
خوشه بشرط انکه ببرد یا بگذارد تا محلّ درو و در بیع مثل حنا و توت یك بریدن یا زیاده
و در زراعت مثل خصیل که درو کند و غوره و میوه که بچیند و واجبست بر مشتری
که ببرد و بچیند پس اگر نبرد بایع را میرسد که ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع
خرما بر درخت بخرما و بیع سنبل گندم و جو بگندم و جو خواه از همان گندم و جو باشد
یا گندم و جو دیگر مگر یك درخت که از دیگری در خانه یا بستان این کس باشد که
جایزاست انرا خرص نماید و حاصل انرا بخرد یا قبول نماید بشرط انکه احد عوضین
برحسب خرصی که کرده اند زاید بر دیگر نباشد **قسم دوّم** تمام حیوانست خواه ادمی و
خواه غیر ادمی امّا ادمیرا مالك میشود بقهر و غلبه و دزدی و نحو ان در حالتیکه کافر
حربی باشد و بعد از ان بندگی سرایت کند باولادها و اگرچه مسلمان شوند مادامی
که ازاد نشوند و مرد مالك میشود هر کسی را غیر از یازده کس پدر و مادر و جدّ و جدّهٔ
مادری و پدری هرچند بالا روند و فرزندان پسر باشد یا دختر و فرزند فرزند
هرچند که نشیب روند و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر و هر مرد یکه
مالك شود یکی از اینها را ازاد میشود برادر فی الحال و مالك میشود زن هر کسی را غیر از
پدران و مادران هرچند که بالا روند و فرزندان هرچند نشیب روند و مکروهست
خویشی که غیر از ایشان باشد و خویشان رضاعی حکم ایشانرا دارد و انچه از دار الحرب
میگیرند بغیر اذن امام از ادمی و غیر ان از امام است و رخصت است شیعیانرا در حال
غیبت مالك شدن و وطی کردن ان اگرچه تمام ان از ان امام باشد یا بعضی و واجب نیست
اخراج حصّهٔ غیر امام از انجا و فرق نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر [illegible]

اقرار کند به بندگی و حریتش معلوم نباشد قبول کنند و اگر مسلمان شود بندهٔ کافر
او را بمسلمانی فروشند و از کسیکه مشهور است به بندگی اگر دعوی حریت کند قبول
نکنند الا بگواه و مکروه است اطفال را از مادر جدا کردن پیش از هفت سالگی و نزدیکی
کردن با زنیکه از زنا حامل شده و کنیزیکه وطی کرده باشند واجب است که او را استبراء
نمایند پیش از بیع بیک حیض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که آبستن نیست و همچنین
مشتری استبراء نماید و ساقط میشود استبراء مشتری اگر معتمدیکه بقول او اطمینان دارد
بگوید که استبراء شده یا آن کنیزک ملک زنی بوده یا یائسه یا کوچک یا حامل یا حائض
باشد و حرامست آبستن را وطی کردن پیش از چهار ماه و ده روز و مکروه است بعد
از آن پس اگر وطی کند و عزل نکند مکروه باشد فرزند او را فروختن و سنت است از میراث
خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر کنیزی را بخرد و فرزند بیاورد و بعد ظاهر شود
که کنیز ملک غیر بوده کنیز را برآورد کند یا ده یک قیمت اگر بکر بوده باشد و اگر غیر بکر
بوده بیست یک و قیمت فرزند روزیکه متولد شده باشد و بر بایع رجوع کند و
بهاء و قیمت ولد را بستاند و سنت است که بنده را چون بخرند تغییر نامش دهند و شیرینی
او را طعام دهند و صدقه از برای او بدهند و اما غیر آدمی از حیوانات اگر وحشی
باشد مالک میشوند بصید کردن و بانتقال شرعی و نتیجه آوردن در ملک این کس
و هر حیوانیکه ملک است صحیح است بیع او و بیع پارهٔ مشاعی از او هم چون نیمه و دو
دانگ نه پارهٔ معین همچون سر و دست الا بیع بندهٔ گریخته تنها و مادر فرزند با وجود
فرزند در بعض صور **س** انواع بیع را بیان فرمائید **ج** انواع بیع بر چهار
قسم است قسم اول بیع نقد بنقد یعنی آنکه هیچ یک وعده نداشته باشد و آنرا نقد
بنقد میخوانند و این هم بر چهار قسم میشود قسم اول بیع کلی بکلی است که هردو معلوم
بوده باشد بوصف لکن فرد خاصی منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد یک خروار
گندم موصوف بوصف معینی را بیک دینار موصوف بوصف معین و مشتری قبول
کند و صیغهٔ آن باین نحو است که بایع بگوید بعتک یا بگوید شریتک یا بگوید ملکتک

المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم یا بگوید بعتک ما علم بالشیء المعلوم یا بما علم و نحو آن پس
مشتری میگوید قبلت یا میگوید ابتعت یا اشتریت یا تملکت هکذا و اگر احد متعاقدین
وکیل باشد جائز است در ایجاب و قبول تصریح بموکل نه لازم پس وکیل بایع میگوید
بعتک بالوکالة عن فلان ما علم بما علم و مشتری میگوید قبلت و اگر مشتری نیز وکیل کند
کسیرا پس وکیل بایع میگوید وکالة عن موکلی فلان بعت موکلک ما علم بما علم و
وکیل مشتری میگوید قبلت لموکلی فلان هکذا و جائز است که تصریح بوکالت اصلا
ننماید بلکه قصد وکالت کافیست لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله از برای خودش
است یا از برای غیر مگر باخبار قاصد و فائده ندارد تحمل شاهد بر این معنی مگر بر اصل اقرار
مقر و اگر بایع یا مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای موکلک
موکلتک بگوید قسم دویم بیع جزئی بجزئیست و این در صورتیست که ثمن و مثمن هردو
مشخص و جزئی باشند خواه هردو حاضر باشند پس بایع میگوید در اینصورت بعتک
هذا المتاع المعین بهذه العشرة دراهم مثلا و مشتری میگوید بلفظ قبلت یا مانند آن یا
آنکه هردو غائب باشند لکن معهود میان بایع و مشتری باشد پس بایع مثلا میگوید
بعتک ما علم بالشیء المعلوم یا اینکه مبیع حاضر است و ثمن آن غائبست و معهود پس بایع
مثلا میگوید بعتک هذا بالشیء المعلوم یا بما علم و نحو آن و مشتری میگوید قبلت و نحو
آن و یا آنکه ثمن حاضر است و مبیع غائبست و معهود پس بایع میگوید بعتک ما علم بهذا
و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و بالجمله اگر عین غائب باشد که مشتری مثلا آنرا ندیده
باشد لازمست ذکر اوصاف بنحویکه رفع جهالت از آن بشود در صورت وکالت حال
آن از سابق معلومست قسم سیم کلی بجزئیست و این در وقتیست که ثمن شیء خاصی حاضر یا
غائب معهود باشد و مثمن کلی موصوف باشد پس بایع میگوید بعتک ما علم بهذا یا
بالشیء المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و اگر مشتری زن باشد در جمیع
صور بایع میگوید بعتک بکسر کاف قسم چهارم بیع جزئی بکلیست و این در صورتیست که
ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد لیکن مبیع و مثمن شیء خاص معین

باشد خواه حاضر و خواه غائب معلوم پس بایع میکوید بعتك هذا بالمبلغ المعلوم یا بما
علم و مشتری کوید قبلت البیع و بدانکه اکر در بیع خواسته باشند شرط کنند چیزیرا مثل
تأجیل دین حالی یا قرار دادن رهنی بدین دیکر یا ضمانت دینی و نحو آن جایز است
پس بایع میکوید در صورت شرط تأجیل دین حالی بر او بعتك هذا بکذا و شرطت علیك
تأجیل دینك الفلانی الی سنة و در صورت شرط تأجیل دین حال بر مشتری میکوید
شرطت لك تأجیل دینك الفلانی الی سنة و در صورت شرط رهن بدین دیکر می
کوید شرطت رهن هکذا رهنا بدین کذا و در صورت شرط تضمین میکوید شرطت ضمان
فلان کذا و در صورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین بایع میکوید شرطت سقوط
خیار المجلس من الجانبین و اکر شرط کند سقوط خیار غبن را میکوید شرطت سقوط
خیار الغبن من الطرفین و در صورت شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای خود میکوید
شرطت لنفسی الخیار مدة سنة و از برای مشتری اکر شرط کند خیار را بایع میکوید شرطت
لك و اکر از برای هر دو باشد میکوید لی و لك الخیار مدة سنة و اکر شرط استرجاع مبیع
را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میکوید و شرطت انك متی رددت الثمن او مثله الی سنة
فسخت البیع و نحو اینها و در صورت شرط برائت از عیب مخصوص بکوید بعتك هذا بشرط
البرائة من عیب کذا و کذا یا میکوید بشرط البرائة من جمیع العیوب اکر شرط برائت از
جمیع عیوب نماید و در بیع ثمرۀ بستان بایع میکوید بعتك ثمرة البستان الفلانی بکذا
و در صورت انضمام ثمرۀ دو سال دیکر مثلا یا بشیء دیکر میکوید بعتك ثمرة البستان
المعلوم منضمة الی ثمرة سنتین بکذا یا بکوید منضمة الی الشیء الفلانی بکذا و بیع ثمرۀ درخت
پیش از نمایان شدن آن در یکسال بدون ضم چیزیکه جایز است خرید و فروش آن جایز
نیست بلکه فاسد است و اکر خواسته باشد بفروشد اشجار معینۀ موجوده را با ثمره اش
که موجود است لکن قبل از بدو صلاح و بتنهائی فروختن از ثمره جائز است پس میکوید
بایع بعتك هذه الاشجار و ثمرها بکذا و اکر تخمین کند در بیع عریه خرمای نخل را بیك
تغار مثلا و بفروشد میکوید بعتك ثمرة هذه النخلة بتغار تمر موصوف بصفات کذا

و باید ذکر کند صفات سلم را در وقتیکه آن تغار خرما در ذمه باشد و الا باید اشاره کند
بسوی موجود معین و جمیع آنچه در سابق ذکر شد از شروط اصالة و وکالة در جمیع
جاریست قسم دویم بیع نسیه است و آن عبارتست از فروختن چیزیرا که موجود باشد
و بر بایع اداء آن بتعجیل لازم باشد بثمن مؤجل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد و شرط
است در صحت نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد بنحویکه محفوظ باشد از احتمال زیاد
و نقصان پس اکر معین نباشد مثل اینکه بکوید این چیز را بتو فروختم و تنخواه آنرا هر وقتی
که میخواهی بده باطل خواهد بود و اکر بکوید هر وقتیکه توانستی بدهی بده این از بیع
نسیه نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود که اداء ثمن موقوف بر تمکنست و همچنین
اکر بکوید فروختم این چیز را بتو باین طریق که اکر نقد تنخواه آنرا بدهی یکتومان و اکر نسیه بدهی
تا فلان وقت دو تومان باطلست و همچنین باطل است اکر بکوید فروختم تا فلان زمان بفلان
مقدار و تا فلان زمان دیکر بفلان مقدار و اما معاملات متعارفه میان مردم که در پیش
بقال یا بزاز میروند و جنس را میخرند بقصد آنکه تنخواه را بعد در وقت تمکن یا بخواهند بدهند
جایز است بتراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و اکر بخرند بنسیه که هر وقت
خواسته باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازمست که تعیین زمان را بکنند بقصد تسلط
بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرند اکر تمکن بهم نرسانند مثل سایر دیون مهلت دهند و
همچنین باطلست اکر بکوید فروختم این چیز را بتو که تنخواه آنرا تا زمان ادراک غلات یا تا زمان
قدوم حاج و مانند اینها بدهی بلکه بهتر است که تعیین مدت بنحوی کند که قابل هیچ زیاده
و کم نباشد مثل اینکه بکوید در اول مغرب شب جمعۀ فلان ماه یا اول طلوع آفتاب از روز
جمعۀ اول فلان ماه از فلان سال و نحو اینها و لکن ظاهر اینستکه تعیین روز مثلا در روز اول
فلان ماه کافیست هر چند تعیین اجزاء روز نشود و اما کیفیت صیغۀ این بیع باین نحو است که
بایع بکوید بعتك هذا المتاع بعشرة دراهم و اجلتك فی الثمن الی شهر یا آنکه بکوید بعتك
هذا المتاع و شرطت ان تعطینی الثمن بعد شهر و مشتری بکوید قبلت و رعایت امور سابقه
از شروط و اصالت و وکالت بنحویکه ذکر شد و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن ببایع قبل از

رسیدن زمان اگرچه بایع مطالبه نماید قسم سیم بیع سلف وسلم است که در فارسی آنرا
خرید و فروش پیشکی میگویند وآن عبارتست از فروختن مالی را که بر ذمهٔ فروشنده
باشد تا زمانی مشخص بثمن و بهائیکه حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصف
مشخص کرده باشد و اداء آن ثمن بتعجیل لازم باشد بعکس بیع نسیه و بعد از اجراء صیغه
حاضر کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینستکه قبل از تفرق تسلیم ثمن بشود و قدر
متیقن از این بیع اینستکه مبیع جنس باشد و بهاء آن نقد باشد نه جنس پس اگر هر دو
نقد باشند جایز نیست بلی اگر هر دو جنس باشند جایز است در صورت اختلاف علی
الاقوی لکن رعایت احتیاط خوبست وجایز است در این بیع که ایجاب از هر یک از
بایع و مشتری صادر شود چنانکه در صلح نیز جایز است پس اگر بایع صیغهٔ ایجاب را
بخواند جایز است که بگوید فروختم یک خروار گندم مثلاً که بفلان وصف باشد
باین طریق که در اول فلان ماه در فلان موضع مثلاً من یا قائم مقام شرعی من بتو یا
قائم مقام شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف
بوصف معین که الان دادنی باشی پس مشتری بگوید قبول کردم و خریدم بهمین نهج
وصیغه در صورتیکه بایع ابتدا بایجاب نماید این نحو است که بایع بگوید بعتک یا بعت
منک ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم واگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل
صیغه بر وجه صراحت نماید چنانکه در صیغ عقود محقق کرکی ره مذکور است مثلاً
بگوید بعتک تغار حنطة بوسفیة عراقیة حمراء کبیرة الحب جدیدة جیدة مؤجلة الی
شهرین مسلمة فی موضع کذا و مشتری میگوید قبلت و در صورتیکه مشتری ابتداء بایجاب
نماید بگوید اسلفتک یا اسلمت الیک المبلغ المعلوم فیما علم من الحنطة الموصوفة مؤجلة
الی الوقت المعلوم مسلمة فی الموضع المعلوم پس بایع میگوید قبلت و بدانکه در بیع سلف
پنج چیز شرطست اول آنکه ذکر جنس کند با وصفیکه رفع جهالت کند بحیثیتیکه نزاع عقلائی
واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا با وصفیکه رفع جهالت نکند چنانکه در گوشت
و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست بلکه اگر ذکر

وصفی کنند که قلت وجود داشته باشد بنحویکه باعث نزاع شود مثل اینکه بگوید بهترین
افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف دافع جهالت و نزاع ممکن است
صحیح است و بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بسوی عرفست پس هر وصفیکه مختلف شود اغراض
بسبب آن وقیمت زیاد و کم شود باعتبار آن بزیاده و نقیصهٔ معتدٌّ بها واجبست تعرض
آن والا فلا دویم آنستکه قبض کند بایع ثمن را پیش از آنکه از هم جدا شوند بلی بودن
ثمن بر ذمهٔ بایع در حکم قبض است علی الاظهر سیم آنکه تعیین کند مبیع را بوزن یا کیل
هرچند چیزی باشد که در بیع نقدی وزن و کیلی در آنها معتبر نباشد چون بار هیزم
و نحو آن بلی هرگاه تفاوت میان افراد آن کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح
میکنند و سهل میشمارند چنانچه در بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ و مانند اینها
ظاهر اینستکه تعیین بوزن یا کیل معتبر نباشد چهارم شرطست که تعیین زمان تسلط
بر مطالبه نماید بقسمیکه احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد پنجم
آنکه تسلیم آن جنس در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه وقت عقد مثلاً موجود نباشد
بدانکه جمیع ما سبق از شروط و خیارات در اینجا نیز جاریست و نیز چند امر باقی مانده که در
اینمقام ذکر آنها مناسبست اول آنکه جایز نیست فروختن مبیع بسلم را پیش از رسیدن وقت
تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن اگرچه
قبض نکرده باشد ولکن در غله کراهت دارد فروختن آن قبل از قبض و احوط آنستکه
زیادتر از آنچه خریده نفروشد در صورتیکه بهمان جنسیکه خریده بفروشد دویم آنکه بایع
هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه اداء کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص
کرده بودند واجبست بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمهٔ بایع کند و اگر امتناع کند
حاکم شرع قبض کند و اگر دستش بحاکم شرع نرسد واگذارد جنس را بمشتری و تخلیه کند
و هرگاه پست تر از آنچیزیکه قرار داده شد اداء کند قبول واجب نیست و در وجوب قبول
بالاتر خلافست احوط وجوب قبولست اگرچه قول بعدم وجوب خالی از قوت نیست چنانکه
اگر زیاده از قدر مبیع را ادا کند قبول آن واجب نیست سیم آنکه اگر بعد از رسیدن وقت

[۲] چون سن بلان و متاع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها بوصف رافع جهالت صح

تسلط بر مطالبه مبیع اداء ان متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن
یا مثل ان کند یا انکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود
و برهم نمیخورد چهارم انکه بایع مدیون غیر جنس را میشود بمشتری بدهد با رضای او
پنجم انکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزیکه باعث جهالت نشود و محلل
حرام و محرم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و هبه کردن چیزی و امثال اینها قسم
چهارم بیع کالی بکالی و ان عبارتست از بیع دین بدین که زمان هرد و مؤخر باشد
و این قسم از بیع در شریعت مطهره محرم و باطلست س بیع باعتبار اخبار برأس
المال و عدم ان بر چند قسمت ج بر چهار قسم است اول بیع مرابحه و ان بیعی است
که بایع خرید خود سرمایه و زیاده از ان نیز بگیرد پس مرابحه ان بیع برأس المال است
با زیاده و اخبار برأس المال لازمست اگر مشتری عالم بان نباشد و صیغه ان باین نحو
است که بایع بگوید بعد از اخبار بثمن بعتک ما علم بما اشتریته بربح درهم یا بگوید
بعتک ما علم بما بذلت من الثمن فیه و مشتری میگوید قبلت و جایز است در محل بعتک
شریتک یا ملکتک و امثال ان بگوید چنانچه سابقاً ذکر شد و از برای مرابحه دو صیغه
دیگر است یکی اینستکه بایع بگوید بعتک ما علم بما قام علی و ربح کذا و یکی دیگر انست
که بگوید بعتک ما علم بما هو علی و ربح کذا و فرق میان این سه صیغه اینستکه صیغه
اولی شامل نمیشود مگر ثمن بتنهائی را و سایر اخراجات مثل اجرت حمالی و کیالی و دلالی
و مانند اینها داخل نیست اگرچه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد و همچنین است مفاد
صیغه ثالثه علی الاظهر و اما صیغه ثانیه پس در ان مندرج است جمیع مؤن و اخراجاتی
که مقصود از ان استرباح بوده مثل اجرت دلالی و کیالی و حمالی و حراست و سفیدگری
و خیاطی و قیمت رنگ و اجرت ختان مملوک و گچ کاری و گل مالی خانه و امثال اینها
که بذل اجرت همه را اخبار نموده باشد بقصد استرباح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار بدهد
بان بخلاف اخراجات و مؤنه که مقصود از ان استرباح و منفعت یافتن نباشد بلکه
غرضش مجرد بقاء ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عادةً بقاء عبد باینست و مثل اجرت

یا مشتری عالم باشد بان ح

مسکنش و کسوه ضروریه اش که لابد منها است و از این قبیل است علف دابه و اجرت
اصطبل که طویله و جای اخور حیوان و جای ایستادن باشد و جل حیوان و امثال ان
و فرق میان اجرت خانه بجهة حفظ متاع و اجرت مسکن عبد و اصطبل حیوان غیر ظاهر
است خصوصاً در وقتیکه استبقاء عبد و حیوان بجهة تجارت فقط باشد بلکه اگر زیاده بر
قدر معتاد علف دهد حیوانرا انقدر زائد در صیغه مندرج خواهد بود و همچنین
اجرت طبیب را اگر مشتری بدهد در صورتیکه در حال مرض اورا خریده و مرض ازان
برطرف شده و در دستش حادث نشده باشد و اگر علی از اعمال مذکوره را خود بجا
اورده باشد یا متبرعی تبرعاً بعمل اورده باشد و اراده دارد شخص بایع که همه را داخل
در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارفیکه مقصود از ان استرباح
است بعد از ان میفروشد و میگوید بعتک ما علم بما قام علی و ربح کذا مشتری میگوید
قبلت و بدانکه فرق دیگر نیز میان سه صیغه مزبوره هست و ان اینستکه صیغه اولی
صحیح نیست مگر در جائیکه متاع را بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر ان متاع بصلح
یا هبه مشروطه بعوض و بعنوان منتقل باو شده باشد بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست
بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانیه صحیح است و اما در صیغه ثالثه پس بعید نیست جواز
در صورتیکه متاع بایع منتقل شده باشد بصیغه صلح و اما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه
بعوض منتقل باو شده باشد پس در جواز بیع مرابحه بان صیغه اشکالست و اگر بایع
اخبار کند که رأس المال صد درهم است و بگوید بعتک هذا بمأة و ربح کل عشرة درهم
و مشتری بگوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود دوم بیع تولیه است و ان
عبارتست از بیع برأس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است اخبار بسرمایه
در صورتیکه مشتری عالم بان نباشد و الا اخبار لازم نیست پس میفروشد بهمان اصل
سرمایه بدون کم و زیاد و صیغه ان باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعتک ما علم بما
اشتریت یا بگوید ولیتک هذا العقد و امثال این و مشتری بگوید قبلت یا بگوید تولیت
هکذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اول باشد جنساً و قدراً و وصفاً سیم بیع مواضعه

وان عبارتست از اینکه بایع خبر دهد بسرمایه و کمتر بفروشد و مواضعه مثل مرابحه
است در احکام و صیغه ولی در مواضعه باید اضافه کند لفظ وضیعه کذا را و در مرابحه
باید اضافه کند لفظ وربح کذا را پس بایع میکوید بعتك هذا بما اشتریته و وضیعة
کذا و مشتری میکوید قبلت و مکروه است در مرابحه و مواضعه نسبت ربح یا وضیعه را
بسوی مال باین طریق که بکوید بعتك هذا برأس المال و ربح کل عشرة درهم یا وضیعة
درهم من کل عشرة چهارم بیع مساومه است وان عبارتست از اینکه بایع ذکر سرمایه
نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهت تحرز از کذب عمداً یا غلطاً و صیغ این بیع
از ماسبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بکوید بعتك المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم
و مشتری بکوید قبلت کافیست **س** حکم معاملهٔ ربویه را بیان فرمائید **ج** بیع
ربوی حرامست مطلقاً بلکه معاوضه (مطلق) حتی صلح علی الاحوط بلی در صورت جهل جواز صلح
با زیادهٔ احد عوضین خالی از قوت نیست و در حدیث وارد است که یک درهم ان اعظم
و بزرکتر است از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر خود بکند و ربا عبارت
است از زیادتی یکی از دو عوض که از یک جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در
زمان صاحب شریعت اکرچه در زمان ما بعد چنین نباشد و اکر حال ان در زمان
صاحب شریعت معلوم نباشد پس اکر در زمان ما بعد در جمیع بلاد موزون یا مکیل
باشد همین حکم را دارد و اکر در بعضی از بلاد موزون یا مکیل باشد و در بعضی نباشد
در ان بلد یکه موزون یا مکیل هست اخذ زیاده رباست و در بلد دیکر خلافست احوط
اینکه در ان بلد نیز بوجه معاوضه اخذ زیاده ننماید **س** جو و کندم در ربا از یک
جنس محسوبست یا نه **ج** بلی از یک جنس محسوبند و همچنین است کندم و ارد و نان
و نشاسته و امثال اینها و همچنین است خرما و شیره و مثل ان و همچنین است انکور و دوشاب
و مانند ان پس باید که در وقت مبایعهٔ اینها اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ
نمایند اکرچه مثل معاوضهٔ انکور بمویز یا معاوضهٔ خرما برطب باشد بنا بر احوط
بلکه احوط اجتناب است از معاوضهٔ مطلق تر و خشك که وزنی یا کیلی باشد چنانچه جمعی

منع فرموده اند و همچنین کشك و شیر از یک جنس محسوبست چنانچه شیر و پنیر و شیر
و روغن نیز چنین است علی الاحوط بلی روغن کاو مثلاً و روغن کوسفند دو جنس محسوب
است و همچنین است کوشت اینها و سایر چیزهائیکه از حیوان عمل میاید پس اینها تابع
اصل خود میباشند مکر بز و کوسفند که یک جنس محسوبست چنانکه کاو و کاومیش
نیز از یک جنس میباشند پس هرکاه حاصل حیوانیرا یا کوشت انرا معاوضه کنند با
حاصل و کوشت حیوانی دیکر که شرعاً از جنس ان حیوان نباشد چون کاو و کوسفند
جایز است که زیادتی در عوض اخذ نمایند اکرچه نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت
در نسیه و همچنین ربائی نیست در معاوضه غیر موزون و مکیل مثل قماش و حیوان و
مانند ان که اخذ زیاده در اینها نقداً جایز است بدون کراهت و در نسیه خلافست
قول بجواز مع الکراهه خالی از قوت نیست و اما در معدودات چون تخم مرغ و کردو
پس در ان نیز خلافست اقوی جواز است لکن احوط اجتناب است از اخذ زیاده در
معاوضه و همچنین احوط اینستکه اخذ زیاده نکنند در معاوضهٔ حیوان بکوشت خصوصاً
اکر کشته باشد و هرکاه دو جنس در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکیل است و دیکری
موزون مثل کندم و ارد مثلاً بیع احدهما بدیکری جایز است با مساواة در وزن و
در کیل اشکالست و احوط سنجیدن و برابر نمودنست هر دو را بوزن **س** در میان
پدر و پسر و میان زن و شوهر و میان مملوك مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر
حربی اخذ ربا حرامست یا نه **ج** حرام نیست و لکن کافر حربی از مسلمان نمیتواند
اخذ زیاده نماید **س** در میان جد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالك و
مملوك بیع ربا چه صورت دارد **ج** ما بین پدر و دختر و ما بین مالك و مملوك ربا
نیست اخذ زیاده جایز است و در ما بین جد و نواده احوط عدم جواز است و احوط
اینستکه شوهر و زوجهٔ منقطعه نیز از یکدیکر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده
اند و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ ربا است از کافر ذمی چون یهود و نصاری که
جزیه میدهند **س** اکر در معامله اخذ ربا نموده باشد عمداً یا سهواً و عالم بحرمت

بوده باشد در زمان معامله واجبست رد بمالکان باشد ج دراینصورت اگر
صاحب مال را بشناسد باید باو رد کند و اگر مشتبه باشد مالک ان میان جمع محصور
وتعیین ان ممکن نباشد باهمه مصالحه کند یا حلیت اخذ نماید و اگر مالک را نشناسد
و قدر مال ربا را بداند مثل مال مجهول المالک بان عمل کند باینطریق که اگر ان مالک
مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است دراینحال رد مظالم بدهد و اگر علم دارد که
ان مال مال حلال او بوده ولکن بر ذمه او مظالم باشد اولی اینستکه حاکم شرع بعنوان
تقاص از جانب فقرا اخذ نماید و رد مظالم بدهد و اگر معلومست که ان مالک مجهول
ظالم نیست بهیچ وجه یا مجهول الحال باشد تصدق بدهد و اگر قدر مال ربا و مالک ان
هر دو مجهول باشد خمس انرا بدهد بسادات و اگر در زمان معامله حرام بودن
ربا را نمیدانست پس کفایت کردن توبه در حق جاهل مقصر بلکه مطلقا محل تاملست
س در زمان معامله فرار نمودن از ربا بچند طریق ممکنست ج به پنج طریق ممکنست
اول انکه تغییر جنس بدهند مثل اینکه ریال را با اشرفی معاوضه نمایند پس از ان اشرفی را
بدهند بریال دیگر که منظور بوده اخذ نمایند و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند
پس از ان نقد را بدهند و ان جنس که مقصود بود اخذ نمایند ولکن باید قصد معاوضه
واقعیه داشته باشد دویم انکه ان عوض را معاوضه نمایند بروجه قرار دادن بذمه
بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر و پس از ان مثلا معاوضه بما فی الذمه نمایند
سیم انکه بان عوض ناقص یا با هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم
نمایند مثل اینکه با ریال ناقص دستمالی را یا چیز دیگر را منضم نمایند و معاوضه کنند
چهارم انکه هر یک مال خود را بدیگری قرض بدهند و پس از ان هر یک را بری الذمه
کنند اگر از خلوص قلب باشد یا انکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زائد را
بری الذمه کنند پنجم انکه هر یک مال خود را بدیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد
شرط هبه دیگر را نمایند س کیفیت بیع صرف را بیان فرمائید ج بیع صرف
عبارتست از بیع هر یک از طلا و نقره بدیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره

بطلا یا نقره یا بهر دو خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه سکه اسلام باشد یا غیر ان
بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه داخل در بیع صرف نیست و همچنین مصالحه طلا
بطلا یا بنقره یا بعکس حکم صرف را ندارد علی الاصح و شرطست در صحت بیع صرف علاوه
بر سائر شروط بیع که ذکر شد قبض نمودن هر یک از عوض و معوض پیش از متفرق
شدن خواه در مجلس عقد باشد و خواه در مکان دیگر باینطریق یا بایع و مشتری هر دو باهم حرکت
کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند و در حکم صرفست فروختن چیزیکه
طلاکوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام و امثال اینها که مفضض یا مذهب باشند
پس اگر مقدار طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس ان زیور باشد باید در ثمن زیادتی قرار
دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد
را قرار بدهد و پیش از مفارقت داد و ستد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود
و اگر قدر انها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر انکه علم بزیادتی عوض از مقدار
مجهول طلا یا نقره داشته باشد و مبایعه بجنس مخالف بی اشکالست س کیفیت صلح و
طریقه عقد انرا بیان فرمائید ج صلح عبارتست از سازش دو شخص یا بیشتر و ان عقدیست
لازم از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع بحسب اصل شرع و جایز است واقع ساختن
مصالحه را با اقرار مدعی علیه و با انکار او و همچنین جایز است مصالحه عین بعین و دین بدین
و عین بدین و دین بعین و نیز جایز است با علم متصالحین بمقدار مالیکه نزاع در ان واقع
شده و یا جهل ایشان و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جایز نیست مصالحه که حرام
کند حلال خدا را یا حلال کند حرام خدا را و هرگاه مال المصالحه یا عوض ان مال غیر باید
یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه تعلق بگیرد
بچیز کلی در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و ان چیز کلی ادا شده چنین نباشد صلح
صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر معیب برآید خیار فسخ دارد و لابد است در
تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید صالحتک هکذا و
مصالح له بگوید قبلت هکذا یا اینکه مصالح بگوید صالحتک علی ما استقر فی ذمتک

من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم ومصالح له بگوید قبلت هکذا واین کفایت میکند در تحقق صلح واگر اراده صلح نماید جهة قطع خصومت ونزاع ظاهری فقط پس مصالح گوید صالحتك علی قطع المنازعة بینی وبینك من جهة الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم ودیگری بگوید قبلت اگر مراد صلح حق متنازع است صحیح نیست واگر مراد از صلح اینستکه نزاع ومرافعه نکنند باکی ندارد وبدانکه صلح عقدیست مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فائده عقود وایقاعات چندی را مثل بیع واین در وقتی استکه متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد واجاره واین در صورتیستکه مصالح علیه منفعت بوده باشد مثل اینکه منفعتی را که دارد از ا مصالحه میکند بعین یا منفعت معلوم در مدت مشخصه پس صلح اینصورت مفید اجاره است وابراء وحطیطه واین در صورتیستکه طلبی داشته باشد بر ذمه کسیکه مدیون مصالحه نماید بر اسقاط بعض معین ان دین وداده بعض دیگر را بشخص داین ومصالحه بر اینوجه جاری نمایند پس صلح در اینصورت افاده میکند فائده ابرا را وهبه وان در وقتی استکه مصالحه نمایند عینی را بدون عوض پس در اینصورت صلح افاده میکند ثمره هبه را وعاریه واین در وقتی استکه مصالحه نماید منفعت بردن عینی را بدون عوض وظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه بجهة اسقاط ان وبر تحجیر واولویت سکنی در مدرسه و امثال ان وهمچنین جایز است صلح بر اسقاط یمین وخیار وبر جاری ساختن اب ابر بام غیر در مدت معلومه ونیز ظاهر جواز اشتراط است در ضمن عقد صلح چنانچه جایز است در بیع والله العالم **س** کیفیت ضمانت وشرائط انرا بیان فرمائید **ج** ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را که در ذمه دیگری باشد اگرچه ان دیگری راضی نباشد وشرطست که ضامن مکلف باشد وتصرف او در مالش نافذ وجایز باشد باینمعنی که سفیه وامثال ان نباشد ونیز مشروطست در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت ان شخص ضامن چنانچه لزوم ضمان مشروطست باینکه ان ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار عالم باشد بفقر ضامن هنگام ضمانت وباید دانسته شود که بمحض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون منتقل میشود بذمه ضامن ومدیون بری الذمه میشود از ان دین

بلی هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند بعد از اداء دین باین مدیون رجوع نماید والا فلا ونیز باید دانست که ضمانت حاله ومؤجله هر دو صحیح وجایز است پس اگر شرط کند اجل را واجبست که ان مضبوط باشد مثل یکماه ونحو ان نه مثل تا زمان ادراك غلات وقدوم حاج زیرا که این بجهة عدم ضبط ان فاسد است وصیغه ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید بطلبکار ضَمِنْتُ لَكَ ما تَستَحِقُّهُ فی ذِمَّةِ زَیدٍ یا بگوید تحملت لك یا بگوید التزمت یا بگوید انا ضمین یا بگوید اَنَا ضامن یا بگوید انا زعیم ونحو اینها از الفاظی که [illegible] معنی را ودر قبول کفایت میکند لفظ قبلت **س** احکام قرض ودین را بیان فرمائید **ج** بدانکه احکام قرض ودین چند امر میشود اول انکه در قرض دادن ثوابیست عظیم چنانچه در حدیث وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هیجده درهمست واخبار در ثواب قرض بسیار است دویم انکه عقد قرض جایز است از طرفین بمعنی اینکه داین هر وقت خواسته باشد مطالبه بدل نماید میتواند ولو بمجرد فراغ از صیغه قرض باشد وهمچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد اداء ان نماید میتواند اگرچه بعد از فراغ از صیغه بلا فاصله بوده باشد وثمره قرض تملیك عین است با رد عوض پس در مثلی رد مثل لازمست ودر قیمتی رد قیمت روز قرض وقرضیکه بر وجه یقین باعث مالك شدن قرض گیرنده میشود ان قرضی استکه مشتمل باشد بر ایجاب وقبول لفظی وقبض وصیغه ان باین طریق است که صاحب مال بگوید اقرضتك هذا وقرض گیرنده بگوید قبلت وبعد بتصرف او بدهد وهمچنین اگر ترجمه این را بگوید مثل اینکه مالك بگوید قرض الحسنه دادم اینها را بتو وقرض گیرنده بگوید قبول کردم صحیح است وقصد قربة لازم نیست بلی ترتب ثواب موقوف بقصد قربت است واگر مالك بدون صیغه بدهد مالی را بشخصی بقصد قرض تصرف در ان از برای ان شخص مباح وجایز بلکه موجب انتقال باو است مثل معاطات در بیع سیم انکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرامست وبا شرط کردن انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند نفع بسبب زیادتی در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه

در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعاً چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد امر چهارم انکه هر چیزیکه ممکنست تعیین کردن ان بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن ان پس جایز است قرض دادن طلا و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و همچنین جایز است قرض دادن گندم وجو و مانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشد یا بکیل و همچنین جایز است قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر نان بعدد و شماره مشخص شده باشد قرض دادن جایز است علی الاصح با انضباط مقدار عرفاً واحوط اینستکه تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشد واعتباری بتفاوت در قیمت نیست امر پنجم انکه مالیرا اگر قرض میدهند یا مثلی است یا قیمی مثلی انستکه اجزاء امثال متساوی باشد در قیمت و منفعت و در صفات باهم نزدیک باشد مثل جو و گندم و روغن و قیمی انستکه تفاوت داشته باشد مثل حیوانات پس اگر امثال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اگر ممکن باشد باید رد مثل کند والا باید رد قیمت ان بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعذر مثل و زمان رد بدل تفاوت داشته باشد ظاهر اینستکه باید قیمت زمان وفا را بدهد و اگر قیمی باشد قیمت ان در روز قرض بر ذمه قرض گیرنده قرار میگیرد چنانچه قول مشهور است امر ششم انکه بنابر اصح نمیتواند قرض دهنده بعد از اجراء صیغه قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند مطالبه حق خود کند چنانکه گذشت در معنی جواز عقد پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است ~~[illegible]~~ چنانکه اگر بدل انرا رد کند نیز جایز است اگرچه احوط در صورت مطالبه عین رد عین است امر هفتم انستکه هرگاه مالیرا قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض باشد اقوی انستکه پیش از زمان حق مطالبه ندارد تا زنده بودن قرض گیرنده امر هشتم انکه اگر از برای مدیون اثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت کند بلکه احوط اینستکه مقدار دین را جدا کند امر نهم انکه دین مؤجل که زمان تسلط انها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون معجل میشود باینمعنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه

کند طلبی را که زمان تسلط بر مطالبه ان مؤخر باشد پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران مساوی باشند در استحقاق مطالبه از ان ترکه بحساب حق خود هرچند عین مالیکه از بعضی از ایشان اخذ نموده بود موجود باشد بلی هرگاه کمتر نباشد صاحب مال اولی واحق خواهد بود علی الاقوی امر دهم هرگاه مدیون بی چیز باشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بان بتواند اداء دین کند باید او را مهلت داد و اگر بی چیز نباشد و یا قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکاران مطالبه حق خود کنند و او مماطله کند حبس او جایز است و همچنین است در صورت جهل بحال او مگر انکه ثابت شود بی چیز بودنش امر یازدهم انکه خانه لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها لازم نیست که بطلبکار مدیون زنده بدهند علی الاقوی و همچنین نفقه روز و شب او و عیال واجب النفقه او امر دوازدهم انکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوضیکه کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ربا و مانند ان لازم نیاید صحیح است پس مشتری میتواند مطالبه تمام طلب را نماید علی الاصح و بعضی گفته اند بیشتر از انمقدار که ببایع داده نمیتواند طلب کند واین احوطست و اگر در مقدار زاید صلح واقع شود عمل باحتیاط شده امر سیزدهم انکه جایز است شرط کردن وفاء بقرض را در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد قرض با عدم شرط واجبست بر مقترض وفاء بان با عدم ضرر و محقق میشود ضرر باینکه قیمت مثلی در موضع مطالبه زیادتر باشد

س طریقه حواله کردنرا بیان فرمائید

ج حواله عبارتست از نقل کردن مالی از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل ان مال بحسب جنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد و حواله بر کسیکه بری الذمه باشد در ان خلافست اصح جوازانست پس نقل میشود مال از ذمه اش بذمه ان شخص دیگر که بری الذمه باشد و شرطست در حواله رضایت حواله کننده و حواله کرده شده بلا اشکال واما رضایت شخص محال علیه پس اگر حواله بر بری باشد یا بمخالف انچه در ذمه او است رضایت او نیز معتبر است بلا اشکال و در غیر این دو صورت پس اعتبار اشتراط رضایت او محل اشکالست اقرب شرط بودن رضایت او است چنانچه مشهور است

وواجب نیست قبول کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه مالدار باشد وباید
که محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد واگر مالدار نباشد باید بداند شخص
محتال اینکه محال علیه مالدار نیست واگر در وقت حواله عالم باعسار او نباشد وبعد از
حواله ظاهر شود اعسار او از برای محتال اختیار فسخ است پس اگر بخواهد فسخ حواله
کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار بوده بعد بی چیز شده اختیار
فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل ودر هر صورت همینکه حواله شرعیه بعمل آمد
شخص محیل که مدیون محتال است بری الذمه میشود پس محتال نمیتواند که دیگر رجوع باو نماید
مگر بفسخ در جائیکه از برای او ثابت باشد چنانچه ذکر شد وچون حواله عقد لازمیست
پس لابد است دران از ایجاب محیل وقبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید
احلتك علی فلان بالمبلغ المعلوم ومحتال میگوید قبلت یا میگوید احتلت وجایز است
اجراء صیغه حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی واحوطست با امکان چنانچه در سایر
عقود لازمه غیر نکاح گذشت وشروطیکه اعتبار شده در سایر عقود لازمه از قبیل بلوغ
وعقل ونحو آن در حواله نیز معتبر است پس باید هر یك از محیل ومحتال ومحال علیه بالغ
وعاقل وجائز التصرف باشند ومسلوب القول والفعل نباشند **س** کیفیت رهن و
صیغه آنرا بیان فرمائید **ج** رهن عبارتست از وثیقه که در صورت تعذر اخذ دین
از مدیون استیفاء حق از آن نماید ورهن عقدیست لازم از طرف راهن ولابدست در
آن از ایجاب وقبول مثل اینکه مالك بگوید رهنتك هذا یا ارهنتك علی الدین المعلوم پس
صاحب طلب بگوید قبلت یا ارتهنت یا چیزیکه جاری مجرای آن بوده باشد وشرطست
که آن وثیقه عین ومملوك باشد بلکه بنابر اقوی قبض نیز شرطست وباید هر یك از راهن
ومرتهن جائز التصرف باشد در مال خود وجایز نیست از برای مالك تصرف در رهن
بفروختن ووقف کردن واجاره دادن ونحو اینها وهمچنین جایز نیست از برای مالك وطی
جاریه مرهونه ومرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن هرچند
مالك مرده باشد پس اگر مأذون باشد که بخود نیز بفروشد میتواند از برای خود

بخرد وعقد رهن قابل شرطست اگر آن شروط از جمله شروطی نباشد که منافی مقصود
عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلاً عین مرهونه فروخته نشود صحیح
نخواهد بود بجهت اینکه این شرط منافی مقصود از رهن است وهمچنین صحیح نیست اگر شرط کند
که عبد مسلم را بکافر بفروشد واگر شرط کند دخول نماء متجدد را در رهن یعنی ثمره ومیوه
وحمل حیوانات صحیح است چنانچه نماء موجود منفصل داخل در عین مرهونه نمیشود بدون
شرط واگر عین را رهن بگذارد نزد کسی باین نحو که تا فلان مدت رهن باشد اگر در سر آن
مدت اداء آن دین ننماید مدیون آن عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن وچنین بیع
فاسد است چنانچه مشهور است غایة الاشتهار وجایز نیست از برای مرتهن تصرف در
رهن ببیع ونحو آن قبل از رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالك ودر صورت حلول
اجل وتعذر از اداء دین نمیتواند رهن را بفروشد واستیفاء حق نماید مگر باذن حاکم شرع
علی الاحوط وهرگاه راهن اعتراف برهن نکرده باشد ومرتهن خوف داشته باشد که راهن یا
وارث انکار کنند واو متمکن نباشد از اثبات آن نزد حاکم شرع رجوع نماید احتیاطاً بعدول مؤمنین
واگر آنهم ممکن نشد میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان مطالبه
واما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفاء والله العالم **س** احکام وشرائط اجاره را
بیان فرمائید **ج** اجاره عقدیست لازم از طرفین وعبارتست از تملیک منفعت معلومه
بعوض معلوم وباطل میشود بسبب اقاله واما بسبب بیع باطل نمیشود وهمچنین باطل
نمیشود بعتق بنابر اند بلکه اقوی عدم بطلانست بموت هر یك از موجر ومستأجر خصوصاً اگر
موجر بمیرد ومستأجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول آنکه عین موجره
پیش از قبض یا بعد از قبض بلافاصله تلف شود پس در اینصورت اجاره باطل میشود
دوم آنکه اجاره عین برای انتفاع مستأجر بنفسه باشد پس باطل میشود بموت مستأجر قبل
از استیفاء منفعت سیم آنکه عین موجره وقف باشد وموقوف علیه آنرا اجاره دهد از
برای صلاح خود پس در اینصورت بموت موجر باطل میشود اجاره بلی اگر متولی وقف بملاحظه
صلاح وقف وبطون لاحقه اجاره داده باشد پس بموت موجر اجاره باطل نمیشود چهارم

انکه موجر مالک منفعت مدّت حیوة خود باشد بسبب وصیّت مالک عین پس بموت
این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ از برای مالک شدن مستأجر
حاصل انرا چون خرما وانکور وانار وخربزه ومانند اینها واجاره دادن کاو وکوسفند
وامثال اینهارا جهت مالک شدن شیر وروغن ومانند اینهارا جایز وصحیح نیست زیرا که اجاره
موجب انتقال منافع است نه اعیان ومفروض اینست که امثال خرما وانکور وشیر
وروغن از اعیان محسوب هستند نه از منافع پس باید چیزیکه مستأجر مالک میشود
بسبب عقد اجارهٔ غیر عین باشد مثل نماز کردن ونشستن در زمین ونحو ان پس در
مالک شدن حاصل درختها یا مانند اینها موقوفست بر مصالحه یا اینکه اجاره دهند
درخت ومانند انرا از برای منفعت دیکر اکر منفعتی داشته باشد وشرط کنند که حاصل
اینها در سال اجاره با مستأجر باشد ویا اینکه بیع کنند خود درخت را مثلاً با خیار فسخ
از طرفین پس مادامیکه بیع فسخ نشده حاصل مبیع بتبع ملکیت ان از برای مشتری خواهد
بود ومانند اینها وشرطست در صحت اجاره کمال متعاقدین ببلوغ وعقل واینکه جایز
التصرف باشند واینکه منفعت واجرت ومدت معلوم باشد وباید منفعت ملک موجر باشد
خواه عین موجره ملک او باشد وخواه نباشد چون مستأجر که جایز است از برای او که
بعد از اجاره از مالک بغیر اجاره دهد مکر در صورتیکه شرط کرده باشند که استیفاء منفعت
را مستأجر بنفسه نماید ومالک میشود موجر اجرترا بنفس عقد وواجبست تسلیم ان بتسلیم
عین موجره مکر اینکه شرط کرده باشند تأجیل در اجرترا باجل مشخصی پس در اینصورت
بمقتضای شرط باید عمل نمایند وبالجمله چون اجاره عقدیست از عقود لازمه از طرفین پس
معتبر است در ان هر چیزیکه معتبر است در سایر عقود لازمه از حیثیت لزوم عقد مثل
فوریت قبول بعد از ایجاب ونحو ان ودر اجراء صیغه شخص موجر میکوید مثلاً اجرتك
الدار المعلومة سنة بالمبلغ المعلوم مستأجر میکوید قبلت واکر موجر بجای لفظ اجرتك اکریتك
بکوید یا انکه ملکتك سکنی هذه الدار شهراً بالمبلغ المعلوم کفایت میکند چنانکه در
قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت واستأجرت ومانند ان

ومنعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع وعاریه وصحیح است اشتراط چیزیکه منافی مقصود از عقد
اجاره نباشد در ضمن ان از شروط سائغه ونیز لازمست وفاء بشرط در ضمن ان والله
العالم س کیفیت شرکت واحکام انرا بیان فرمائید ج در شرکت پنج مطلب است
اول انکه شرکت عبارتست از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل
اشاعه ویک صیغهٔ که مرکب از یک ایجاب ویک قبول باشد کافیست ومشروط است
بامتزاج چنانچه محقق میشود شرکت بامتزاج دو مالیکه از یک جنس باشد بروجهیکه
امتیاز داده نشود از همدیکر وجایز نیست از برای احد از شرکاء تصرف در ان مکر باذن سایر
شرکاء ومقصور است مقدار تصرف بر مقدار اذن وزیاده جایز نیست پس هرکاه تعدی نماید
از مقدار اذن ضامن خواهد بود مطلب دویم اینکه اشتراک کاهی اختیاری میشود وکاهی
اضطراری اما اختیاری در صورتیست که باختیار خود مخلوط کنند مال همدیکر را بروجهیکه
از هم امتیازی نداشته باشد یا انکه مالی بشراکت بخرند واضطراری انستکه حاصل شود
بسبب ارث ونحو ان پس هرکاه شخص بمیرد وازاو ترکه باقی بماند ووارث متعدد باشند
وارثها در ترکهٔ ان میت شریک خواهند بود قهراً واضطراراً وشرکت اختیاریه که بقصد
تجارت باشد انرا شرکت عنانیه کویند واین شراکت با کافر مکروه است ولکن صحیح است ودر این
شراکت اکر حقها مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء شریک خواهند بود واکر تفاوت در
استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب ان تفاوت خواهند داشت وهمچنین است در
ضرر واکر شرط کنند که یکنفر از ایشان در نفع زیادتی داشته باشد با عدم تفاوت در اصل
مال پس اکر ان یکنفر عامل باشد یا عمل او زیادتر باشد در اینصورت شرط زیادتی برای او عیب
ندارد ودر غیر اینصورت محل اشکالست اکرچه صحت غیر بعید بلکه خالی از قوت نیست
مطلب سیم انکه شراکت بدنی وعملی باطلست باین معنی که هرکاه دو نفر یا بیشتر با هم قرار دهند که
هریک کاری کنند در حاصل ودر اجرت عمل با هم شریک باشند این قسم از شرکت در شرع شریف
باطلست بلکه حاصل عمل هریک مخصوص بشخص خود اوست وهمچنین شرکت وجوه نیز
باطل است باینمعنی که هرکاه دو نفر صاحب اعتبار وابرو بیمال باشند وقرار دهند که بر

ذمهٔ هریک مال بخرند و بفروشند و نخواه صاحب مال را بدهند و در نفع آن که باقی مانده
با هم شریک باشند یا اینکه صاحب اعتبار مالی را ابتیاع نماید و بکسیکه بی اعتبار است
واگذارد که معامله کند و در نفع آن با هم شریک باشند و یا آنکه صاحب اعتبار بکسیکه بی
مال باشد و بی اعتبار بکه مال از او باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را آن معتبر
بفروشد بدون آنکه آن مال را بدست او بدهد و در نفع آن با هم شریک باشند یا اینکه
آن معتبر مال را بنفع زاید بفروشد تا اینکه بعض از نفع مال او باشد پس در این صور
مذکوره شرکت حاصل نخواهد شد شرعاً و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطلست باینمعنی
که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند مطلب چهارم
آنکه اگر بعضی از شرکاء خواهش کنند که مال مشترک را قسمت کنند واجبست بر دیگری
که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد و اگر باعث ضرر
شود یا اینکه مشتمل بر رد باشد قسمت کردن موقوفست برضای شرکاء و این را قسمت اختیاری
گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازمست اگر چه سرمایه جمع آوری نشده باشد
و در موردیکه اجابت لازمست هرگاه اجابت نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قسمت و
این را قسمت اجباری گویند مطلب پنجم آنکه شریکیکه مأذون در تصرف باشد ضامن نیست
در تلف مال مگر در صورت تقصیر یا تعدی یا تفریط س قراض و مضاربه چیست
ج قراض و مضاربه عبارتست از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باین
طریق که در نفع باهم شریک باشند بحصهٔ معینی مثل نصف ربع یا ثلث آن یا مانند اینها
خواه مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معینی و شرطست که آن مال عین طلای
مسکوک یا نقرهٔ مسکوکه باشد پس صحیح نیست در دین و در غیر نقدین و این عقد پس جایز
پس کفایت میکند هر چیزیکه دلالت بر آن نماید اگر چه احوط و اولی اینستکه با یجاب و قبول
لفظی واقع بسازند و با هم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که
معامله بکنی باینطریق که نصف نفع آن مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس
شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعربی جاری نمایند پس مالک بگوید

ضاربتک بکذا عامل بگوید قبلت هکذا یا آنکه مالک بجای ضاربتک بگوید قارضتک
یا بگوید عاملتک علی هذا المال علی انّ الربح بیننا نصفین و در قبول نیز هر چیزکه دلالت برضایت
مینماید اگر چه بایماء و اشاره باشد کافیست س کیفیت وصیت را بیان فرمائید ج
وصیت عبارتست از تملیک عین یا منفعت بغیر بعد از وفات موصی یا مسلط کردن کسی را
در تصرف بعد از وفات موصی و بهر تقدیر اخبار در فضیلت وصیت بسیار است بلکه
در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل جاهلیت مرده است
و در حدیث که سزاوار نیست از برای مسلمان که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت نامه اش
در زیر سرش باشد و نیز وارد شده است که وصیت حق است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث
از این قبیل بسیار است س در وصیت صیغهٔ ایجاب و قبول معتبر است یا نه ج
بلی معتبر است در وصیت ایجاب چه در وصیت بجهة خاصه مثل وصیت بمالی برای زید
مثلاً یا وصیت بجهة عامه مثل وصیت بمالی برای فقراء یا زوارها و مساجد یا مدارس
و نحو اینها و اما قبول پس آن لازمست علی الاحوط در وصیت بجهة خاصه و اما در وصیت
بجهة عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس باینطریق است که شخص موصی بگوید اوصیت
بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلاناً بعد وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا بعد وفاتی
و امثال اینها از الفاظیکه دلالت بر وصیت کند و لفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت
میکند هر چیزیکه دلالت کند برضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کافیست و جایز
است از برای وصی که در حال حیوة موصی ردّ وصیت کند اما بعد از ممات جایز نیست
رد بلکه واجبست قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن خبر رد
بموصی آن موصی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر وصی هیچ وجه مطلع نشود بر وصی
بودن مگر بعد از وفات موصی لازمست قبول س هرگاه موصی وصیت کند بواجب
مالی مثل قرض و حج و خمس و زکوة و ردّ مظالم یا وصیت نکند و وارث مطلع باشد از اصل
مال باید ادا شود یا از ثلث ج از اصل مال باید داده شود اما در حج کفایت میکند
حجّ میقاتی اگر وصیت بحج نکرده باشد و الّا باید حج بلدی از برای او بگیرند مطلقا س

هرگاه شخصی در حال مرض موت مالی چند ببخشد یا بفروشد باقل از قیمت چه صورت
دارد ج منجزات مریض ومعاملات محاباتیه اش صحیح است واز اصل مضی است نه
از ثلث علی الاقوی س وصیت از برای معدوم جایز است یا نه ج جایز نیست لکن از
برای حمل موجود اگر زنده متولد شود صحیح و نافذ است س هرگاه کسی وصیت کند
در واجب مالی وغیر واجب اما ثلث وفا بوصیت نکند چه کند ج واجب را باید بر
غیر واجب مقدم دارد اگر وصیت کرده باشد که همه را از ثلث بدهند وهمچنین واجب
مالیه بر واجب بدنی مقدم بدارد س اگر کسی وصیت کند پس از آن بر ضد آن وصیت
کند بکدام عمل کنند ج باید بوصیت ثانی عمل کنند س وصی کسی میتواند
مال صغیر را قرض بردارد یا نه ج خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد ووصی
هم مالدار باشد بلکه و ثقه هم بکذا ودعلی الاحوط س کیفیت و احکام ارث را بیان فرمائید
ج کیفیت آن بد بنظر نیست که ببیان فرائض و موجبات ارث ذکر میشود اما مراد از
فرائض سهام مقدره در کتاب الله است و موجب ارث یا نسب است یا سبب اول سه مرتبه
دارد و میراث نمیبرد احدی از مرتبه تالیه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از
موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است بدون ارتفاع و ولد است با انحطاط الاقرب
فالاقرب مرتبه ثانیه اجداد و جدات مع الارتفاع علی الترتیب واخوه واخوات و با عدم
اینها اولاد اینها مع الانحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثالثه اعمام و عمات واخوال وخالات
و در صورت نبودن اینها اولاد اینها اگرچه پائین روند و بعد از اینها اعمام ابوین و عمات
ابوین واخوال ابوین وخالات ابوین است و با نبودن اینها اولاد اینها هرچه پائین روند
الاقرب فالاقرب و اما سبب زوجیت است و ولاء اول جمع میشود با جمیع وراث و دویم جمع
نمیشود و آن سه مرتبه دارد بترتیب اول ولاء عتق دویم ولاء ضامن جریره سیم ولاء
امامت و اما ولاء اسلام و ولاء استحقاق حال که معمول به نخواهد بود اگرچه در دویم مندرج
است در تحت ولاء عتق س موانع ارث را بیان فرمائید ج موانع ارث یکی کفر
است پس هرگاه وارث کافر باشد و مورث مسلم کافر وارث نیست و اما مسلم وارث کافر

میشود و وارث مسلم اگرچه ابعد باشد میراث میبرد و کافر اگرچه اقرب باشد میراث نمی
برد و یکی قتل است پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق مورث خود را میراث از او نمیبرد اما
قتل بحق مانع ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قاتل وارث است از مخلفات مقتول غیر دیه را
س اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد این ولد وارث مقتول که جد
است میباشد یا قاتل که ولد مقتول است ج ولد قاتل وارث است نه خود قاتل و اگر وارث
نباشد سوای قاتل میراث از مال امام علیه السلام است س اگر ابن مقتول اخوه و اخوات مادری
داشته باشد وارث دیه مورث میشوند یا نه ج نمیشوند و اما اخوه و اخوات ابوینی یا
ابی وارث دیه میباشند و اما غیر از اخوه و اخوات و اولاد اینها از متقربین بام وارث بودن
اینها از دیه اشکال دارد احوط صلح است س زوجان وارث دیه میباشند یا نه ج
بلی وارث میشوند در صورتیکه دیه عوض باشد از قتل شبیه بعمد یا خطا و اگر عوض از
قصاص باشد ظاهر اینستکه آن هم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص بدیه زوجات
هم مثل سایر ورثه است اعم از آنکه مصالحه بمساوی باشد یا دیه که شرعا مقدر است یا اکثر
از آن باشد یا انقص و هرگاه ولی مقتول و قاتل راضی شوند بدیه بدون وقوع مصالحه
آنهم مثل مصالحه است در میراث بودن از جهة زوج و زوجه خواه تراضی بقدر معادل با
دیه مقدره واقعشده باشد یا ازید یا انقص و خواه تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس
س اگر راضی شوند وارث و قاتل بدیه بعد از آن رجوع از دیه نمایند قصاص جایز است
یا نه ج بلی جایز است و اگر بعض ورثه مصالحه نمایند حق القصاص خود را ظاهر
اینستکه زوجان میراث میبرند س دیه خطا در حکم مال میت است یا نه ج بلی در حکم
مال میت است و قضای دیون و اخراج وصایا از آن میشود و همچنین دیه قتل عمد در
صورت مصالحه نمودن قصاص در حکم مال میت است و اخراج وصایا از آن میشود و
اگر دیان خواسته باشند منع نمایند وارث را از قصاص میتوان گفت که تسلط در این باب
ندارند و اقرب الحاق شبیه عمد است بعمد در منع از ارث از خصوص دیه و ظاهر اینستکه بعض
تسبیبات عقلیه و عادیه هست که اگر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرت که آنهم

مانع ازارث میباشد و دایر مدار صدق قتلست و هرگاه صبی غیر ممیز یا نائم قتل نماید ممنوع ازارث نمیشوند و اما صبی ممیز اگر عمداً قتل نماید پس ممنوع بودن او ازارث محل تأمل و اشکالست س هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل چه صورت دارد ج حکم آن هم مثل قتلست س اگر وارث شهادت بدهد از روی ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع ازارث نمودن شاهد مذکور میشود یا نه ج در اینصورت منع نمودن او ازارث خالی از اشکال نیست و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع ازارث نیست بلا اشکال س هرگاه جراحتی بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد دیگر بر مادر خود و هر دو فوت شوند حکمش در ارث بردن چیست ج هریک از پدر و ولد وارث آنکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در اینصورت عفو نماید احد ولدین از دیگری یا اینکه دیگری میتواند قصاص نماید یا و اگر مبادرت نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگر ظاهر اینستکه قصاص از او ساقط است نظر باینکه مفروض اینستکه وارث دیگر نیست س رقیت یعنی بندگی مانع ازارث است یا نه ج بلی مانع ازارثست و هرگاه وارث یا مورث رق باشد میراث نخواهند برد و اگر وارث بعید حر باشد و وارث قریب رق باشد میراث مختص است بوارث حر اگرچه بعید است دون رق اگرچه قریب است و اگر وارثی نباشد سوای امام ع و مملوک و آن مملوک احد ابوین باشد یا هر دو یا باقی اقارب مملوک باشد باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت او و بعد از آن آزاد کرده میشود و مال را تصرف میکند و بعید نیست حکم چنین باشد اگر وارثی نباشد غیر از مملوک قریب و معتق یا ضامن جریره و ظاهر اینستکه فرق نیست در این حکم میان آنکه مملوک خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء ننموده باشد از مال الکتابه چیزی را یا ام ولد و اگر مکاتب اداء نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر اینستکه آزاد کرده میشود باقی آن از میراث اگرچه وارث نیست بسبب آن جزء که حر است و اگر وفا ننماید ترکه بقیمت مملوک اقرب آنستکه آزاد میشود بمقداریکه ترکه وفا کند و مانعیت رق مختص نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانعست اگرچه مدبر باشد یا مکاتبیکه

اداء ننموده باشد چیزی از مال الکتابه را بلی اگر مدبر از اقربای مولی باشد و از برای او ورثه متعدد باشد که یا مدبر در یک طبقه باشند یا طبقه او مقدم بر آنها باشد پس در اینصورت مدبر ارث خواهد برد زیرا که بمجرد موت مولی آزاد میشود پس داخل در آزاد شدن قبل از قسمت است پس ارث یا مخصوص اوست یا اینکه با سایر ورثه شریک میشود و هرگاه مملوک مبعض باشد باینکه بعض او حر باشد و بعض دیگر او مملوک و مکاتب باشد میراث میبرد بقدریکه حریت دارد و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینستکه آنهم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر رقیت س میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیوة و موت او حکمش چیست ج باید انتظار او را کشید تا موتش محقق شود س سهام ارث که مقدر است در کتاب الله چند قسمت ج بر شش قسم است از آنجمله نصف و ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس آن سهم زوج است با نبودن ولد برای زوجه و ولد ولد هم مثل ولد است و از برای بنت واحده است در صورتیکه مذکری نباشد و از برای خواهر پدری و مادری است یا پدری تنها در صورتیکه پدری و مادری نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما قسم دویم که ربع است پس آن سهم زوج است با وجود ولد یکه از برای زوجه است اعم از اینکه از این شوهر داشته باشد یا از شوهر دیگر و برای زوجه است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا از زوجه دیگر قسم سیم ثمن است پس آن سهم زوجه است با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا غیر آن و فرق نیست میان وحدت و تعدد زوجه حتی اینکه هرگاه هشت زوجه وارث باشند قسمت مینمایند ربع یا ثمن را اثماناً و این در زوج مریض اتفاق میافتد که طلاق بگوید چهار زوجه خود را و چهار دیگر تزویج نماید و دخول کند قسم چهارم ثلثان است پس آن سهم بنتین است فصاعداً در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدری تنها در صورت نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد قسم پنجم ثلث است پس آن سهم مادر است در صورتیکه حاجبی نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو نفر است فصاعداً از اولاد مادر اعم از اینکه همه مذکر باشند یا همه مؤنث یا بعضی مذکر و بعضی

مؤنث قسم ششم سدس است پس آن سهم هر یک از ابوین است با بودن ولد برای میت و
ظاهر او فرق نیست میان ولد و ولد ولد و سهم مادر است با بودن حاجب که ولد و اخوه
باشد و سهم یکی از برادر یا خواهر مادری که او را کلاله میگویند س واحد و متعدد
بودن هر یک از وارث را بیان فرمائید ج وارث در صورتیکه واحد باشد وارث
همه مال را لکن اگر ذوی الفرض است میراث میبرد بعض از مال را بالفرض و بعض دیگر را
بالقرابه و اگر غیر از ذوی الفروض است میبرد همه مال را بالقرابه و هرگاه وارث زیاده بر
واحد بوده باشد و میراث بعض از آنها بالفرض و بعض دیگر بالقرابه بوده باشد و نبوده
باشد بعض از آنها حاجب بعض دیگر اول فرض صاحب فرض را میدهند و باقی مال
ورثه است و اگر میراث جمیع بالفرض باشد پس اگر منطبق شود سهام بر فریضه اشکال نیست
و اگر ناقص باشد فریضه از سهام زایده مال از آن نیست بر عصبه و فاضل ترکه رد میشود
بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر با بودن حاجب و برادر و خواهر مادری
با بودن خواهر ابوینی یا پدری و اگر ناقص باشد سهام از فریضه داخل میشود نقص بر
بنت و بنات و اخت و اخوات پدری و مادری یا پدری فقط س در مرتبه اولی از
ورثه اگر منفرد باشد وارث ارث چه میبرد ج در اینصورت وارث همه مالست بالقرابه
و اگر دو پسر یا زیادتر است بالسویه تقسیم مینمایند بالقرابه و اگر بنت واحده است میراث
میبرد همه مال را نصفی بالفرض و نصفی بالقرابه و اگر دو بنت یا زیادتر است همه مال از
اینها است دو ثلث مال بالفرض و باقی بالقرابه و اگر وارث پدر تنها نیست همه مال را
وارثست بالقرابه[2] و اگر وارث ابوان بوده باشد مادر ثلث میبرد بالفرض در صورت عدم
حاجب و باقی مال پدر راست بالقرابه و اما در صورت حاجب مادر سدس میبرد بالفرض
و باقی را پدر میبرد بالقرابه و اخوه در صورتیکه حاجب باشند خود شان وارث نیستند
و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالقرابه وارث میباشند للذکر مثل حظ الانثیین
و اگر ابوان با ولد مذکر وارث باشند هر یک از ابوین سدس را وارث میباشند و باقی
مال ولد مذکر است و اگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور و اناث باشند سدس یا

[2] و اگر مادر تنها وارث است همه مال وارث ثلث آن بالفرض و باقی بالقرابه
ع

سدسان مال احد ابوین یا ابوین است و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین
و اگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدسان مال ابوین است و باقی مال اولاد است علی السویه و اگر
ابوان یا زوجه یا زوج و اولاد دیگر مختلف باشند سدسان مال ابوینست و زوجه یا زوج ثمن یا ربع
را میبرند و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با بنت واحده باشند
چه اخوه هم باشند یا نباشند سدسان مال ابوانست بالفرض و نصف مال بنت است بالفرض
و باقی منقسم میشود بنسبت سهام پس لازم است اخماساً تقسیم شود اگر اخوه نباشند و اگر احد ابوین
باشد با بنت واحده سدس مال احد ابوینست و نصف مال بنت و باقی بالنسبه پس
ارباعاً تقسیم میشود و اگر ابوان باشد با بنتین فصاعداً سدسان مال ابوین است و ثلثان
مال بنتین و بنات و اگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعداً سدس مال احدهما است
و ثلثین مال بنتین و باقی رد میشود اخماساً و اگر زوج یا زوجه با ابوین یا احد ابوین و
بنت یا بنتین فصاعداً باشد زوج یا زوجه نصیب ادنی را وارث میباشند و ابوان یا
احدهما سدسان یا سدس را وارث میباشند و باقی مال بنت است یا بنات و در صورت
حصول نقص کسر بر بنت یا بنات است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد است
و هرگاه حاجب در میان نباشد رد میشود بر بنت یا بنات و احد ابوین یا هر دو و زوج
و زوجه و اگر زوج یا زوجه با ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث می
باشند و مادر ثلث را وارث است در صورت[2] و باقی مال پدر راست و هرگاه ولد ولد با
ابوین بوده باشد ولد ولد قائم مقام ولد است و در صورت وجود ابن میراث بابن ابن نمی
رسد و کیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اعم از آنکه اولاد ابن باشند یا اولاد
بنت و ولد ولد وارث نصیب ولد را یا برابر و ولد ابن وارث ثلثین را اگرچه بنت
واحده بوده باشد و ولد بنت وارث ثلث را اگرچه صد نفر مذکر بوده باشند و
چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیبش و زوجین همچنین است ولد ولد حاجب
اخوه مادر را از کمال نصیب مشروطست بچند شرط اول دو برادر یا زیاده یا یک برادر و
دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بجهت میت بوده باشد دوم آنکه از جانب پدر و مادر یا

[2] عدم حاجب
ع

از جانب پدر تنها بوده باشد سیّم وجود پدر است چهارم آنستکه کافر نباشد و همچنین
رق نبوده باشد و قاتل هم نباشد اگرچه احوط صلح است هرگاه قاتل باشد بلکه این احتیاط
ترک نشود پنجم آنکه در زمان موت مورّث آنها زنده باشند ششم آنکه منفصل شده باشند
بولادت هفتم مغایرت میان حاجب و محجوب هشتم آنکه آنها منفی از پدر نشده باشند بسبب
ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود س حکم متعلّق بمرتبهٔ دوم را بیان فرمائید
ج هرگاه نباشد برای میّت احد ابوین و نه ولدی تا پائین ترکه از ولد ولد باشد و
هکذا او بوده باشد برای میّت اخوه پس اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این
شخص منسوب مذکر است همهٔ مال را میراث میبرد بالقرابه اعم از آنکه واحد باشد یا متعدّد و
اگر مؤنّث باشد وارث نصف را بالفرض و نصف را بالقرابه در صورت وحدت و ثلثین را
بالفرض و باقی را بالقرابه در صورت تعدّد و کیفیّت انقسام تساوی است در صورت تساوی در
ذکوریت و انوثیّت و اختلاف است در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط
است انهم همین طریقست و امّا اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر یکنفر است
سدس را وارث است بالتسمیه و باقی را بالرّد و اگر متعدّد است همه شریکند در ثلث و فرق
نیست میان مذکر و مؤنّث و اگر اخوهٔ متفرّقه باشند بچه متقرّب از جانب پدر فقط است ساقط
میشود بسبب اخوهٔ متقرّب بابوین و تمام ما بقی را بعد از فرض اخوهٔ امّی اخوهٔ ابوینی بالقرابه
میبرند و ردّی در اینجا نیست مگر آنکه متقرّب بابوین اخت واحده یا متعدّده بوده باشد
که نصف را یا ثلثین را بفرض میبرد و اگر چیزی زیاد بماند ردّ میشود باخت یا اختین ابوینی
و از برای اخوهٔ امّی ردّی نیست بنا بر اظهر و هرگاه مختلف شود از میّت جدّ و جدّهٔ پدری
مال منقسم میشود بینهما للذّکر مثل حظّ الانثیین و اگر جدّ و جدّهٔ مادری باشند اقرب قسمت
بالسّویّه است و هرگاه اجداد مختلف باشند اقرب اینستکه ثلث مال متقرّب بامّ است اعم از
آنکه یکنفر باشند یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال کسی استکه متقرّب باب باشند و اگر با اجداد
زوج یا زوجه هم بوده باشد هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشند
و ظاهر اینستکه ثلث اصل مال را میدهند بمتقرّب بمادر و باقی مال متقرّب بپدر است

و اگر اجداد دنیا با اجداد علیا بوده باشند اوّل حاجب دوّمی است حجب حرمانی و اگر اخوه با
اجداد بوده باشند ظاهر اینستکه جد و جدّهٔ پدری مثل خواهر و برادر پدری میباشند و
جد و جدّهٔ مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشند ولکن هرگاه متخلّف شود از
میّت جدّه یا جدّ مادری با خواهر پدری اخراج نصف میشود برای خواهر و اخراج
ثلث میشود برای متقرّب بمادر و زائد رد میشود بخواهر فقط علی الاظهر و هرگاه از برای
میّت از دو طرف اجداد بهم رسد که هشت جدّه و جد بوده باشند چهار از طرف پدر که
پدر و مادر پدر پدر میّت و پدر و مادر مادر پدر میّت بوده باشند و چهار از جانب
مادر که پدر و مادر پدر مادر میّت باشند و پدر و مادر مادر مادر میّت بوده باشند دو
ثلث از مال را باید داد بمتقرّبین باب و دو ثلث از این دو ثلث را بدهند بپدر و مادر
پدر پدر میّت اثلاثا و ثلث از این دو ثلث را بدهند بپدر و مادر مادر پدر را این هم اثلاثا
و ثلث اصل مال را بدهند بمتقرّبین بامّ علی السّواء لکن در این تقسیمات اجداد تماما احوط
مراعات صلح است و جد مقاسم میشود با اخوه و اخوات مطلقا و اگر اخوه و اخوات نباشند
اولاد آنها اگرچه پائین روند قائم مقامند ولکن ترتیب شرطست در استحقاق چنانچه
شرطست در تنزیل و میراث میبرد هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصیب کسی را که بواسطهٔ
او بمیّت تقرّب بهم رسانیده و اقتسام میان اولاد اخ یا اخوه و اولاد اخت یا اخوات پدری
در صورت تساوی ۲ ح متساوی است و مختلفست در صورت اختلاف و اقتسام میان اولاد اخوات مادری فقط بالسّویّه
است اگرچه در صورت اختلاف باشد س حکم متعلّق بمرتبهٔ سیّم ارث را بیان فرمائید
ج حکم آن اینستکه هرگاه در این مرتبه وارث عمّ فقط یا عمّه فقط باشد همه مال از او است
و همچنین هرگاه برای او اعمام است اقتسام بالسّویّه است و همچنین عمّات و عمّان و عمّتان و هرگاه
اعمام و عمّات هر دو بوده باشند پس اگر همه از جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط
کیفیّت اقتسام بر سبیل تفاضلست و اگر همه از جانب مادر باشند اقرب آنستکه بالسّویّه است
و اگر بعض از اینها از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از
جانب مادر سدس مال را باید بمتقرّب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدّد

 نیست

واقتسام بالسویه یا بالتفاضل خالی از اشکال واحتیاط بصلح ترك نشود وهمچنین ترك
نشود احتیاط بصلح درصورت تعدد واختلاف وباقی ترکه را باید داد بمتقرب پدر ومادر
یا متقرب بپدر درصورت نبودن متقرب بابوین واقتسام آن بطریق تفاضلست درصورت
تعدد واختلاف ومتقرب باب ساقط میشود درصورت وجود متقرب بابوین ودرصورت
عدم متقرب بابوین قائم میشود متقرب باب مقام او ومیراث نمیبرد ازاعمام واخوال نکه
ابعد است درصورت وجود اقرب مگر دراجتماع ابن عم پدری ومادری باعم پدری که
دراینصورت ابن عم اولی بمیراث است ازعم واگر زوج یا زوجه موجود باشد نیز حکم چنین
است علی الظاهر وهمچنین درصورتیکه عم یا ابن عم متعدد باشند وتعدی نمودن ازعم
بعمه وازابن عم بینت عم وهمچنین درصورتیکه خال موجود باشد وغیر ذلك مشکلست و
هرگاه وارث خال منفرد باشد همهٔ مال را میبرد وهمچنین خالهٔ منفرده واخوال وخالات
اگر درجهت واحده باشند مثل اینکه همه پدری ومادری باشند یا همه پدری فقط یا همه مادری
فقط کیفیت اقتسام بالسویه است اگرچه احوط دراینصورت وصورت تیه صلح است واگر
بعض آنها پدری ومادری باشند وبعض دیگر مادری فقط وبعض دیگر پدری فقط
متقرب باب فقط ساقطست با وجود متقرب بابوین وبا عدم متقرب بابوین قائم میشود
مقام او ومتقرب باب فقط واز برای کسانیکه متقرب بمادر میباشند سدس است درصورت
وحدت وثلث است درصورت تعدد واقتسام فیما بین آنها علی السواء است وباقی مال میت
از کسانیستکه متقرب بابوین یا باب فقط باشد ودر کیفیت اقتسام میان آنها احوط رجوع
بصلح است در تفاضل بین تسویه وتضعیف حصهٔ ذکر از حصهٔ انثی وهرگاه مجتمع شوند
اعمام واخوال ثلث میراث از اخوالست واگر اخوال متحد باشند درجهت قرابت اقتسام
بالسویه است واگر متفرق باشند درجهت قرابت از برای متقرب بام سدس ثلث است اگر
یکی باشد وثلث ثلث است اگر متعدد باشند بالسویه نیز وباقی مال متقرب باب یا ابوین
است با احتیاط مذکور درسابق وثلثین میراث اعمام است سدس ثلثین از مال آنها است
که بمتقرب بمادر میباشند درصورت وحدت وثلث ثلثین مال آنها است درصورت تعدد

بالسویه وباقی میراث اعمام متقربین باب است بالتفاضل وهرگاه خال یا خاله یا عم یا عمه
وارث باشند ثلث ترکه میراث خال یا خاله است ودو ثلث آن برای عم یا عمه است وهرگاه مجتمع
شود با اعمام واخوال زوج یا زوجه هریك از زوج یا زوجه نصیب اعلی را میبرد سؤال
طبقات اعمام واخوال واحکام آنها را بیان فرمائید ج بدانکه اعمام واخوال چند طبقه اند
طبقهٔ اولی اعمام میت است وعمات میت واخوال وخالات میت وبعد از آن اولاد آنها
درصورت عدم آنها بعد از آن اولاد اولاد وهکذا علی الترتیب طبقهٔ دویم اعمام پدر میت
است واعمام مادر میت وعمات پدر ومادر واخوال آنها وخالات آنها بعد از آن اولاد آنها و
اولاد اولاد آنها وهکذا علی الترتیب طبقهٔ سیم اعمام جد وجده وعمات آنها وخالات آنها بعد از آن
اولاد آنها هر قدر دکر پائین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت وعمهٔ
پدر میت وخال پدر میت وخالهٔ پدر میت وهمچنین از جانب مادر همهٔ آنها وارث میباشند
نظر باتحاد طبقه واما کیفیت ثلث میراث اقربای اربعه بواسطهٔ مادر بوده باشد یا عم وعمه و
ثلث از متقربین بپدر باشد ثلث آن دو ثلث از برای خال او وخالهٔ او بالسویه ودو ثلث
آن دو ثلث برای عم وعمهٔ او بالتفاضل واولاد هر بطنی نصیب کسی را که بواسطهٔ او تقرب
بهم رسیده میبرد بنابر این ولد عم یا عمه اخذ مینماید ثلثین را اگرچه انثی بوده باشد و
ولد خال یا خاله ثلث را میبرد اگرچه مذکر باشد واخذ مینماید ابن عم ثلث را وبنت
عم ثلثین را واخذ مینماید ابن خال مثل ابن خاله وبنت خال ومثل بنت خاله س اجتماع سببین
ارث را بیان فرمائید ج هرگاه دو موجب ارث درکسی جمع شود وحاجب نشود احدهما
دیگری را واقرب از او نباشد دراحد سببین یا هردو سبب ارث میبرد این شخص دراین حالت
از هردو سبب ومنع مینماید صاحب سبب متعدد کسی را که این همطبقه است با این وصاحب
یك سبب بوده باشد بنابر این هرگاه زید مثلا برادری داشته باشد از جانب پدر عمرو نام
وخواهری داشته باشد از جانب مادر هند نام وتزویج نماید عمرو هند را وولدی بهم
رسد خالد نام دراینصورت زید عم خالد است از جانب پدر وخال خالد است از جانب
مادر پس هم میراث عمومت پدری میبرد وهم خؤلهٔ مادری از خالد اگر فوت شود واگر زید را

پسری باشد و خود زید نباشد پسر ابن عم پدر نیست و ابن خال مادر نیست نسبت
بخال لذا بنابراین میراث از هر دو جهت میبرد بنابراین اگر عم از جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد
مانع ابن عم پدری است و سهم عمومه را مانع است اما سهم خؤله را مانع نیست س میراث
زوج و زوجه را بیان فرمائید ج زوجان از جهت میراث بردن داخل در جمیع طبقات
میباشند و محجوب نمیشوند از احدی بحجب حرمانی پس میراث میبرد زوج از زوجه خود در
صورتیکه ولد غیر ممنوع الارث از برای ان زوجه نباشد نصف ترکه را و میراث میبرد زوجه
از زوج خود در صورت نبودن چنین ولدی از برای ان زوج ربع ترکه را و هر یک از این
دو نفر نصف این نصیب را میراث میبرد در صورت وجود ولد برای مورث و همچنین ولد
ولد هر چند پائین رود و باقی مال از سایر طبقات است اگرچه معتق یا ضامن جریره باشد
و هرگاه یافت نشود وارثی سوای امام ع اقوی اینستکه رد میشود زاید نصیب اعلای
اینها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد و غیر از زوج وارثی نداشته باشد
سوای امام ع نصف ترکه را بالفرض وارث است و نصف دیگر را هم باید رد شود بزوج
بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و وارثی نداشته باشد سوای زوجه و امام ع زوجه ربع
ترکه را من باب الفرض وارث است و زاید بر زوجه نمیشود بلکه مال امام علیه السلام است و هرگاه
زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم میشود میان اینها بالسویه و فرقی نیست در
اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توارث بین الزوجین ثابتست مادامیکه محکوم بزوجیت
باشند اگرچه بعد از طلاق در اثنای عدهٔ رجعیه باشد و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتی
که مریض باشد میراث میبرد زوجهٔ مذکوره از او بمیرد که زوج او است اگرچه طلاق باین باشد
در صورتیکه بیرون نبوده سال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج در صورتیکه از برای
زوج برء حاصل نشده باشد از مرضی که طلاق داده است او را در ان و زوجه تزویج ننموده
باشد و طلاق بخواهش زوجه نباشد پس در مختلعه و مبارات این حکم جاری نیست و
اما نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد
مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث هم نمیبرد و اما مقدار میراث زوجین پس زوج

که وارث زوجه است از جمیع ترکه زوجه خود میراث میبرد و فرقی نیست میان آنکه زوجه
ذات ولد باشد یا نه و زوجه مطلقا میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اصلا نه از عین
و نه از قیمت آن چه زمین بیاض باشد یا مشغول باشد بزرع و شجر و بنا و غیر اینها و اما از
شجر و بنا ارث میبرد از قیمت آنها نه از عین آنها و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت
برای ورثه اشکال است اگرچه بر سبیل استحقاق بودن خالی از اشکال نیست و طریق تقویم
آنستکه قیمت کرده میشود مستحق البقاء در زمین مجانا و قیمتیکه فانی شود و هرگاه مشتبه
شود زوجهٔ مطلقه در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب
خود را بالتمام وارث است یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث است و باقی تقسیم میشود میان
مشتبهات بالسویه س ارثی که بواسطه ولاء بهم میرسد بر چند قسم است ج بر
سه قسم است اول ولاء عتق است و وارث است عتیق خود را نه عکس و شرط است تبرع
بودن عتق و عدم تبری از جریره حین الاعتاق و عدم وجود مناسبی برای عتیق اگرچه
بعید باشد و اگر معتق متعدد باشند هر دو وارثند بالسویه اگر متساوی باشند در حصه
والا هر یک بنسبت حصهٔ خود میبرند اگرچه مختلف باشند در ذکورت و انوثت و اگر
زوج یا زوجه با معتق بوده باشند هر یک یا خذ مینمایند نصیب اعلای خود را و باقی
میراث معتق است و اگر معتق معدوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر اینستکه
ولاء برای عصبهٔ آن زنست نه اولاد آن زن و اگر مرد است منتقل میشود مال باولاد
او بذکور فقط و ظاهر اینستکه پدر مشارک میشود اولاد را و همچنین جد و اخ از جانب
اب مشارکت مینمایند همدیگر را و اما ام در مشارکت نمیشود و دور نیست که ولاء ارث
برده شود چنانچه بواسطه ولاء میراث برده میشود و ظاهر اینستکه معتق وارث اولاد عتیق
خود میباشد و گاه هست که منجر میشود ولاء از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورت
بودن اولاد که مولود شده باشد بر وجه حریت بواسطهٔ تحریر مادر آنها و باید دانست
که هرگاه مولی و قرابت مولی که وارث باشند در میان نباشند ظاهر اینستکه مولای معتق
وارث است و اگر آنهم نباشد قرابت مولای مولی بتفصیل قرابت مولی در صورت فقد جمیع

میراث میبرد معتق پدر معتق بعد از ان معتق ابن معتق ولکن در این و باقی مراتب اشکال
است و احوط در همه صلح است قسم دویم ولاء ضامن جریره است و صورت عقد ان اینست
که میکوید عاقدتک علی ان تنصرنی وتدفع عنی وترثنی و ضامن میکوید قبلت و هرکاه
عقد مشترک باشد یکی میکوید عاقدتک علی ان تنصرنی وانصرک وتعقل عنی واعقل عنک
وترثنی وارثک یا بعبارتیکه همین معنی را داشته باشد و قبول مینماید دیکری پس در
چنین حالتی ثابت میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و توارث بینهما در صورت ثانیه
با نبودن مناسب و معتق که وارث باشد نزد موت مضمون و زوج و زوجه وارث می
باشند نصیب اعلا را و باقی مال ضامن است قسم سیم ولاء امامت پس هرکاه هیچ
وارثی بهم نرسد نه مناسب و نه مسابب حتی ضامن جریره میراث مال امام علیه السلام است
و زوجه مشارک میشود امام را ولکن امام زوج را مشارک نمیشود چنانچه کذشت س
ولد ملاعنه ایا ممنوع از ارثست یا نه ج بلی لعان بجهة نفی ولد موجب امتناع از ارث
میشود از جانب پدر و ولد پس هیچکدام از یکدیکر ارث نخواهند برد و همچنین از جانب
ولد و کسانیکه اقربای او هستند از جانب پدر پس توارث بین ولد و اینها نخواهد بود
لکن بین ولد و مادر او و اقربای او از جانب مادر توارث خواهد بود مثل ولد غیر
ملاعنه و هرکاه تکذیب نماید پدر نفس خود را ولد وارث او خواهد شد و خود او
وارث ولد نخواهد شد پس اکر ولد فوت شود و پدر و مادر و یکنفر دختر یا زیادتر داشته
باشد میراث میبرد او را مادر و اولاد و پدر وارث او نیست نصف مال او را یکنفر دختر است
یا دو ثلث در صورت زیادتر و سدس مال او نصیب مادر او است و باقی رد میشود بهر دو
و تقسیم میشود ارباعا یا اخماسا و اکر بجای دختر پسری باشد بعد از وضع سدس مادر
باقی نصیب او است و اکر مادر نباشد و ولد بنت واحده باشد نصف مال را بالفرض وارث
است و نصف دیکر را رد باو باید نمود و اکر بنتین فصاعدا باشند ثلثان را بالفرض مالکند
و باقی را بالرد و اکر مذکر است همه مال را مالکست و اکر متعدد باشند بالسویه تقسیم مینمایند
و هرکاه وارثی نیست وارث امام علیه السلام است و هرکاه پدر بعد از لعان تکذیب کند نفس خود را

و اعتراف کند بولدیت ولد ولد وارث او خواهد شد و او وارث ولد نخواهد شد و
لکن ولد میراث نمیبرد از غیر پدر با اعتراف مذکور و اینها هم وارث نیستند و هرکاه ابن ملاعنه
فوت شود و اخوه پدری و مادری داشته باشد قسمت ترکه او میان متقرب بابوین و متقرب
بمادر بینهما علی السواء است س ولد الزنا وارث زانی هست یا نه ج وارث زانی
نیست و همچنین زانیه وارث ولد الزنا نیست و اقربا بیشتر توارث میان ولد الزنا و مادر
زانیه و اقارب مادر هم نیست پس ولد الزنا را میراث میبرد ولد او و هر قدر که پائین رود
و زوج و زوجه هم ارث میبرد و اکر وارثی نباشد در همه طبقات و زوج یا زوجه هم نباشد میراث
او از امام است س کیفیت میراث حمل را بیان فرمائید ج حمل وارث است اکر منفصل شود
در حالتیکه حیوة داشته باشد و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة است و عدم اشتراط حیوة
او نزد موت مورث جهت س کیفیت میراث خنثی و کسیکه هیچ فرج نداشته باشد و کسیکه دو
سر و دو بدن داشته باشد بر حقو واحد بیان فرمائید ج خنثی اکر بول نماید از ذکر
خود میراث ذکوریت را میبرد و اکر از فرج بول نماید میراث انوثیت را میبرد و اکر از هر دو
بول میکند میراث میبرد از هرکدام که مبادرت مینماید و اکر از هر دو مبادرت نماید ظاهر
اینستکه میراث بردن او تابعست عضوی را که آخر بول از ان منقطع میشود و اکر این دو مخرج
مساوی باشند در خروج و انقطاع اقرب اینستکه منقسم شود مال بر فرض بودن او مذکر
یکدفعه و بر فرض بودن او مؤنث یکدفعه و نصف این دو نصیب را میبرد اکرچه احوط صلح
است و اما کسیکه نیست برای او فرج رجال و نساء اقرب عمل بقرعه است و احوط اینست که
نوشته شود بر سهمی عبدالله و بر سهمی امة الله بعد از ان مقرع بکوید اللهم انت لا اله الا انت
عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون قد اشتبه لنا امر هذا المولود
کیف یرث ما فرضت له فی الکتاب بعد از ان طرح کرده میشود اینده سهم در سهام مبهمه
بعد از ان برهم زده میشود سهام را و میراث میبرد بر هر انکه بیرون اید و اما کسیکه دو سر داشته
باشد و دو بدن در حقو واحد در وقتیکه در خواب است او را باید بیدار نمود یا انکه صیحه زده
میشود بر او اکر هر دو بیدار شدند یکنفر محسوب میباشند و اکر یکی بیدار شد دون دیکری

دو نفر محجوب میشوند س کیفیت میراث غرقی و مهدوم علیهم را بیان فرمائید ج هرگاه
دو نفر میان ایشان توارث باشد و یکدفعه خراب شود دیواری بر هر دو و فوت شوند یا هر دو
با هم جمع شوند در غرق شدن وارث میشوند بعض ایشان بعض دیگر را پس اگر غرق بشود پدر
و پسری میراث میبرد پدر از پسر خود نصیب خود را بعد از آن پسر ارث میبرد از اصل ترکه
پدر خود نه از آنچه میراث برده بود پدر از او و بعد از آن میدهند نصیب هریک از آن دو
نفر را بوارث او و اگر یکی از این دو نفر وارثی داشته باشد دون دیگری آنچه حاصل شده برای
صاحب وارث بوارث او میدهند و آنچه برای دیگر است مال امام علیه السلام است و اگر هیچ
یک وارث دیگر نداشته باشد منتقل میشود مال هریک بدیگری بعد از آن منتقل میشود از
ایشان بامام ع و توارث مذکور مشروطست بچند شرط اول آنکه برای متوارثین یا برای احدهما
مالی باشد پس اگر هیچیک مالی نداشته باشد چه توارثی و اگر احدهما داشته باشد دون
دیگری منتقل میشود آن مال بان شخص عدیم المال و از او منتقل میشود بوارث او که زنده میباشد
دویم بودن توارث میان دو نفر اگرچه بمشارکت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارثی بالکلیه
یا آنکه استحقاق باشد و مانع موجود باشد مثل کفر یا رق یا حاجبی باشد حجب حرمانی توارث
ثابت نخواهد بود بنابراین هرگاه غرق شود دو برادر و برای ایشان ولدی باشد ولد هریک از این
دو نفر حاجب میشوند برادر او اگر بوده باشد برای احد اخوین ولد دون دیگری منتقل میشود
مال صاحب ولد و مال غیر صاحب ولد بوارث خودش غیر از برادر سیم آنکه موت متقدم
بر موت متاخر مشتبه باشد و همچنین تقارن پس اگر معلوم باشد سبق احدهما موت او خواهد
بود و دیگری وارث و اگر معلوم باشد اقتران موت بین این دو نفر توارث نخواهد بود و هرگاه
سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شبه آن توارث بین المشتبهین در سبق
و تقارن اشکالی دارد اگرچه اقوی عدم توارث است س پسر بزرگ که حبوه میبرد از پدر میبرد
یا از مادر ج از پدر میبرد نه از مادر و مراد از پسر بزرگ پسریستکه در حال موت پدر
زنده باشد و از دیگران بزرگتر باشد اگر پسر دیگری باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه
اگرچه بعد از پدر تولد پسر شده باشد س پسر بزرگ چند چیز را حبوه میبرد ج چهار

چیز را حبوه میبرد قرآن و انگشتر و لباس و شمشیر س هرگاه پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد
داشته باشد تماما حبوه بپسر بزرگ میرسد یا نه ج آنچه لباس است تماما شامل است مثل
پیراهن و زیر جامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنستکه در صورت تعدد انگشتر و قرآن و شمشیر همه را
میبرد مثل لباس اگرچه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثیاب اگر متعدد از نوع واحد
باشد س کیفیت احکام صیغ نکاح و متعه و تحلیل را بیان فرمائید ج عقد دائم را
بهریک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت ولکن من باب رعایت کمال احتیاط بهر
دو لفظ جاری نمایند صیغه را اولی است س در دختر بکر عاقله بالغه رضایت او کافی
است یا نه ج کافیست ولکن احوط اینستکه برضای ولی و دختر هر دو واقع شود اما در
ثیبه و بکر اگر پدر و جد پدری او که ولی میباشند مرده باشند رضای او تنها بدون اشکال کافی
است س اجراء عقد دائمی بچند صورت میباشد ج در آن هشت صورت میباشد
چنانچه خالی از این نیست که وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید
یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی یا صورتیستکه رضا و اذن ولی مراعات
باید بشود ولو من باب الاحتیاط مثل آنکه زن بکر باشد و ولی هم داشته باشد یا غیر این صورت
است مثل آنکه ثیبه باشد یا ولی نداشته باشد و اینها در صورتیستکه ناکح و منکوحه هر دو
بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت نهم خواهد بود که رضا رضای ولی خواهد
بود و رضای زن و شوهر اعتباری نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد
بالغ باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدیرین یا ولی طفل نابالغ صیغه میگوید یا با
وکیل بالغ پس مجموع سیزده صورت میشود اول آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه میگویند و
زن بکر باشد و ولی حاضر داشته باشد در این صورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل
میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری و این صورت بچند قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی
و احوط رعایت جمیع است اول آنکه وکیل زن میگوید أَنْکَحْتُ مُوَکِّلَکَ مُوَکِّلَتِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
و اگر اسم ناکح را بعد از مُوَکِّلَکَ و اسم منکوحه را بعد از مُوَکِّلَتِی و مقدار مهر را بجای عَلَی الْمَهْرِ
الْمَعْلُومِ ذکر نماید اولی خواهد بود پس وکیل مرد بلافاصله بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِی عَلَی

المهر المعلوم دوّم آنکه وکیل زن بگوید زوّجت موکلك موکلتی علی المهر المعلوم وکیل
مرد بلا فاصله بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم سیّم آنکه وکیل زن بگوید زوّجت
موکلك بموکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم چهارم
وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد نماید پس وکیل زن مثلاً بگوید زوّجت
محمداً زینب علی المهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم پنجم در صورت
اسم ناکح و منکوحه و ذکر ولیّ منکوحه وکیل زن بگوید انکحت نفس موکلتی زینب وکالةً
عنها و عن ابیها او عن جدّها عن موکلك محمد علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت النکاح لموکلی علی
المهر المعلوم ششم وکیل زن بگوید زوّجت بنت موکلی من موکلك علی المهر المعلوم وکیل مرد
بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم هفتم وکیل زن بگوید انکحت زینب من موکلك علی المهر المعلوم
وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم صورت دوّم در بیان آنکه زن و مرد خود صیغه جاری نمایند
و زن ولی داشته باشد و بکر نیز باشد پس زن بگوید زوّجتك نفسی علی المهر المعلوم پس مرد
بگوید قبلت التزویج لنفسی علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحتك نفسی علی المهر المعلوم پس
مرد بگوید قبلت لنفسی هکذا یا اینکه زن بگوید زوّجتك نفسی باذن ابی او باذن جدّی علی
المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحت نفسی من
نفسك علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت هکذا و اگر پدر صیغه را با ناکح جاری نماید از جانب
دختر باید وکیل شود پس میگوید بناکح زوّجتك بنتی علی المهر المعلوم یا میگوید زوّجتك بنتی
زینب وکالةً عنها علی المهر المعلوم پس ناکح میگوید قبلت لنفسی هکذا یا اینکه پدر منکوحه
میگوید انکحتك بنتی ولایةً علیها علی المهر المعلوم پس ناکح بگوید قبلت لنفسی هکذا یا پدر بگوید
زوّجت بنتی زینب منك وکالةً عنها و ولایةً علیها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا
یا اینکه پدر بگوید زوّجتك بنتی زینب علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا صورت
سیّم آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه جاری نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد بنحوی
که در صورت اوّل گفتیم صیغه‌ها را باید خواند و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت و اگر
وکیل زن بگوید بوکیل مرد انکحت و زوّجت نفس موکلتی زینب من موکلك محمد علی المهر

المعلوم پس وکیل مرد بگوید قبلت النکاح والتزویج لموکلی علی المهر المعلوم کفایت میکند صورت
چهارم آنکه زن با مرد صیغه را جاری نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد در اینصورت
صیغه‌ها بنحویست که در قسم دوم مذکور شد الّا بصیغهٔ سیم که تلفظ بآن نباید کرد و امّا صورت پنجم
ششم و هفتم و هشتم که مرکب است از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را
از قسم دیگر و ذکر هر یك بتفصیل موجب تطویل است صورت نهم آنکه هر دو صغیر باشند و بولایت عقد
کنند پس ولی دختر میگوید زوّجت ابنك بنتی علی المهر المعلوم ولی پسر بلا فاصله میگوید قبلت
التزویج لابنی علی المهر المعلوم یا ولی دختر میگوید زوّجت ابنك بنتی ولایةً علیها علی المهر المعلوم
ولی پسر بگوید قبلت التزویج لابنی ولایةً علیه علی الصداق المعلوم یا اینکه بجای زوّجت انکحت
بگوید و احوط ترك جمع بین این دو لفظ است در صیغهٔ واحده و هو انکحت و زوّجت بنتی زینب
من ابنك محمد علی المهر المعلوم و باقی صورتها از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و باید کسی که
مرتکب وکالت میشود از طرفین عارف بعربیت بوده باشد بنحوی که اعراب و مخارج حروف را
صحیح ادا نماید الفاظ را غلط ادا نکند و همچنین مراعات وقف و وصل را نیز بر وجه صحیح باید
نماید علی الاحوط و الاولی و امّا متعه پس در آن تعیین مدت و مبلغ شرط است پس وکیل
زن میگوید متّعت نفس موکلتی من موکلك من الآن الی طلوع الشمس بدرهم پس وکیل
مرد بگوید قبلت لموکلی هکذا یا اینکه وکیل زن بعد از تعیین مدت و مبلغ بگوید متّعت نفس
موکلتی من موکلك فی المدّة المعلومة بالمبلغ المعلوم پس وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی هکذا
و اگر مرد و زن هر دو خود صیغه را خواسته باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن
گوید متّعتك نفسی فی المدّة المعلومة بالمبلغ المعلوم و مرد گوید قبلت لنفسی هکذا و جایز است
بجای متّعت لفظ انکحت و یا زوّجت بگوید لکن با قید مدت مثل اینکه زن بگوید انکحتك
نفسی من هذا الزمان الی شهر یا ربع شاهیات یا اینکه بگوید زوّجتك نفسی فی المدّة المعلومة
بالمبلغ المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحتك و زوّجتك نفسی فی المدّة المعلومة بالمبلغ المعلوم
پس مرد در هر یك از این صیغه‌ها بگوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا و اکتفا بیکی از این صیغه‌ها
میتوان نمود و اگر همه را بخواند که جمع شود بهتر است اگرچه لازم نیست س جاری ساختن

ایجاب و قبول را در صیغهٔ دوام و متعه کافیست یا نه ج بلی کافیست لکن احوط اینستکه یک
نفر ایجاب و قبول را در صیغهٔ دوام و متعه جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند با تمکّن و اگر دو
نفر ممکن نباشد خواندن یکنفر ضرری ندارد اگرچه زوج بتنهائی بخواهد وکالتاً از زوجه و
اصالتاً از جانب خود عقد را واقع نماید باین نحو متّعت نفس موکّلتی لنفسی فی المدّة المعلومة
بالمبلغ المعلوم بعد بلافاصله بگوید قبلت لنفسی هکذا و امّا تحلیل احوط اینستکه در صیغه
تعیین اجل نیز نمایند اگرچه عدم اشتراط خالی از قوّت نیست چنانچه اقوی عدم اشتراط تقیید
بمهر است اگرچه آن نیز احوط است و صیغهٔ تحلیل بر دو قسم است یکی آنکه اکتفا بآن وفاقی است
و قسم دویم خلافیست امّا وفاقی پس آن منحصر است در دو صیغه یکی آنکه مولای جاریه بگوید
بعد از تعیین اجل بنابر احوط اَحْلَلْتُ لَکَ وَطْیَ جارِیَتِی الْمَعْهُودَةِ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ پس آن
شخص قابل بلافاصله بگوید قَبِلْتُ التَّحْلِیلَ هٰکَذا و نیز اکتفا بلفظ قَبِلْتُ بتنهائی میتوان نمود
چنانچه در دوام و انقطاع گذشت و اگر وکیل ایجاب نماید پس بجای جاریتی جاریة موکّلی بگوید
و اگر قابل هم وکیل قرار دهد در قبول پس وکیل در ایجاب بجای لَکَ لِمُوَکِّلِکَ بگوید و
صیغهٔ دویم که اکتفاء بآن نیز وفاقیست اینستکه موجب یعنی مولی بگوید بآن قابل جَعَلْتُکَ فی
حِلٍّ مِنْ وَطْیِ جارِیَتِی الْمَعْلُومَةِ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ پس قابل بگوید بلافاصله قَبِلْتُ لِنَفْسِی هٰکَذا
و صورت وکالت نیز از ما سبق ظاهر و واضح میشود و اگر خواسته باشد که تحلیل نماید همان مقدّمات
وطی را نه وطی را مثل نظر و لمس و تقبیل و امثال آن پس بگوید احللت لک النظر الی بدن جاریتی
المعلومة او لمسها او تقبیلها مثلاً پس قابل بگوید قبلت قسم ثانی از صیغهٔ تحلیل که در اکتفاء
بآن خلافست لفظ ابحت و اذنت و سوّغت و جوّزت و ملّکت و وهبت و امثال این الفاظ
میباشد پس در اکتفاء بهریک از اینها که بجای احللت گفته شود اشکال و خلافست احوط
اینستکه اقتصار نماید بهمان دو صیغه از قسم اوّل و اگر جاریه مشترکه باشد میان دو نفر و
خواسته باشند تحلیل نمایند بغیر پس هر دو وکیل نمایند کسیرا که اجراء صیغه نماید از
جانب هر دو باین نحو که عن مُوَکِّلَیَّ اَحْلَلْتُ لَکَ وَطْیَ جارِیَتِهِمَا الْمَعْلُومَةِ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ و
قابل قبول نماید بنحویکه گذشت و اگر از این دو شریک هر یک خود خواسته باشند صیغه را

جاری سازند نیز جایز است لیکن در این صورت هریک باید بگوید احللت لک وطیها
پس اگر هریک بگوید احللت لک وطی حصّتی صحیح و کافی نخواهد بود و معتبر است و قبول باحد
دو شریک که از برای هر تحلیلی یکقبول لازمست و اگر تحلیل نماید مولی وطی جاریه اش را
مقدّمات وطی نیز حلال است و مباح میشود بخلاف عکس که تحلیل در مقدّمات مستلزم تحلیل
در وطی المقدّمه نخواهد بود س جایز است که عتق کنیزش را صداق آن کنیز قرار دهند
ج بلی جایز است هرگاه خواسته باشد او را تزویج نماید ~~پس آزادش میکند و بعد تزویج~~ نماید
پس آزاد میکند او را و تزویج مینماید و عتقش را مهرش قرار میدهد و فرق نیست میان تقدیم
عتق و تزویج و صیغهٔ آن اینستکه مولی بگوید اعتقتک و تزوّجتک و جعلت عتقک مهرک و در
اشتراط قبول جاریه در اینصورت اشکال و خلافست لیکن احوط اشتراطست و امّا صیغهٔ
فسخ در نکاح بسبب عیب یا عتق یا نحو آن پس فاسخ میگوید فسخت النکاح الذی بینی و بین المرئة
المعلومة اگر فاسخ مرد باشد و اگر زن باشد پس بجای المرئة المعلومة الرّجل المعلوم بگوید و اگر ترجمهٔ
کلام مزبور را در مقام انشاء فسخ بالفاظ دالّه بر آن نماید مجزی و کافیست و اگر کنیز خود شرا
بنکاح عبدش در آورده باشد تفریق و فسخ نماید پس بگوید فسخت عقد کما یا امر کند هر
یک از هم بکری کناره بجویند و دوری کنند و لکن اگر وطی واقع شده باشد مولی نزدیکی
نکند با کنیز مگر بعد از دیدن یک حیض و بدانکه عقد نکاح بجمیع اقسامش قابل شروط شایع
است که منافی مقتضای عقد نباشد پس هرچه از این قبیل شرط که در متن عقد واقع شود وفا
بآن واجب و لازمست س کیفیّت احکام و شرایط طلاق را بیان فرمائید ج بدانکه
طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عدّی امّا طلاق باین پس آن
عبارتست از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون عقد یا بجهة
عدم عدّه بالمرّه چون طلاق یائسه و زوجهٔ غیر مدخوله بها و صغیره و یا بجهة عدم امکان
رجوع در عدّه ابتداء اگرچه فی الجمله ممکن الرجوع باشد چون طلاق مختلعه و مباراة ما
دام که زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابتداءً مادامیکه زوجهٔ
مختلعه یا مباراة رجوع ننموده ببذل و همچنین است زنیکه سه طلاق داده شود که بعد از

۲ اکنون خواسته باشد ۴

طلاق اوّل وثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج پس طلاق سیّم در حرّه حرام میشود که نمی
تواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلّل اگر خواهد اورا بگیرد بعقد جدید واما طلاق رجعی
پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است بان طلاق رجوع زوج بزوجهٔ مطلقه در اثناء عدّه و
میتواند هم که رجوع نکند واما طلاق عدّی عبارتست از هر سه طلاق که بعد از اوّل وثانی ان
رجوع ومواقعه هردو اتفاق بیفتد پس در طلاق سیّم حرام میشود بر زوج در بارهٔ حرّه وحرام
میشود بر زوج در بارهٔ جاریه در هر طلاق ثانی ولکن حرمت تا بیست تا وقتیکه محلّل واقع شود
باینکه غیر از زوج شخص دیگر بکه بالغ باشد اورا بعقد دوام اختیار کند و وطی قبلاً نیز محقق
شود پس در اینصورت این زوج ثانی هرگاه اورا طلاق دهد یا بمیرد جایز میشود که زوج اوّل
اورا بعد از انقضاء عدّه اش اگر صاحب عدّه باشد اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع واین طلاق
عدّی باین نحو که تفسیر شد اگر برسد بنحو مزبور بطلاق نهم پس در مرتبهٔ نهم حرام مؤبّد خواهد
شد اگر حرّه باشد امّا ان سه طلاقیکه رجوع واقع شود بعد از طلاق اوّل وثانی ان بدون
وطی یا اینکه بعقد جدید اورا اختیار نماید بعد از طلاق اوّل وثانی اگر بعد از هر طلاق عدّه
اش منقضی شده باشد اگرچه در اینصورت وطی نیز بعمل اورده باشد پس این قسم نیز اگرچه بطلاق
سیّم حرمت متحقق میشود که محتاج بمحلّل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل نمیشود
اگر برسد بطلاق نهم بلکه بهمین نحو یعنی یا رجوع بدون وطی در اثناء عدّه یا با عقد بعد از طلاق
اوّل وثانی در صورت عدم عدّه هرقدر زیاد شود اگرچه بصد طلاق برسد بشرط حصول محلّل
مزبور بعد از طلاق سیّم حرام مؤبّد نمیشود ان ضعیفه بر زوج مطلّق پس از انچه ذکر شد ظاهر شد
فرق میان طلاق عدّی وغیر ان زیرا که در طلاق عدی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبهٔ
نهم حاصل میشود بخلاف غیر عدّی ودر عدّی بعد از طلاق اوّل وثانی در هر سه طلاق رجوع
با مواقعه معتبر است بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بتنهائی در ایام عدّه یا عقد مجرد
با عدم عدّه کافی نیست اگرچه وطی حاصل نشود وبدانکه شرطست در مطلّق بلوغ وعقل واختیار
وقصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی ومجنون وسکران ومجبور بر طلاق وشرطست در مطلّقه
زوجیّت بعقد دوام وشرطست در صحّت طلاق که عدلین استماع صیغهٔ طلاق نمایند واینکه

ضعیفه در طهر غیر مواقعه باشد واینکه ان ضعیفه حایض ونفساء نباشد در حین طلاق بشرط حضور
شوهر ولی اگر در سفر باشد ونخواهد طلاق بگوید وممکن نباشد اورا که استعلام از حال ضعیفه
نماید یا اینکه ضعیفه حامل باشد صحیح است طلاق در حین حیض وخلو از حیض ونفاس در این فرض
معتبر نیست ونیز شرطست تلفّظ بصیغهٔ طلاق بلفظ عربی مگر در اخرس که ایماء واشارهٔ مفهمه در طلاق
ان کافیست وباید معلّق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع وعدم وقوع ان مثل قدوم مسافر
ونحو ان وهمچنین معلّق نباشد بر صفت مقطوعة الحصول مثل طلوع شمس وغروب ان وبدانکه طلاق
بر دو قسم است یکی طلاق بدون عوض ودیگری طلاق با عوض واین بر دو قسم است اوّل انکه کراهت
صریحه از طرف زوجه باشد فقط دویّم کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج وهم
از طرف زوجه اوّل از قسم دویّم طلاق با عوض که کراهت صریحه از طرف زوجه فقط موجود باشد
طلاق خلع است که کراهت زوجه فقط دران معتبر وشرطست ومعتبر نیست که انرا بصیغهٔ خلع جاری
سازند بلکه بصیغهٔ طلاق نیز واقع میشود با حصول شرائط وقسم دویّم مباراتست که کراهت
طرفین شرطست دران ولازم نیست بصیغهٔ مبارات انرا واقع بسازند بلکه بصیغهٔ طلاق نیز
واقع میشود علی الأقوی امّا کیفیّت صیغهٔ هریک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته
باشد که خود صیغهٔ طلاق جاری نماید بگوید زوجتی طالق هی طالق طلقة هی طالق مرّة واگر وکیل
زوج بگوید پس بجای زوجتی زوجة موکّلی بگوید ولابد است دران از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد
واگر خواسته باشد رجوع نماید برجوع لفظی که بهمین اکتفا نماید میگوید رجعتك وراجعتك و
ارجعتك وامثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل وطی وتقبیل ولمس از روی
شهوت بشرطیکه با قصد باشد نه مثل نائم وساهی وامّا در طلاق خلع پس گذشت که لابدّ است از
کراهت زوجه وکیفیّت ان این نحو است که زوجه چیزی بدهد بشرطیکه ان چیز معیّن ومعلوم بوده
باشد ومالیت داشته باشد چنانچه در هر فدیه معتبر است یا انکه ابراء نماید اورا از مهریه که بر ذمّهٔ
او دارد از برای اینکه خلع کند وطلاق بدهد اورا شوهرش پس وکیل زن میگوید بوکیل مرد عن موکّلتی
بذلت لموکّلك المبلغ المعلوم لیخلعها علیه ویطلّقها پس وکیل زوج بلافاصله گوید خلعت زوجة
موکّلی علی المبذول فهی طالق طلقة وهی طالق مرّة ویا اینکه مرد یا وکیل مرد گوید فهی مختلعة علی ما

بذلت فهی طالق طلقة وهی طالق مرة واگر زوج خود خواسته باشد صیغهٔ اول را جاری نماید
بدون اخذ وکیل پس در موضع خلعت زوجهٔ موکّلی بگوید خلعت زوجتی یا بگوید خلعتها چنانچه
وکیل نیز میتواند خلعتها بگوید و وکیل زن نیز در صورت عدم وکیل زوج بجای لموکّلک بگوید
لک و بجای لیخلعها که بصیغهٔ غیبت است لتخلعها بصیغهٔ خطاب باید بگوید و اگر الفدیه ابراء
مهریه باشد پس در سؤال بجای بذلت لموکّلک المبلغ المعلوم بگوید وکیل زوجه ابرئت ذمّة
موکّلک عن مهرها المسمّی فی العقد و در جواب بجای علی ما بذلت بگوید علی ما ابرئت چنانکه جایز
است بجای ما بذلت علی المبذول و بجای ما ابرئت جایز است بگوید علی الابراء و بهر تقدیر فوریت
جواب شرطست و اگر عوض خلع ابراء مهریه و بذل شیء دیگر هر دو باشند پس باید در سؤال
و جواب هر دو را جمع نماید باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید عن موکّلتی بذلت لموکّلک
المبلغ المعلوم و ابرئت ذمّته عن مهرها المسمّی فی العقد لیخلعها علیهما و یطلقها بهما پس بلافاصله
وکیل مرد گوید فهی حینئذ مختلعة علی المبذول والابراء فهی طالق طلقة فهی طالق مرة و در اشتراط
ذکر لفظ طلاق بعد از خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاقا ننمود خلافست احوط اشتراطست
بنحویکه در صیغ مزبوره رعایت شده چنانچه در مبارات بلا اشکال واجب و لازمست ذکر طلاق
بعد از لفظ مبارات و امّا صیغهٔ مبارات مثل صیغهٔ خلع است در جمیع آنچه ذکر شد مگر اینکه در
اینجا وکیل زن لیبارئها باید بگوید در موضع لیخلعها و وکیل شوهر یا خود شوهر مبارئة بگوید در
موضع مختلعة و جمیع آنچه اعتبار و شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرطست علاوه بر
این چند چیز در مبارات اعتبار شده که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهة فرق حاصل میشود میان
خلع و مبارات اوّل از چند چیزیکه اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده کراهت از
طرفین است چنانچه گذشت دوّم آنکه فدیه باید بقدر مهر یا کمتر باشد نه زیادتر بخلاف خلع که این
شرط در آن معتبر نیست سیّم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاقست بعد از لفظ مبارات دون خلع
که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلافست اگرچه احوط رعایتست چنانچه گذشت چهارم جواز
ذکر ابانه نیز است در موضع مبارات دون خلع اگرچه در غایت احتیاط طریق سداد و نجاتست و
الله العالم بحقایق الاحکام **س** کیفیت ظهار و صیغهٔ آنرا بیان فرمائید **ج** ظهار عبارت

ازانکه زوج بزوجه اش در حضور عدلین بعد از تحقق شروطیکه ذکر میشود بگوید انتِ علیّ
کظهر امّی یا بگوید زوجتی علیّ کظهر امّی او اختی او بنتی مثلا و هر گاه در موضع انت علیّ بگوید انت
منّی یا بگوید انت عندی یا بگوید انت معی نیز کافیست و همچنین است اقتصار بگفتن انت کظهر امّی
بخلاف اینکه هر گاه بگوید انت علیّ کامّی زیرا که این کافی نیست و شرطست که بلفظ ظهر واقع شود
پس غیر آن لفظ اعتبار ندارد و بدانکه معتبر است در ظهار شروطیکه اعتبار شده است در طلاق
مثل اشتراط حضور عدلین با استماع ایشان و بودن ضعیفه خالی از حیض و نفاس با حضور
زوج یا غیبت زوج در صورتیکه معرفت بحال زوجه داشته باشد و عدم حمل و بودن در طهر
غیر مواقعه و اینکه شخص مظاهر کامل باشد ببلوغ و عقل و قصد و اختیار و نیز باید دانسته شود
که بعد از اجراء صیغهٔ ظهار حرامست بر مظاهر وطی مظاهره قبل از کفاره دادن و کفارهٔ آن
عتق رقبه است با امکان والّا صیام شهرین متتابعین است و اگر قادر بر آن نیز نباشد باید اطعام
شصت مسکین نماید پس ترتیب مزبور معتبر است و اگر عاجز از کفارهٔ مزبوره باشد اجزاء باستغفار
خالی از اشکال نیست بلکه احتیاط ترک نشود پس مجامعت نماید تا وقتیکه کفاره بدهد بعد از
تمکّن از آن و اگر قبل از تکفیر وطی کند دو کفاره لازمست یکی بجهة ظهار و دیگری بجهة وطی قبل از
تکفیر بلکه احوط لزوم کفاره است بمجرد عزم بر وطی اگرچه وطی واقع نشود لکن اقوی اینستکه لازم
نمی باید و وجوب کفاره مکرر بوطی و اگر نسیانا وطی واقع شود چیزی بر ناسی نخواهد بود و امّا
جاهل بحکم مسئله پس اقوی اینستکه معذور نباشد و اگر وطی قبل از تکفیر مکرّر واقع شود کفارهٔ
وطی نیز بتکرار آن مکرر میشود پس اگر دو وطی حاصل شود سه کفاره لازمست دو کفاره بجهة دو
وطی و یکی بجهة ظهار و اگر سه دفعه وطی بعمل آورد چهار کفاره لازم میشود که سه کفاره جهة وطی و
یکی بجهة ظهار و هکذا و فرقی نیست در حکم مزبور ما بین آنکه کفاره وطی را بعد از هر وطی بدهد
بعد وطی دیگر بعمل آورد یا نه پس ما دامیکه کفارهٔ ظهار را نداده بوطی متعدد میشود کفاره و امّا
کفارهٔ ظهار متکرّر نمیشود بتکرر وطی بلی بتکرر صیغهٔ ظهار مکرّر میشود علی الاقوی با عدم قصد
تأکید و علی الاحوط با آن و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق بدهد آن ضعیفهٔ مظاهره را خواه
بطلاق رجعی باشد یا بطلاق بائن و عدّه اش نیز منقضی شود پس حلال میشود ضعیفه برای او

بدون کفاره یعنی میتواند که او را بعقد خود در آورد بدون کفاره بلی اگر در زمان عده رجوع نماید پس کفاره نیز عود مینماید باین معنی که حرام است وطی او ما دامیکه کفاره نداده است مثل صورت قبل از طلاق س عقد نکاح فضولی صحیح است یا نه ج صحیح است س ولایت طفل مجنون متصل ببلوغ که با پدر و جد است هرگاه پدر یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن اختیار فسخ دارند یا نه ج اختیار فسخ ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفسده در آن کرده اند س در اختیار داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد ج اشکالست س هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت نماید اشخاصیکه باو حرام میشوند چه کسانند ج پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند و باین حرام مؤبد میشوند س هرگاه زنی را عقد نماید پیش از مقاربت او دختر آن زن یا خواهر آن زن بر شوهر او محرمست یا نه ج محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود لکن خواهر زن محرم نمیشود ابدا س هرگاه زنی را عقد کرد و مقاربت نکرده میتواند خواهر این زن را یا دختران زن را عقد کند یا نه ج تا زن در حبالهٔ اوست نمیتواند عقد کند بلا اشکال س دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن زن میتوان بعقد در آورد یا نه ج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است س کسیکه زنا بعمهٔ خود یا خالهٔ خود کند دختر ایشان بآن حرام میشود یا نه ج بلی حرام مؤبد میشود س کسیکه دو کنیز داشته باشد که هر دو خواهر باشند وطی ایشان جمعا جایز است یا نه ج جایز نیست س در عقد دائم زیاده از چهار زن آزاد داشتن جایز است یا نه ج جایز نیست بخلاف انقطاع که هرچه باشد ضرر ندارد و همچنین جمع کردن ملک یمین هرچه باشد ضرر ندارد س هرگاه کنیز را بی اذن و اجازهٔ زن حره عقد کنی جایز است یا نه ج جایز نیست بلکه عقد آن باطل است س هرگاه حره را بر سر امه بیاورند و علم باین مطلب نداشته باشد اختیار فسخ دارد یا نه ج اختیار فسخ عقد خودش را دارد س زن شوهردار را و زنی که بداند در عده است عقد کند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود اما اگر نداند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام مؤبد است و اگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و احتیاج بطلاق دادن آن زن هم نیست س اگر کسی زنی را که محرم

باشد عقد کند او را چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشد همین عقد باطلست س اگر شخص زن خود را پیش از نه سالگی افضا کند حکمش چیست ج وطی او حرام مؤبد میشود و اما از حبالهٔ او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد س هرگاه کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر و دختران پسر بر واطی حرام مؤبد میشود یا نه ج حرام مؤبد میشود س هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات او را ندارد و ضعیفه میگوید شوهرم وفات کرده اما متهمه باشد آیا مرد میتواند آن ضعیفه را بعقد خود در آورد یا نه ج نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه اگر متهمه هم نباشد مگر در صورتیکه از برای مرد و یقین بموت حاصل شود س از برای مردیکه اراده دارد نکاح کند زنی را که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر موی و محاسن او جایز است یا نه ج بلی جایز است اگر بقصد لذت نباشد س نظر کردن بر محارم خود غیر عورتشان چه صورت دارد ج جایز است س نظر کردن بر وجه و کفین اجنبیه بدون لذت و ریبه حرامست یا نه ج حرام نیست در مقام حاجت و در غیر آن احتیاط شدید بترک آنست س نکاح کردن برای کسی که بترک آن بحرام بیفتد واجبست یا نه ج بلی واجبست س استمناء یعنی طلب منی کردن حرامست یا نه ج حرامست اگرچه خوف از زنا داشته باشد که اگر استمناء نکند بحرام بیفتد س هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیر در آورد در حالتیکه ثیبه باشد شوهر اختیار فسخ دارد یا نه ج اگر در ضمن عقد شرط بکارت را کرده باشد اختیار فسخ دارد و الا فلا س هرگاه احتیاطا در صیغهٔ نکاح اول صیغهٔ فارسی را بخواند و بعد تلفظ بعربی نماید جایز است یا نه ج بلی جایز است س هرگاه ضعیفه خود را بعقد غیر در آورد مشروط باینکه او را مثلا از نجف بیرون نبرد این شرط جایز است یا نه ج بلی جایز است و باید زوج بشرط خود وفا کند س هرگاه کسی بدیگری نوشت که فلان زن معینه را بعقد من در آور چه صورت دارد ج جایز است س هرگاه زوج یا زوجه یکی یا هر دو راضی نباشند یا جبرا اذن دهند در عقد چه صورت دارد ج صحیح نیست مگر آنکه بعد راضی شود و اجازه کند و لکن احتیاط در اعادهٔ صیغه است س اگر کسی بگوید فلانه کنیز معین را یکشبانه روز بتو حلال کردم

کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند لکن احوط عدم اکتفاء بفارسی است در تحلیل پس
باید بگوید احللت لک وطیها و در جواب بگوید قبلت س در عقد فضولی هرگاه وکیل زن
بگوید زوجتها منه علی الصداق المعلوم و در جواب مرد بگوید قبلت له کفایت میکند یا نه ج
بلی کفایت میکند و همچنین اگر باین صیغه بگوید انکحتها و زوجتها ایاه علی الصداق المعلوم و در
جواب بگوید قبلت له کافیست س بلعان و قذف زوجه بر زوج حرام میشود یا نه ج
بلی حرام مؤبد میشود با شروط مقرره س لعان و قذف چیست ج لعان عبارتست
از مباهله میان زوج و زوجه اتفاق میافتد که نسبت زنا بزوجه خود میدهد بی شهادت بینه
و زوجه انکار دارد بعد در پیش حاکم شرع بخواهند ازاله حد نمایند چهار مرتبه بتلقین حاکم
در صورت قذف زوج بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیت زوجتی به من الزنا و
در مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین پس در این صورت حکم قذف که حد است
از زوج زائل میشود و از زوجه مستحق حد شرعی میشود مگر اینکه زوجه نیز ازاله حد از خود
نماید بگفتن چهار مرتبه بتلقین حاکم شرع یا منصوبا و اشهد بالله انه من الکاذبین فیما رمانی
به و در مرتبه پنجم بگوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین و اگر قذف با نفی ولد هر دو جمع
شود پس زوج باید اضافه نماید در آخر صیغه شهادت در هر یک از این چهار مرتبه لفظ و ان هذا
الولد من زنا و لیس منی را و هرگاه نفی ولد کند بدون قذف پس باید اکتفا کند زوج بگفتن
چهار مرتبه اشهد بالله انی لمن الصادقین فی نفی الولد و در مرتبه پنجم بگوید ان لعنة الله علی ان
کنت من الکاذبین س جایز است از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداء یا نه
ج جایز نیست و همچنین جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید س از برای مؤمنه
جایز است که بعقد مخالف در آید یا نه ج بعید نیست جواز آن و لکن احتیاط ترک نشود
س اگر کسی زنی را بمبلغ معینی منقطعه کرد و شرط نمود که نفقه و کسوه او را بدهد بعد از
دخول مدتش را بخشید حکمش چیست ج باید تمام مهر را بدهد و لکن در نفقه و کسوه
اشکالست س هرگاه زنی را منقطعه کرد و پیش از دخول مدتش را بخشید مهرش باو
میرسد یا نه ج بلی نصف مهرش را باید بدهد س زن منقطعه ارث میبرد یا نه ج

ارث نمیبرد و حق مضاجعه و خرج زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل
باو نمیرسد س زنیکه منقطعه است هرگاه مقاربت نشده مدتش را بخشد یا اینکه مدتش
بسر رود باید عده نگاهدارد یا نه ج عده ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عده وفات
باید بگیرد س منقطعه را در حیض میتوان مدتش را بخشید یا نه ج بلی میتواند ببخشد بخلاف
عقد دائمی که در حیض طلاق او صحیح نیست س عده منقطعه چه قدر است ج اگر حیض
ببیند باید دو حیض بگذرد و اگر نبیند چهل و پنج روز بگذرد کافیست و اگر حمل داشته باشد
بعید نیست بعد از وضع حملش عده اش تمام شود لکن خالی از اشکال نیست احوط مراعات
ابعد الاجلین است از وضع حمل و گذشتن چهل و پنج روز و اگر حامله باشد و شوهرش بمیرد عده
اش ابعد الاجلین است س زنیکه بسبب ظهار حرام میشود اگر خواهد مرخص بشود زوج
او را باید طلاق بدهد یا نه ج بلی باید طلاق بدهد س هرگاه زنی یا مردی محرم یا
غیر محرم حتی مادر و فرزند که خواسته باشند اماله یا نظر بعورت یکدیگر کنند حکمش چیست
ج کیسه یا چیز دیگر در دست کنند که دست ایشان بر عورتیکه حرامست لمس آن نرسد و هم
چنین نظر کردن نیز حرامست لکن در حال اختیار نه اضطرار س نظر کردن غلام بر بدن
بی بی خود یا لمس نمودن بدن او چه صورت دارد ج جایز نیست و هیچ قسم محرم نمیشود
مگر اینکه دخترش را بعقد او در آورد و لو یکساعت از وقت تحقق محرمیت واقع میشود اگر دختر
کبیره باشد یا انکه ولی دختر اجراء عقد کند یا باذن و اجازه او عقد واقع شود س هرگاه زن
غیر سیده که بپنجاه سال تمام یا سیده که بشصت سال تمام ندارند در عده باشند و عالما ایشان را
عقد کنند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود و اگر ندانسته و بعد از مقاربت معلوم
شود نیز حرام ابدی میشوند س هرگاه با زن شوهردار نعوذ بالله کسی زنا کند یا اینکه در
عده باشد بر این شخص حرام میشود یا نه ج بلی حرام ابدی میشود ولی در ثانی شرطست که
عده رجعیه باشد س زنیکه در عده رجعیه بمیرد شوهرش ارث میبرد یا نه ج بلی از او
ارث میبرد و همچنین بعکس س زن بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند یا نه ج نمیتواند
حتی بر کردن جایز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست بپوشد بدن خود را لکن

از منکر کند از نکاه کردن و اعانت بر معصیت هم نماید س نگاه کردن ببدن ممیزه پیش از
تکلیف چه صورت دارد ج احتیاطا نظر نکند و همچنین زنها مو و بدن خود را از پسر ممیز غیر
بالغ بپوشند س زنهائیکه مو و بدنشانرا از نامحرم نمیپوشند مثل ایلات و بادیه نشینان
چه اعراب و چه غیر اعراب چه صورت دارد ج باید مردان چشمانرا از ایشان بپوشند س
زن زانیه عده دارد یا نه ج ندارد لکن احوط صبر کردنست تا معلوم شود که حمل دارد یا نه
س دختر زانیه یا مادر زانیه را زانی بگیرد جایز است یا نه ج جایز نیست لکن اگر خود
زانیه را بگیرد ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرمت ابدیه نشود س هرگاه زوج مهری
معین کرد از برای زوجه و قصد دادن آنرا ندارد عقدش صحیح است یا نه ج بلی عقدش
صحیح است س هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه است یا نه
ج بلی ناشزه است و مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد س مدت منقطعه را شخص
بخشید یا سر آمد در عده جایز است که او را بعقد خود در آورد یا نه ج جایز است س زنی
که مانع شود شوهر را از مقاربت حکمش چیست ج نفقه و کسوه و سکنی ندارد اما میتواند
مهر را بگیرد س هرگاه زن صیغه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه
ج بلی صحیح است و تمتع دیگر غیر از مقاربت با او جایز است س هرگاه مرد خدمتی بدون
رضای زن خود بفرماید معصیت دارد یا نه ج جایز نیست اما زن اگر اقدام بآن نمودی بدون عذر ح
تواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بوده باشد س بر زوج نفقه
و کسوه و سکنای زن دائمی واجبست یا نه ج بلی واجبست مگر آنکه ناشزه باشد و هرگاه
نفقه یا کسوه یا سکنی را نداده دین است بر ذمه اش س هرگاه زنی در سنی هست که ممکن است
حایض شود یعنی در سن من تحیض بوده لکن حیض نمی بیند و شوهرش میخواهد که او را طلاق
بدهد حکمش چیست ج اگر مقاربت شده سه ماه شوهرش با او مقاربت نکند و بعد طلاق
دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده بدارد س هرگاه زنی بعد از طلاق یکساعت گذشت
وضع حملش شده عده اش گذشته یا نه ج بلی بمحض وضع حملش عده اش گذشته س صغیره
و یائسه و غیر مدخوله عدهٔ طلاق دارد یا نه ج عدهٔ طلاق ندارد اما عدهٔ وفات را دارد

اگرچه منقطعه باشد س هرگاه مردی در سفر وفات کند اول عدهٔ زوجه اش از چه وقتست
ج از وقت خبر رسیدن بضعیفه است اگرچه بعد از ده سال باشد س کیفیت تحریم و محرمیت
رضاع و سبب آنرا بیان فرمائید ج اگر زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی و اولاد اولاد نسبی
آن زن چه رضاعی باشند و چه نسبی هرچه پائین و پدر و مادر او هرچه بالا روند تمام باین
طفل حرامند و اما اولاد رضاعی زن که اولاد رضاعی فحل نیستند بلکه از شیر شوهر دیگر
شیر داده بر طفل حرام نیستند اما شوهر ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش آنچه برای
ضعیفه شمرده شد علاوه بر آن اولاد رضاعی آنهم هرچه پائین روند و عمو و عمهٔ مرد و خالو
خالوی او هرچه بالا روند رضاعی و نسبی بر آن طفل حرامند س اولاد نسبی این ضعیفه
و اولاد نسبی و رضاعی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل شیرخوار حرام است
یا نه ج بلی حرامست زیرا که در حکم اولاد او میباشند س اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل
محرمند یا نه ج محرم نیستند لکن احوط ترک نمودن نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیر
خوار بر اولاد آن زن و آن مرد محرم نیستند و اگر احتیاط کنند و بعقد یکدیگر در نیایند بهتر است
و همچنین خواهرهای طفل شیرخوار بشوهر ضعیفهٔ شیرده همین حکم را دارد س رضاع بچند شرط
حاصل میشود ج بهشت شرط واقع میشود اول آنکه شیر از زن حی باشد نه از میت و نه از
مرد و غیره دوم آنکه شیر از حمل یا تولد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام سیم آنکه از
پستان بخورد نه آنکه بحلقش بریزند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط آن
باشد مگر آنکه آن چیز مستهلک باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر باشد پس اگر زن شیرده طلاق
گرفته و زن دیگری شده موافق شرع حمل برداشت و شیرش متصل بود نزدیک وضع حملش که
شد ده دفعه مثلا طفلی را شیر داد که وضع حملش شد از این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم
شیر داد نشر حرمت نمیکند س اگر شیرش قطع شده بود بجهة حمل باز بهم رسید این شیر از شوهر
اولست یا از شوهر ثانی ج از شوهر ثانیست ششم آنکه طفل باید در بین دو سال باشد که
اگر یکدفعهٔ آخر مثلا بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت نمیکند اما ضعیفهٔ شیرده
هرچه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد و نشر حرمت میکند هفتم آنکه طفل مریض

نباشد و شیر باقی نکند اگر چنین باشد احتیاط کند بترک نکاح و نظر محرمانه هشتم آنکه طفل آن قدر
شیر زن را بخورد که از این شیر بعد نش گوشتی روئیده و استخوانش قوت گرفته یا یکشبانه روز متصل
شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعام در بین نخورد مگر قلیلی که غذا بان صدق ننماید یا پانزده مرتبه
متصل شیر بخورد و اگر زمان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد که یکمرتبه صدق بکند تمام
یکمرتبه است امّا باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس بهریک از این سه قسم با شرائط مذکوره نشر
حرمت میشود امّا در ده مرتبه چون بعضی قائل شده اند نشر حرمت را احتیاط کند **س** اگر یک زن
شیر کامل بچند طفل بدهد از شیر یک شوهر همه آن طفلها با او و با هم و با شوهر ش محرم میشوند
یا نه **ج** بلی تماماً با هم و با شوهرش محرم میشوند **س** هرگاه زنی شیر دهد پسری را و دختری را
از شیر یک شوهر خواهر و برادر این طفل با هم محرم میشوند یا نه **ج** محرم نمیشوند و بهتر
آنستکه احتیاط کنند در نکاح **س** مادر رضاعی زن و دختر رضاعی از زن مدخوله بر شخص
حرامند مثل نسبی یا نه **ج** بلی حرامند **س** هرگاه طفل صغیره را مادر شخص یا زن پدر
او چه بنده و چه آزاد یا جدّه یا زن پدر پدر و یا خواهر یا زن برادر او و یا اولاد خواهر او و یا اولاد
برادر او و یا اولاد ایشان شیر کامل دهند چه صورت دارد **ج** آن طفل صغیره بر آن شخص حرام
میشود ابداً و اگر در عقد آن شخص باشد باطل میشود عقد **س** اگر بهر مادر زن از شیر پدر زن
شیر دهد طفل شخصی را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن بر او حرام میشود یا نه
ج بلی این زن حرام ابدی میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب شیر را گرفته باشد
و هم چنین اولاد نسبی مرضعه را **س** آداب رضاع را بیان فرمائید **ج** آداب رضاع
سنّتست اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و مکروهست اختیار کردن دایه کم عقل و
احمق و غیر اثنی عشری یا بد صورت یا بد سیرت یا کج خلق یا آنکه خود او حرام زاده یا اولادش حرام
زاده باشند زیرا که شیر را تأثیر بادیست در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفلست و سزاوار است
که اجرت نگیرد و اولی اینستکه شوهر اجرت بدهد و اگر زیاد تر اجرت بگیرد میتواند که طفل را از
او گرفته و بدایه بدهد و سنّتست که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند شاید بکوقت ظاهر شود
که خواهر خود را گرفته و سنّتست که خویشان رضاعی را حرمت بدارند امّا ارث و حقهای

[۲] یا غیر آن یا زن پدر زن از شیر پدر زن ع

[۳] از دایه ع

نسبی را نمیبرند و همچنین سنّتست که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهت ضرورت که زیاد تر
یا کمتر بشود ضرر ندارد **س** گناهانیکه اجتناب از آنها لازمست و از گناهان کبیره شمرده میشوند
بیان فرمائید **ج** گناهان کبیره که علامه ره در کتاب قواعد و تحریر فرموده اینستکه حقتعالی بر
آن وعدهٔ آتش داده است و شیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان استناد این مضمون را باصحاب میدهد
که گناهان همه کبیره هستند بالنسبه بگناهان ما تحت خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزناء
صغیره است و نسبت بنظر حرام کبیره است امّا آنچه بعض علماء تصریح بگناه کبیره بودن آنها نموده اند
هفتاد و هفت عدد است اگر چه در کبیره بودن بعضی از آنها تأمّلست بلکه منع است که ذکر میشود
یکی از آنها گمراه کردن از راه خدا است و دیگری کذب بر خدا و افترا بر خدا و کشتن کسیکه حرام
است کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکیه بر ظالمین کردن و اعانت کردن بظالمین و تکبّر
کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلّف از جهاد و منع از جهاد و گریختن از جهاد و خوردن مال یتیم
و نا امیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا و حکم بغیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه
انگیزی و شرب خمر و عاق والدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن و شرک و نفاق و جحود
یعنی انکار کردن آیات خدا و محادّه با خدا و مشاقّه با رسول و انکار معاد و انکار حشر اجساد بلکه
انکار هر چه ضروری دین است و دیگر اعراض کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله و منع
از مساجد خدا و نسبت زنا بزنان عفیفه دادن و نسبت بلواط و استهزاء بمؤمنین و شهرت دادن
فاحشه را نزد مردم و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط و غنا و قمار و دف مگر در عروسی با شرائطش
و مساحقه و قسم بدروغ و شهادت دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام و دزدی و رفتن
در بلادیکه عالمی در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ کند و خوردن مردار و خوردن گوشت
خوک و خوردن ذبیحهٔ که بغیر اسم خدا ذبح شده و کسب مال حرام و کم دادن در کیل و وزن و
حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بلهو و لعب
و اصرار بر گناهان صغیره و قوّادی کردن یعنی دو حرام را بهم رسانیدن و دیّوثی نمودن و سخن چینی
و قطع رحم و تأخیر نماز از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و زدن مسلمانان
بناحق و پوشیدن شهادت و چغلی کردن پیش ظالم و تأخیر حج بدون عذر شرعی و ظهار کردن زن

خودرا و قطّاع الطریق یعنی راه زنی در بیابان **س** احکام نافلهٔ شب و صبح را بیان فرمائید **ج**
نافلهٔ شب و صبح سیزده رکعتست که هشت رکعت آن از شبست که وقتش بعد از نصف شبست
چنانکه در پیش بیان شده است و دو رکعت شفع است و یک رکعت نماز وتر است که بعد از
نماز شفع باید کرد و سنّتست در نماز شب در دو رکعت اوّل از آن در هر رکعتی سی دفعه
خواندن سورهٔ قل هو الله احد و در باقی از آن سورهای طولانی مثل انعام و کهف و
انبیاء و حم هرگاه وقت باشد و سنّتست خواندن سورهٔ بزرگتر را در رکعت اوّل و سورهٔ کوچکتر را
در رکعت دوّم و خواندن قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ النّاس و قل هو الله احد در
شفع و وتر و قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسبست در قنوت وتر دعا نمودن بچهل
مؤمن چونکه از اسباب استجابت دعاء و دفع مکروه و جالب رزقست باین نحو بگوید اللّهمّ اغفر
لفلان و طفل و خنثی و زن و ممسوح محسوب در عدد ندارد و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار
مؤکّد است و بگوید هذا مقام العائذ بک من النّار هفت مرتبه و سنّتست در حال استغفار
دست چپ را بلند کند و بدست راست بشمارد و مداومت کند بر هفتاد استغفار چنانچه گفتن صد
مرتبه استغفار افضل است و صورت استغفار اینست استغفر الله لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی
فی امری و اتوب الیه یا استغفر الله و اتوب الیه و یا استغفر الله ربّی و اتوب الیه و سنّتست نیز
در قنوت مذکور سیصد دفعه العفو گفتن و ترتیب در میان دعا بر مؤمنین و استغفار و
العفو بنهج مذکور بهتر است و در سفر نوافل روز ساقط میشود و در سقوط نافلهٔ عشا در سفر
اشکالست اقوی عدم سقوطست و احوط بجا آوردن آنست رجاءً و الله العالم و نافلهٔ مغرب
و نافلهٔ صبح ساقط نمیشود و لکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در آن سفر واجب معیّن باشد
و امّا در سفری که نماز در آن باید تمام کرد یا مخیّر است در میان قصر و تمام ساقط نیست و هم
چنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته و غیر موقته ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و
وقت باقی نمانده باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند بسه رکعت نماز شفع و وتر

بعض مسائل متفرقه است که از نظر شریف حضرت مستطاب غوث الملّة و الدّین حجّة الاسلام
و المسلمین آیة الله آقای آقا سیّد ابو الحسن متّع الله المسلمین بطول وجوده الشّریف گذشته و اجوبه

سؤالاتی را امضا فرموده اند **سؤال** ردّ سلام زن چنانکه معمول و رسم است بصیغهٔ مذکر
میکنند مبرئ ذمّه میشود یا باید بصیغهٔ مؤنّث مثل علیکِ السّلام یا علیکنّ السّلام ردّ کنند **ج**
امر در تأنیث و تذکیر سهل است و جواب سلام باید صحیحاً واقع شود پس اگر ارادهٔ شخص نماید
و تذکیر باعتبار شخص باشد ظاهراً صحیح است بلکه اگر اراده هم ننماید چون وجه صحیح دارد صحّت
بعید نیست **س** زید جمیع ما یملک خود یا بعض اموال خود را بمصالحهٔ شرعیه بکسی منتقل
مینماید بشرط اینکه اگر تا ده سال مثلاً خداوند عالم اولادی بزید کرامت نماید اختیار فسخ
داشته باشد و بعبارة اخری شرط میکند خیار را در مدّت معلومه بشرط حصول اولاد آیا این
معامله درستست یا نه و بر فرض عدم حصول اولاد و فوت زید قبل از انقضاء زمان خیار آیا
ورثهٔ زید حق خیار فسخ را دارند یا نه و اگر خیار را در زمان معیّنی بنفس خود شرط کند بحیث لا
ینتقل الی الورثه چه صورت دارد جواب مسئله را بیان فرمائید **ج** معامله درست و
صحیح است و بفوت زید خیار منتقل بورثه نمیشود چون خیار فعلاً از برای خود او حاصل نشده
بود تا آنکه داخل ما ترکه المیّت باشد و خیار تعلیق اگر چه از برای او بوده مثل خیار مشروط
بردّ ثمن در بیع شرط معروف لکن معلومست که شرط خیار حصول ولد برای مصالح بود و
این شرط متعذّر الحصول است بعد از فوت او پس ممکن نیست برای ورثه خیار حاصل شود
و در بیع شرط معروف هم اگر خیار معلّق باشد باینکه بایع بنفسه و بمباشرته ردّ ثمن را نماید
بعد از فوت او خیار از برای ورثه نخواهد بود و جعل خیار را از برای خود بحیث لا ینتقل الی
الورثه صحیح نیست و تغییر حکم شرعیست لکن اگر خیار را مشروط کند بفعلی از افعال خود مثل
آنکه شرط کند که یک سوره بخواند بلسان خود و بعد فسخ کند مختص بخود او خواهد بود ظاهراً و
منتقل بورثه نمیشود **س** اگر مأموم قبل از امام سهواً تکبیرة الاحرام بگوید حکمش چیست بیان
فرمائید **ج** منفرد میشود **سؤال** اعوان ظلمه کیست و غیبتشان جائز است یا نه **ج**
کسانیکه اعانت آنها نمایند بر ظلم یا آنکه از اعوان و اجزاء و مستخدمین خاص آنها شمرده شوند
از اعوان ظلمه میباشند و غیبت آنها در خصوص امور راجعه باین صفت جایز است قطعاً
بلکه در غیر آن نیز علی وجه قوی **س** استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره چه طور است

و استعمال زنجیر طلا و نقره که بر ساعت می‌بندند و از بیرون یا اندرون گریبان او بزان میکنند
نیز جایز است یا نه ج استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره باکی ندارد و هم
چنین استعمال زنجیر نقره بنحو مسطور لکن استعمال زنجیر طلا بر وجه مسطور جایز نیست س
صبیع موزون را بدون وزن و مصالحه با تراضی طرفین و کذا تصرف کردن جایز و حلال است
یا نه ج اگر بعنوان خرید و فروش نباشد بلکه اباحه کند مال خود را بعوض معین با تراضی
طرفین جایز است ظاهراً و حلال س کافر حربی کیست و مالش بر مسلم حلال است یا نه
مفصلاً معین فرمائید ج کفار یکه در بلاد خود مقیم هستند و جزیه نمیدهند یا انکه در
غیر بلاد خود باشند و در پناه احدی از مسلمین نباشند و معاهده با سلطان مسلمین نداشته
باشند حربی میباشند و مال انها بر مسلمین حلال است س فضای دهن از مخرج کدام
حرف است در مسئله بلغم ج از مخرج خاء حطی یا بالا تر فضا دهن است س صحت قرائت
کسی را نمیدانیم یعنی جهراً از او نشنیده‌ایم تا بدانیم صحیح میخواند یا غلط بر فرض عدالت با و اقتدا
میتوانیم کنیم یا نه ج بلی میتوان باو اقتدا کرد س نماز پدر و مادر یا یکی از انها غلط
است و پسر میگوید که این باطلست درست نمائید اعتناء نمیکنند در حالتیکه خود شان هم می
دانند که غلط است یا بعد از مردنشان باز هم قضایشان بر ذمه پسر بزرگ میباشد یا نه ج
حکم بوجوب قضاء مثل این نماز برولی مشکلست و احوط اینستکه قضا کند از انها مثل این نماز را
نیز س کسی را نمیدانیم که نماز میگذارد یا نه و بر فرض که میگذارد ایا صحیح میگذارد یا غلط به
چنین کس فطره یا رد مظالم دادن صحیح و جایز است یا نه ج اگر فقیر باشد جایز است والله العالم
س اهل کتاب پاکند یا نه و مراد از انها ایا ارمنی و روس و انکلیس و فرانسه و جهود اند یا
غیر اینها ج همه اینها از اهل کتابند و قول بطهارت انها در امامیه نادر است س اگر بعد از
وضوء و غسل مانعی در اعضا یافت شود و شك شود که قبل از وضوء ان مانع در انجا بوده یا بعد
شده ج هرگاه شك بعد از فراغ از وضوء حادث شده اعتنا نکند و احوط در صورت غیر اطمینان
اعاده وضوء است س اگر کسی از جائی پول بیابد که زیاده از . درهم بوده باشد و بتعریف
نیاید ایا تملك میتوان کرد یا نه مثل یك مجیدی و یا امپریال و یا دو هزاری مجرد و اسکناس هم

مثل انها است یا نه ج اگر هیچ چه نشانه ندارند که بتوان تعریف کرد ظاهر اینستکه بتوان تملك
کرد باکی از ایصال بصاحبش و احوط اینستکه صدقه بدهد بعنوان صاحبش با نیت انکه اگر صاحبش پیدا
شد ضامن باشد برای او و اگر خودش فقیر است هم بابنطور تملك میتواند بنماید والله العالم س اگر
بدهن از خارج نجاستی برسد مثل اینکه لبش خونی شده و لیسیده و یا بنحو دیگر رسیده تطهیرش چه
طور است ج احوط انکه یکمرتبه دهن را بکر برسانند یا انکداب قلیل در دهن بگردانند و بریزند
س عادل واحد خبر دهد بصحت رساله و یا بنبودن غلط مضر ایا بان رساله عمل میتوانیم بکنیم
یا نه ج با حصول اطمینان بصدق قول او میتوان عمل نمود والله العالم در وزن کر است
بدانکه کر اب عبارتست از هزار و دویست رطل عراقی و ان بوزن شاه که عبارتست از شانزده عباسی
است شصت و چهار من بنقصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی هشت عباسی (۱۲۸) من
بنقصه (۲۰) مثقال میشود و که بوزن کربلا مسمی گه (۹۳۳) مثقال و ثلث صیرفی که ۲۴ نخود است میشود
۸۵ حقه و نیم مع یکربع و نیم بقالی و دو مثقال و ۱۳ نخود و بوزن من بمبئی که ۴۰ سیر است و هر سیری
هفتاد مثقال صیرفی ۲۴ نخود میشود بیست سه من و ربع در وزن زکوة فطره است بدانکه مقدار
زکوة فطره یك صاع است و ان ۶۱۴ مثقال و ربع مثقال صیرفی است و بوزن تبریزی یکمن الا ۲۵ مثقال
صیرفی و سه ربع و بوزن شاه چند نیم من الا ۲۵ مثقال صیرفی و سه ربع است و اما بوزن کربلا معلی پس زکوة
فطره دو وقیه و نصف بقالی و نیم ربع وقیه یا سه مثقال و ربع صیرفی الا ثلث نخود میشود و بوزن بمبئی
هشت سیر و نیم و هفت توله نیم و هشت وال میشود و ایضاً صاع موافق شش رطل بمبئی و پنج توله نیم
و هشت وال میشود لا یخفی توله دو مثقال و نیم صیرفی و وال یك نخود و نیم است و رطل بمبئی ۱۰۰ مثقال

بحمد الله و حسن توفیقه بانجاز و اتمام این رساله شریفه ذخیرة العباد لیوم المعاد که مطابق
با فتاوی حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آیة الله تعالی فی العالمین آقای آقا سید
ابو الحسن الموسوی الاصبهانی ادام الله ظله العالی بر رؤس ساکنین دهر شهر
محرم الحرام ۱۳۴۸ سنه هجری بید اقل الکتاب محمد علی بن المیرزا
محمود الخامه ای التبریزی النجفی عفی عنهما

بتمامی از اسناد محمد رضا الغروی

طبعت فی المطبعة المبارکة المرتضویة فی النجف الاشرف

لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا

هو

له

این رساله شریفه

مناسک که مطابق

است با فتاوی حضرت

مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آیة

الله تعالی فی العالمین مرجع العلماء

العاملین اعلم العلماء والمجتهدین ملاذ الشیعة

ومحیی الشریعة سیدنا ومولانا آقای آقا سید

ابو الحسن الموسوی الاصبهانی

ادام الله ظله العالی علی رؤس الاعلام

وحفظ بوجوده الشریف شریعة جده سید

الانام وقد نمقها الاقل محمد

علی بن المیرزا محمود الحاج

مهدی التبریزی

الغروی

طبعت فی المطبعة المرتضویة فی النجف الاشرف ١٣٤٨

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رسالهٔ شریفه صحیح و مجزی است

انشاء الله تعالی

الأحقر ابو الحسن الموسوی الأصفهانی

محل خاتم مبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوجب الحج علی من استطاع الیه سبیلا و الصلوة و السلام علی رسوله و سفیره الذی ارسله الی العالمین بشیرا و نذیرا و هادیا و دلیلا و علی آله المعصومین الذین اثنی علیهم ثناء جمیلا **و بعد** چنین گوید مذنب جانی ابو الحسن الموسوی النجفی الأصفهانی عفی الله عن جرائمه که این رساله ایست مشتمل بر بعض مسائل و احکام متمم حجة الاسلام بر طبق فتوای احقر انام بمنزلهٔ مقدمه مناسک حج و مرتب است بر یک مقدمه و دو مقصد و خاتمه **مقدمه** بدانکه بر هر مکلفی واجبست که احکام شرعیهٔ افعال خود را که مورد ابتلاء او باشد باجتهاد یا بتقلید صحیح بداند یا آنکه موارد احتیاط را بداند تا وقت عمل از روی بصیرت اقدام بآن نماید بلی در صورتیکه اعمال حج را تفصیلا نداند و لکن همراه عالمی باشد که مطابق فتوای مجتهدیکه باید تقلید ش کند از او اخذ نماید یا آنکه رسالهٔ مجتهد را همراه داشته باشد که عند الابتلاء و الاحتیاج مراجعه بآن نماید انشاء الله عمل او صحیح و مجزی خواهد بود **مقصد اول** در احکام استطاعت و سایر شرائط وجوب حج بدانکه حج و عمره بالأصاله بر هر مکلفی واجب نشود مگر بعد از حصول چند شرط **اول** بلوغ پس غیر بالغ هرچند مستطیع باشد حج بر او واجب نیست بلی اگر بجا آورد صحیح است و لکن مجزی از حجة الاسلام نیست پس اگر استطاعت او باقی بماند تا وقت بلوغ یا آنکه بعد از آن مستطیع شود باید بجا آورد **دوم** عقل پس بر مجنون اگر چه بالغ

و مالدار باشد و وقت اعمال عاقل نباشد واجب نیست **سوم** حریت پس بر غلام و کنیز واجب نیست هرچند بعض آنها آزاد شده باشد بلی هرگاه پیش از احد موقفین تمامش آزاد شود و بتواند تتمهٔ اعمال را از مال خود بجا آورد مجزی خواهد بود **چهارم** استطاعت و آن عبارتست از آنکه قدرت داشته باشد که در وقت موسم در مواقف حاضر شود و اعمال حج را بجا آورد و برگردد بمنزل خود پس در حصول استطاعت معتبر است چند چیز **اول** امنیت راه از دزد و قطاع الطریق بنحویکه جان و عرض و مال او محفوظ بماند در ذهاب و مقصد و ایاب بلی هرگاه چند راه داشته باشد و بعض آنها مأمون باشد و بعض آنها مأمون نباشد کفایت میکند در حصول این شرط هرچند از راهی برود که مأمون نباشد **دوم** صحت بدن بنحویکه عاجز نباشد از ذهاب و اداء اعمال در موسم و ایاب پس هرگاه ناقد بدن او بسبب مرض بی قوت باشد که سفر بر او شاق باشد و بترسد بر جان خود مستطیع نیست **سوم** داشتن زاد و راحله و سایر ضروریات از آلات و ادوات که در آن سفر بآن محتاج میشود و در ذهاب و ایاب بر حسب حال از خیمه و فرش و ظرف و نحو آنها یا داشتن مالیکه صرف آنها نماید بالفعل یا بصنعتی که در بین راه تحصیل نماید و همچنین معتبر است داشتن مالیکه برای نفقهٔ عیال واجب النفقهٔ خود بگذارد تا وقت مراجعت یا آنکه کسبیکه وثوق باو دارد متمهدان شود و همچنین معتبر است در آن رجوع بکفایت بنا بر اقوی بآنکه بالفعل یا بالقوه چیزی داشته باشد که بعد از مراجعت بمشقت و عسرت نیفتد مثل آنکه سرمایهٔ تجارت یا مال الاجارهٔ ملک یا کسبی یا صنعتی داشته باشد که بدون تعب امرار بگذراند پس کسیکه مثلا ملکی یا سرمایهٔ دارد که از منافع آن معاش او و عیالات او میگذرد و بر فرض آنکه تمام یا بعض آنرا صرف سفر حج نماید بعد از مراجعت امرش مختل میشود و بمشقت میافتد استطاعت حاصل نیست بلی اگر کسی او را دعوت بحج نماید یا آنکه زاد و راحله باو بذل نماید مستطیع میشود و رجوع بکفایت برای او معتبر نیست **مسئله** هرگاه شخص مدیون باشد و مالیکه بقدر استطاعت داشته باشد لکن آن قدر نداشته باشد که بعد از اداء دین استطاعت باقی بماند پس اگر دین معجل است و صاحب طلب مطالبه است اشکالی نیست در اینکه چنین دینی مانع است از حصول استطاعت و همچنین اگر مؤجل باشد و بعد از صرف مال موجود خود در حج دیگر تمکن از اداء آن در وقت حلول آن نداشته باشد و از قبیل او است زکوة و خمس و مال امام علیه السلام و نحو اینها

که اداء آن واجب باشد واما اگر دین مؤجل باشد وبعد از تصرف مال موجود خود بر حسب عادت
قادر بر اداء آن در وقت حلول آن باشد ورجاء واثق در تمکن از آن داشته باشد ظاهر آنستکه وجود
چنین دین مانع از حصول استطاعت نباشد بلکه بعید نیست دین معجلی که بناء بر تسامح و
تساهل در مطالبهٔ آنست نیز مانع از استطاعت نباشد واز این قبیل است مهر عیال در غالب
امکنه وازمنه هرگاه مقداری مال داشته باشد که بر فرض اداء دینش باستطاعت نماند ولی
عصیاناً اداء نکرده بحج رود گنهکار است ولکن حجش صحیح ومجزیست **مسئله** هرگاه زن شوهر داشته
باشد ونفقهٔ او را بدهد وآن زن از مال خود از مهر وغیر آن قدری مال داشته باشد که بحسب لیاقت
او میتواند بآن مال مکه رود وبرگردد بهمین قدر مستطیع میشود هرچند برای مراجعت او چیزی باقی
نماند زیرا که نفقه اش بر شوهر است بلی اگر شوهرش نفقهٔ او را نمیدهد یا نگه نداشته باشد یا
دارد ونمیتواند او را الزام بانفاق کند رجوع بکفایت در او نیز معتبر است وهمچنین است در صورتیکه
بعد از برگشتن محتاج باشد بچیزهائیکه دادن آن بر شوهر واجب نباشد پس اگر بقدر آنها نیز
نداشته باشد مستطیع نخواهد بود **مسئله** شخص غیر مستطیع اگر حج کند کافی نیست از حجة
الاسلام پس اگر بعد از آن مستطیع شود حج بر او واجب میشود بلی اگر فقیر قبل از احرام عمره غنی شود
یا آنکه کسی چیزی باو دهد که با آنچه مالک است بتواند برود بمکه وبرگردد یا آنچه خود داشت وبرای او
کافی نبود حال کفایتش میکند مستطیع میشود وحج او حجة الاسلام است **مسئله** هرگاه کسی رفت
ببلدیکه اگر از آنجا بمکه رود مستطیع است واگر برگردد ببلد خود بقدر کفایت ندارد باید از همانجا برود
وحجش حجة الاسلام است **مسئله** اگر کسی مبلغی دارد که بقدر استطاعت باشد واگر چیزی از
آن را صرف عروسی خود یا عروسی اولادش کند از استطاعت حج میافتد باید آن مبلغ را صرف حج کند
مگر در صورتیکه ترک تزویج بر او حرج باشد وهمچنین است کسیکه مبلغی داشته باشد که اگر صرف
زیارات مشاهد مشرفه کند از حج باز میماند که باید صرف حج کند زیرا که بآن مال مستطیع است
مسئله قدرت بر مشرف شدن مدینهٔ طیبه شرط وجوب حج نیست پس اگر چیزی دارد که وافی
بعمره وحج باشد ووفاء بزیارت مدینه نکند مستطیع است **مسئله** رضایت شوهر شرط استطاعت
ووجوب حج وصحت آن نیست پس واجبست بر زن مستطیعه که حج نماید هرچند شوهر او را نهی از آن

نماید بلی اذن شوهر در حج مستحبی آن معتبر است **مسئله** اگر زن در اثنای حج محتاج بهمراه بردن
محرم باشد که عرض او محفوظ بماند قدرت بر مصارف سفر محرم نیز در استطاعت او معتبر است
والا فلا **مسئله** اگر کسی معاش او در بلدش بکسبی میگذرد وشخصی میخواهد او را اجیر
کند برای خدمتکاری در راه مکه بمبلغی که وافی بحج او باشد واجب نیست بر او قبول
کند بلی بر فرض قبول کردن مستطیع میشود وحج او حجة الاسلام است **مسئله** هرگاه
مثلاً مالک شود اول ذی الحجه مقدار مالیرا که بر فرض مالک شدن آن در ماه شوال مثلاً
مستطیع بود حج بر او واجب نمیشود پس معتبر است در حصول استطاعت و وجوب حج در آن
سال تمکن از اداء حج در آن سال بلی اگر آن مال باقی بماند تا سال آینده وبتواند بآن حج کند
مستطیع میشود **مسئله** بعد از تحقق استطاعت وبقاء وقت که بتواند خود را در آن سال
بمکه برساند حج واجب فوریست وتأخیر آن از سال اول استطاعت از گناهان کبیره است
واگر تعویق انداخت عصیاناً یا بعذری واجبست مبادرت بآن در سال دوم وتعویق آن
نیز گناهکار است ومبادرت در سال سیم واجب خواهد بود وهکذا پس تأخیر آن در هر سالی
گناه علیحده است بلی اگر سال اول مثلاً معذور بوده واستطاعت او باقی نماند تا سال آینده
معلوم میشود مستطیع نبوده بخلاف آنکه بدون عذر تأخیر انداخته وبعد از آن فقیر شود که
حج بر او مستقر شده وباید در همان سال ولو بگدائی یا پیاده روی باشد برود مگر در صورتی
که خوف تلف نفس در آن باشد که در تأخیر آن معذور خواهد بود **مسئله** اگر کسی بعد از
حصول استطاعت واستقرار حج بسبب مرض یا ضعف بدن عاجز شود از رفتن خود بنحوی که مأیوس
باشد از رفع عجز واجبست نائب بگیرد برای حج وهمچنین در صورتیکه استطاعت مالی داشته
باشد وقبل از استقرار حج عاجز شود علی الاحوط بلکه خالی از قوت نیست **مسئله** اگر شخص
عاجز بواسطهٔ یأس از رفع عجز نائب بگیرد اتفاقاً بعد از حج آوردن نائب عجزش مرتفع شود
احوط بلکه اقوی وجوب حج است بر خودش **مسئله** بر فقیر واجب نیست تحصیل استطاعت
بکسب ونحو آن بلی اگر کسی اعیان زاد وراحله وسایر لوازم راه را یا ثمن آنها را باو بذل نماید یا
آنکه تتمهٔ آنچه خودش دارا است باو بدهد یا آنکه متعهد شود که متحمل زاد وراحله وتمام لوازم

او شود با وثوق بقول او مستطیع میشود در صورتیکه قبول ان از او منافی با ابروی او نباشد
که تحمل ان براو عسر و حرج باشد که در این فرض قبول ان واجب نیست بلی اگر قبول نمود بان
مستطیع میشود **مسئلة** بعد از حصول استطاعت و استقرار وجوب حج جایز نیست که
بقصد فرار از حج اموال خود را بدیگری ببخشد زیرا اگر این صلح مفوّت واجب و حرام است
ولکن صلح او باطل نیست بلکه در صورتیکه پیش از حرکت حاج که بدون انها نمیتوانسته خودش
برود صلح نموده حرام هم نیست زیرا که هنوز حج براو مستقر نشده بخلاف صلح بعد از حرکت
حاج که در اینصورت حج براو مستقر شده و باید ولو بگدائی باشد برود **مسئلة** بدانکه
هرگاه تمام طرق راه مکه مأمون باشد مخیّر است از هر کدام برود و اگر یکی از طرق مأمون
باشد بخلاف طریق دیگر باید اختیار کند طریق مأمون را و اگر تخلّف نمود و اختیار طریق
مخوف کرد گناه کرده هرچند ضرری براو وارد نباید ولکن حجّش صحیح است و هرگاه سال اوّل
استطاعت مالی تمام طرق مخوف باشد و کسی عصیاناً برود هرچند ضرری براو وارد نباید
حج او صحیح است ولکن حجة الاسلام محسوب نیست پس اگر برگردد ببلد خود یا بمکه بماند تا سال
دیگر و با استطاعت مالیه باقی باشد در همان سال حج کند و ان حجة الاسلام محسوبست و همچنین
در سال اوّل اگر وقتیکه بمیقات رسید از انجا تا مکه مأمون باشد که در اینصورت نیز محسوبست
مسئلة اگر بخواهد مرکب بخاری سوار شود پس اگر احتمال دهد که نتواند بدن و لباس و
مأکول و مشروب خود را پاک نگاه دارد ضرری ندارد هرچند در کشتی نجس شود و از تحصیل طهارت
متمکن نشود و در اینصورت بلا اشکال نماز او قصر است زیرا که سفر او معصیت نبوده و هرگاه
تطهیر ان ممکن باشد بکشیدن اب از دریا یا خریدن کرّ و امثال ان واجبست و بر فرض عدم تمکن از
ان اگر خاک پاک همراه داشته باشد تیمم نماید هرچند اعضا تیمم هم نجس باشد و نمازش صحیح و مجزی
است و اگر در این فرض با اب نجس وضو گرفته باطل خواهد بود پس باید بعد از تمکن از طهارت
نمازش را قضا کند و اگر از اوّل میدانسته که تحصیل طهارت در کشتی ممکن نیست و مع ذلک
سوار شده در اینصورت معصیت کرده و سفر او سفر معصیت است و نماز او تمام است اگرچه
احوط جمع بین قصر و اتمام است **مسئلة** هرگاه کسی اجیر دیگر شود برای حج در ان سال با مبلغیکه

موجب استطاعت او باشد در سال اینده باید در ان سال حج نیابتی را بعمل اورد و در سال
اینده بر فرض بقاء استطاعت حجة الاسلام بجا اورد **مقصد دویم** در احکام حج
نیابتست بدانکه هرگاه کسی مستطیع بوده و حج نکرده تا انکه اثار مردن براو ظاهر شود و مال او
وافی باستنابه باشد واجبست براو وصیت کند بحج پس اگر وصیت کند بحج از میقات اجرت ان
از اصل مال محسوبست و واجبست بر وصی عمل بان هرچند مال منحصر بهمان باشد مثل دین که بر
ارث مقدّم است بلکه همچنین نیز اگر وصیت نکرده باشد که بر وارث واجبست حج میقاتی برای
او استیجار نمایند و امّا اگر وصیت کند بحج پس بمقدار اجرة المثل حج بلدی از اصل مال محسوب
است علی الاقوی اگرچه احوط و اولی انستکه کبار ورثه تفاوت ما بین بلدی و میقاتی را از سهم
خودشان بدهند که از سهم صغار و ثلث میت کم نشود و اگر نیابت زیارت مدینه را هم ضمناً یا
مستقلاً وصیت کرده تفاوت حج بازیارت و حج بدون زیارت از ثلث او محسوبست **مسئلة**
شرطست در نائب انکه مسائل حج که مورد ابتلاء او است تفصیلاً یا اجمالاً بداند بطوریکه اوّل
رساله گذشت و باید مطابق انچه اجیر شده عمل نماید پس اگر اجیر شده که از طریق معیّن در سال
معیّن حج کند واجبست عمل بان نماید و هرگاه در ان سال تخلّف نمود و سال دیگر رفت یا از طریق
دیگر رفت و حج بجا اورد عمل او صحیح و ذمّهٔ میت از حج فارغ میشود ولکن نائب مستحق اجرت نخواهد
بود نه اجرت المسمی و نه اجرت المثل **مسئلة** اگر کسی را اجیر کنند که بنیابت میت حج کند و بعد از
ان بزیارت مدینه رود و نائب حج را بجا اورد ولکن مدینه نرود ذمّهٔ میت از حج فارغ و ذمّهٔ نائب
هم از حج بری شده و اجرت المثل زیارت مدینه را باید رد کند و اگر دیگری را برای زیارت مدینه
بنیابت منوب عنه اجیر کرده باشد اجرت ان بر عهدهٔ خود نائب است مگر انکه نائب مأذون در ان
بوده پس ضرر ندارد و ذمّهٔ او فارغ خواهد بود بلکه همچنین است خصوصاً انکه بر حسب متعارف
داخل اجاره بوده مثل زیارت حضرات ائمهٔ بقیع علیهم السلام و حمزه و شهداء احد در صورتیکه قرینه
بر دخول ان در اجاره باشد **مسئلة** در نائب عدالت معتبر نیست بلکه در جواز استنابه شرط است
وثوق بانکه اعمال را صحیح بجا میاورد و بدون وثوق کافی نیست **مسئلة** معتبر است در صحت
استنابه انکه در ان سال حج دیگر بر نائب واجب نباشد پس هرگاه در ان سال اجیر دیگری بوده

برای حج استنابه او را امسال جائز نیست چنانچه هرگاه مستطیع باشد نمیتواند نائب دیگری
شود هر چند فقیر شده باشد و نتواند بگدائی برود بلی میتواند اجیر دیگری شود برای سال
بعد و مال الاجاره را بگیرد پس باید سال اول برود حجة الاسلام خود را ادا کند ببعض ان
مال و با تتمهٔ ان مطابق التزام سال بعد برای منوب عنه حج کند و اگر بهیچ وجه نمیتواند حجة
الاسلام را ادا نماید میتواند اجیر غیر شود **مسئلة** هرگاه پدر وصیت کند پسر را اگر بعد از
مردنش بنیابت او حج کند و پسر قبول کند واجبست عمل بان هر چند خودش نیز بموت پدر مستطیع
شود پس باید در سال اول برای پدر حج نماید و در سال بعد بر فرض انکه استطاعت او
باقی بماند حجة الاسلام را بجا اورد و ضرر ندارد تقدیم حج دیگری بر حج خود زیرا که بقبول
وصیت حج پدر در ان سال شرعا بر او واجب شده و مانع شرعی مثل مانع عقلی است
و هرگاه پیش از موت پدر مستطیع بوده نمیتواند قبول وصیت کند مگر انکه شرط کند که حج پدر را
بعد از حج خود بجا اورد **مسئلة** اگر دو حج بر نائب باشد بر او واجبست که منوب عنه را معین
کند و بقصد نیابت او بعمل اورد و تعیین اجمالی کافیست و تلفظ باسم منوب عنه لازم نیست بلی
مستحبست **مسئلة** اگر بر میت دو حج واجب باشد یکی حجة الاسلام و یکی نذر جایز است
در یک سال دو نائب بگیرند و ترتیب لازم نیست اگر چه بترتیب بر خود میت واجب شده باشد
مسئلة اگر کسی نذر کند که در سال اول استطاعت برای پدرش مثلا حج کند صحیح است و
عمل بان واجبست پس اگر استطاعت او باقی بماند حجة الاسلام بر او واجبست والا فلا **مسئلة**
نائب نمیتواند در یکسال بنیابت دو نفر حج واجب بجا اورد و در حج ندبی جائز است مثل انکه دو
نفر کسی را بالاشتراک اجیر کنند که یک حج بجا اورد بنیابت اندو نفر که شریک در ثواب باشند
مسئلة اگر کسی نیابت کند از میتی بحج تبرعا صحیح است و ذمهٔ میت از حج فارغ میشود هر چند
ترکهٔ زیادی از میت باقی مانده باشد **مسئلة** برای اجیر جایز نیست که غیر را برای ان حج
اجیر نماید مگر انکه از مستاجر ماذون باشد **مسئلة** در حج بلدی نائب باید از بلد موت قصد
نیابت کند و برود نه از وطن میت و نه از بلد نائب بنا بر اقوی **مسئلة** اگر حاجی بعد از
احرام و دخول حرم پیش از بجا اوردن اعمال بمیرد ذمهٔ او از حج فارغ است و همچنین است اگر

اجیر در انحال بمیرد که ذمهٔ منوب عنه فارغ میشود بلکه ذمهٔ نائب نیز فارغ میشود و ظاهر
انستکه مستحق تمام اجرة المسمی است و هرگاه زیارت مدینه هم جزء اجاره باشد و نرفته باشد
اجرة المثل انرا باید بمستاجر رد کند **مسئلة** کسیکه بنیابت حج محرم شود محرمات احرام
بر نائب حرام میشوند نه بر منوب عنه و اگر طواف نسا را ترک کند زن بر نائب حرامست نه بر
منوب عنه **مسئلة** کسیکه اجیر شود برای حج بلدی ضرر ندارد که بعد از ان برای خدمتگذاری
راه اجیر دیگری شود و اما اگر اجیر شود برای خدمتگذاری در راه و بعد از ان بخواهد
اجیر دیگری شود برای حج بلدی پس جواز ان مشکلست بلی هرگاه اجیر شود برای اعمال حج
ضرر ندارد **مسئلة** مستحبست برای نائب که در نیت تمام مناسک اسم منوب عنه را ذکر
کند **مسئلة** مستحبست برای منوب عنه انکه هرگاه اجرت نیابت برای نائب کافی نبوده
تتمهٔ انرا باو بدهد **مسئلة** نیابت زن برای مرد جائز است ولکن مکروه است خصوصا
هرگاه ان زن صروره یعنی نو حاجی باشد و پیش از ان حج نکرده باشد **مسئلة** هرگاه کسی
وصیت کرده باشد که چند حج برای او استیجار نمایند بمبلغ معینی و ان مبلغ کافی نباشد برای
چند سال جائز است که مثلا حصهٔ دو سال را از ان مبلغ اجرت یکسال دهند **خاتمة**
در بعض مسائل متفرقه است **مسئلة** کسیکه از راه مدینه از طریق متعارف بحج رود
باید از مسجد شجره محرم شود و احرام از خارج مسجد جواز ان مشکلست هر چند کفایت ان خالی
از قوت نیست و اگر از غیر راه رود و بمثل جحفه یا عقیق عبور میکند احوط انستکه محاذی مسجد
شجره محرم شود و در میقات ثانی نیز احرام را تجدید نماید **مسئلة** بر فرض تعین مسجد شجره
برای احرام اگر کسی جهلا از بیرون مسجد محرم شود و طی منازل نماید بعد از چند روز ملتفت
شود و نتواند برگردد کفایت میکند تجدید احرام از همانجا که ملتفت شده در صورتیکه
میقات دیگر پیش روی او نباشد والا از ان میقات یا محاذی ان تجدید نماید **مسئلة** عبور
کردن از میقات اول بدون احرام عمدا مشکلست و بر فرض عبور احرام از میقات دیگر یا محاذی
ان کافی نیست **مسئلة** کسیکه بسبب مرض از میقات اول محرم نشود و قبل از رسیدن بمیقات
دیگر بمیرد وصی او میتواند کسی را از میقات ثانی یا محاذی ان استیجار نماید که بنیابت او

بنا بر احوط م

حج کند **مسئله** عبور کردن از میقات اوّل بدون احرام عمداً برای کسیکه قصد مکه دارد
با امید انکه شاید بنابنی بد ستش اید بسبب سرما یا کرما و نحو انها و در میقات دویم محرم شود
خلاف احتیاط است ولکن احرامش صحیح است و برای انچه مرتکب شده تا میقات ثانی مثل استظلال
و تغطیهٔ سر و امثال انها که بر فرض احرام از میقات اوّل بر او حرام بوده کفّاره بر او نیست
مسئله اکر در میقات اوّل عصیاناً یا جهلاً یا نسیاناً محرم نشود یا محرم شود باحرام فاسد
و پیش از رسیدن بمیقات ثانی متذکر شود و نتواند برای احرام بمیقات اوّل برکردد باید
صبر کند تا از میقات دویم محرم شود بلی هرکاه از محل تذکر محرم شود و در میقات ثانی تجدید
نماید بهتر است **مسئله** کسانیکه از طریق خلیج فارس و بحر عمّان و بحر هند وارد بحر احمر
و از انجا در جده وارد میشوند از برای انها دو موضع محاذاة با یلملم که میقات اهل یمن است
حاصل میشود یکی در حال سیر مرکب که یلملم در طرف شمال شرقی واقع میشود و بر حسب سیر
مرکب در طرف راست سیر کننده است و دیکر در جده چون یلملم در طرف جنوب شرقی جده
است و دوری هر دو از مکهٔ معظمه دو منزل است و حاج مخیر است بین عقد احرام در مرکب
یا در جده و چون احراز محاذات در دریا مشکل و هیچ اعتمادی بر قول کپیتان نیست علاوه
بر ابتلاء بتظلیل و محاذیر دیکر پس اولی و احوط انستکه در جده عقد احرام کنند و چون
ظاهر انستکه محاذی میقات در جمیع احکام مثل خود میقات نیست تا اینکه جایز نباشد
عبور از ان بدون احرام پس اشکال در تأخیر از این جهة نخواهد بود بلی بر حسب مساحتی که در
همین اوقات شده بنابر نقل بعض ثقات مسافت بین مکهٔ معظمه تا جده بیشتر است از مسافت
بین مکه و یلملم و اکرچه اینمقدار تفاوت مانع از تحقق محاذات عرفی نیست لکن اکر نذر کند
عقد احرام از جده را از این اشکال هم خلاص خواهد شد و اکر بخواهد حاج در این احتیاط
کامل کند اکر وقت موسع است در احرام از جده نیت عمرهٔ مفرده نماید و بعد از اتمام عمل
و تقصیر برود بقرن المنازل و احرام ببندد برای عمرهٔ تمتع **مسئله** در وقت احرام از
مسجد شجره میتواند که تلبیه را بعد از بیرون رفتن از مسجد بکوید و بهتر انستکه در مسجد بکوید
و بعد از انکه صحرائی شد صدا بتلبیه بلند نماید **مسئله** اکر کفتن تلبیه را در وقت احرام

فراموش کند و بعد از کذشتن از میقات متذکر شود باید در صورتیکه متمکن باشد از مراجعت
بمیقات بر کردد و تلبیه کوید و الّا از همانجا که متذکر شده بکوید و تجدید نیت لازم نیست زیرا که
نیت ذاتی است و در وقت احرام فرضاً بعمل امده و باقیست **مسئله** ضرر ندارد که سنک کوهکی
مثلاً بطرف احرامش کذارد و یا نخی از ان بطرف دیکر ان بپیچد ولکن کره نزند **مسئله** بستن
احرام زیری مثل لنک حمام ضرر ندارد با انکه طرفین انرا جمع کند و فرو برد بین لنک و بدن بلی
تخلیل نکند یعنی طرفین انرا بسوزن یا میخ و نحو ان بهم بند نکند **مسئله** پوشیدن کفش
دوخته یا قندره یا اجیده یا کیوه و نحو انها در حال احرام در صورتیکه تمام پشت پا را بپوشاند
ضرر ندارد اکرچه نعلین داشته باشد و شکافتن روی انها لازم نیست هر چند احوط است
و اکر شکافد ولکن پای خود را داخل نکند بلکه روی ان کذارد و بقطعهٔ تسمه یا ریسمان انرا
بپای خود ببندد مانعی ندارد **مسئله** اکر محرم که مثلاً در کجاوهٔ بی سرپوش نشسته و برای
دفع اذیت افتاب بخواهد سرش را روی بالش کذارد بطوریکه اغلب سرش را احاطه نماید جواز
ان مشکلست **مسئله** کسیکه در مرکب بخار محرم باشد و لابد باشد از بودن زیر سایه برای
مکرر رفت و امد نمودن در سایه در حال سیر مرکب یک کوسفند باید کفّارهٔ استظلال ذبح نماید
و زیاده از یک کفّاره بر او نیست زیرا مادامیکه معذور است تعدد و احد یک تقصیر محسوبست
مسئله کسیکه زبانش عادت کرده که در وقت تکلّم میکوید والله بدون قصد قسم کفّاره بر
او نیست **مسئله** در حال احرام نظر کردن بصورت یا دست اجنبیه یا تکلّم با او بدون ریبه
ضرر ندارد و در زنان ایلیات و بیابانی ها و دهاتی که تحفظ ندارند تحفظ از نظر بانها لازم
نیست **مسئله** اکر بسبب کرفتن اب بینی چند دانه مو از ان کنده شود ضرر ندارد در صورتی که
کرندانند از اوّل کنده میشود **مسئله** کسیکه در احرام عمره تقصیر کند کفّارهٔ انرا در مکه باید
بفقراء بدهد و اکر در احرام حج باشد در منی بدهد خواه کفّاره کوسفند باشد یا غیر ان
مسئله اکر کسی در احرام عمره تقصیر کرده و در مکه فقیر پیدا نکند که کفّارهٔ خود را باو بدهد
یا در احرام حج تقصیر کرده و در منی فقیر پیدا نکند باید کوسفند را بمعتمدی دهد که ذبح کند
و بفقراء دهد و ضرر ندارد که در بلد خود یا جای دیکر خودش ذبح کند و بفقراء دهد یا بمجتهد

در مسائل متفرقه

دهد که بفقراء برساند **مسئله** در مکه مرسوم است جائی اش امام زین العابدین علیه السلام
میپزند و با هالی آنجا یا بحاجیها قسمت میکنند خواه فقیر مؤمن باشد یا غنی گوسفند کفاره را نمیتوانند
بدهد در آش بپزند زیرا که معلوم نیست بخصوص فقرا داده شود **مسئله** هرگاه در
ذبح گوسفند کفاره در مکه یا منی احتمال ضرر دهد مثل حدوث مرض و یا کرکسی گوشت آنرا
نمیخورد بلکه آنجا میماند و چون از فقراء است دفن آن نیز جائز نیست دور نیست بتواند خودش بذمه
بگیرد که جای دیگر ذبح نماید و بفقراء برساند بخصوص در صورتیکه در مکه یا منی فقراء بهیچ وجه
از آن منتفع نشوند بخلاف گوسفند هدی که البته آنرا باید در منی ذبح نماید **مسئله** در
هدی اگر غیر از موجوء یا خصی یا مرضوض پیدا نشود باید پول آنرا نزد امینی بسپارد که اگر
هدی تام پیدا شود تا آخر ذی الحجه ذبح نماید والا در سال دیگر در ذی الحجه ذبح نماید
واحوط آنستکه خودش نیز هدی ناقص را ذبح نماید و اگر جهلاً یا بالحکم هدی ناقص ذبح کرد
و بعد از فراغت از ذبح ملتفت شود پس بر فرض امکان باید ثانیاً هدی
تام قضا نماید والا در سال آینده **مسئله** نماز طواف
را میتواند پشت مقام بچند قدم فاصله بجا آورد
زیرا که عرفاً خلف مقام محسوبست

تمت

الرسالة والحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً حرره الاقل محمد علی بن المیرزا محمود الحاج مهدی التبریزی

ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا

مناسك حج
مطابق با فتاوى
حضرت مستطاب غوث
الشيعة ومحيي الشريعة
آية الله اصفهاني
متع الله المسلمين
بدوام ظله
الشريف

طبعت في المطبعة المرتضوية في النجف الاشرف ١٣٤٨

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین مناسک صحیح و مجزی است

انشاء الله تعالی الاحقر ابو الحسن

الموسوی الاصفهانی محل خاتم مبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و لعنة الله
علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **و بعد** پس میگوید احوج العباد الی عفو ربه الباری
مرتضی بن محمد امین الانصاری این مختصریست در بیان واجبات و اکثر مستحبات حج
بیت الله الحرام بزبان فارسی بجهة اجابت بعض مؤمنین و اعانت سایر حجاج و معتمرین
تحریر شد و غالبا طریق احتیاط در آن مسلوک شده تا انتفاع از آن اختصاصی بمجتهد و
مقصر نداشته باشد امید که انتفاع مؤمنین بآن موجب عفو معاصی این عاصی شده
و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب **بدانکه** حجة الاسلام که در تمام عمر یکبار
واجب میشود بر هر مکلفی که جامع شرائط مقرره بوده باشد بر سه نوع است حج تمتع و حج
قران و حج افراد و چون نوع واجب بر اغلب فارسی زبانان که غرض اصلی از تحریر این رساله
هستند حج تمتع است لهذا اکتفا میشود ببیان همین نوع پس بدانکه حج تمتع مرکب است از
دو عبادت یکی را عمرهٔ تمتع میگویند و دیگری را حج تمتع پس حج تمتع اطلاق بر مجموع دو عبادت
میشود و بر یکجزو از این مرکب نیز اطلاق میشود و جزء اول یعنی عمرهٔ تمتع مقدم است بر جزو
ثانی یعنی حج چنانچه اگر کسی را ممکن نشود که آنرا پیش از حج بجا آورد بجهت عذری حج او حج
افراد میشود چنانچه خواهد آمد بعد از فراغ از بیان افعال عمره انشاء الله تعالی

بدانکه قسم اول از اقسام ثلثه که حج تمتع است صورت آن اجمالاً که مکلف قبل از شروع
در آن اجزاء آنرا اجمالاً بداند چنانچه اجزاء نماز را قبل از شروع باید بداند اینست که
اولاً احرام می بندد از برای عمرهٔ تمتع بتفصیلیکه خواهد آمد بعد از آنکه داخل مکه
شد طواف عمره میکند یعنی هفت بار میگردد بدور خانهٔ کعبه که هر دوره را شوط
میگویند و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند در مقام ابراهیم و بعد از آن سعی
میکند یعنی راه میرود میانهٔ صفا و مروه که دو مکان اند هفت بار و رفتن از صفا بمروه
یکبار است و مراجعت از مروه بسوی صفا بار دیگر محسوبست بعد از آن تقصیر میکند
یعنی اندکی از ناخن یا موی خود را میگیرد و چون از این فارغ شود هر چه بر او بسبب
احرام حرام شده بود از برای او حلال میشود و باین جهة آنرا عمرهٔ تمتع مینامند و جزء
از حج تمتع میگویند که شخص مکلف بعد از ادای عمره میتواند متمتع شود یعنی منتفع
و متلذذ شود بچیزهائیکه بعد از احرام بر او حرام شده بود و چون نزدیک روز نهم
شود باز ثانیاً احرام می بندد از برای حج تمتع از مکه بتفصیلیکه خواهد آمد و میرود
بسوی عرفات که نام موضعی است در چهار فرسخی مکه و از ظهر روز نهم تا مغرب آنجا
میماند و شب از آنجا کوچ میکند و بمشعر الحرام میاید که دو فرسخی مکه است تخمیناً و
در آنجا میماند از طلوع فجر روز عید قربان تا طلوع آفتاب و از آنجا میاید بسوی منی
که نام موضعی است قریب بمکه و در آنجا سه عمل بجا میاورد اول رمی جمره یعنی انداختن
سنگ ریزه بر جمرهٔ عقبه دوم ذبح یا نحر هدی سیم تراشیدن سر یا گرفتن از مو
یا ناخن و بعد از آن بمکه مراجعت میکند و طواف زیارت میکند بدستور سابق بعد از آن
نماز طواف میکند بعد از آن سعی میان صفا و مروه مینماید بطوریکه گذشته و بعد از آن
طواف نساء میکند چه زن باشد و چه مرد و چه طفل و بعد از آن دو رکعت نماز طواف
میکند و بعد از آن مراجعت میکند بمنی از برای ماندن در آنجا شب یازدهم و شب دوازدهم
و در روز یازدهم و دوازدهم نیز رمی جمرات میکند بلکه شب سیزدهم نیز در بعض صور بیکه
خواهد آمد و در روز آن رمی جمار هم میکند و بعد از این اعمال فارغ میشود از تمام

اعمال حجة الاسلام که در ذمه او بود و اگر شخص مکلف بحج جاهل باین افعال باشد در
ابتدای احرام لکن قصد کند حج واجب بر ذمه او را بجا بیاورد بهر نحو بکه بعد از اشتغال
بعمل بر او متشخص خواهد شد مثل اکثر عوام که قصد میکنند اتیان عمل را بر طبق رساله که
در دست است یا بر طبق قول یا عمل مجتهدی که بهمراه او هستند ظاهرا عمل او صحیح خواهد بود
چنانچه از بعض روایات مستفاد میشود اما صورت حج تمتع تفصیلا پس اول افعال آن
عمره است چنانچه دانستی و چون واجبات عمره پنج بود و واجبات حج پانزده بود پس مجموع
بیست واجب در دو باب و دوازده فصل بیان میشود ان شاء الله تعالی **باب اول** در
افعال عمره است و در آن پنج فصل است **فصل اول** در احرام عمره است و در آن چند
مقصد است **مقصد اول** در مستحبات قبل از احرام و در احرام و بعد از آن و مکروهات
احرام **بدانکه** مستحب است در وقت اراده احرام مهیا شدن از برای احرام بر تنظیف
بدن و گرفتن ناخن و شارب و ازاله موی زیر بغل و موی عانه بنوره و غسل احرام و اگر
بعد از غسل بپوشد یا بخورد چیزی را که از برای محرم جایز نیست یا استعمال طیب کند مستحب
است اعاده غسل و جایز است مقدم داشتن غسل بر میقات مطلقا بنا بر اقوی خصوصا
هرگاه بترسد که آب در میقات نباید و اگر مقدم داشت و بعد از آن آب در میقات یافت
مستحب است اعاده آن و اگر اول روز غسل کند از برای شب کافی است و همچنین عکس و اگر
حدث اصغر واقع شود اعاده آن نماید و چون غسل کند این دعا را بخواند بسم الله وبالله
اللهم اجعله لي نورا وطهورا وحرزا وامنا من كل خوف وشفاء من كل داء وسقم
اللهم طهرني وطهر قلبي واشرح لي صدري واجر على لساني محبتك ومدحتك
والثناء عليك فانه لا قوة لي الا بك وقد علمت ان قوام ديني التسليم لك والاتباع
لسنة نبيك صلواتك عليه واله و چون جامه احرام بپوشد یکی را لنگ کند و دیگری را
رداء و بگوید الحمد لله الذي رزقني ما اواري به عورتي واؤدي به فرضي و
اعبد فيه ربي وانتهي فيه الى ما امرني الحمد لله الذي قصدته فبلغني واردته
فاعانني وقبلني ولم يقطع بي ووجهه اردت فسلمني فهو حصني وكهفي وحرزي

وظهري وملاذي ورجائي ومنجاي وذخري وعدتي في شدتي ورخائي و مستحب
است که احرام را عقب نماز واقع سازد و افضل بعد از فریضه ظهر است و اگر نباشد عقب فریضه
دیگر و اگر نباشد عقب نماز قضائی واقع سازد و اگر نماز قضا نداشته باشد عقب شش رکعت
نماز و اقل آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد توحید و در ثانی سوره جحد بخواند
و چون از نماز فارغ شود و بخواهد نیت احرام کند حمد و ثنای الهی نماید و صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد و این دعا را بخواند اللهم اني اسئلك ان تجعلني ممن استجاب لك
وامن بوعدك واتبع امرك فاني عبدك وفي قبضتك لا اوقى الا ما وقيت ولا اخذ
الا ما اعطيت وقد ذكرت الحج فاسئلك ان تعزم لي عليه على كتابك وسنة نبيك
صلواتك عليه واله وتقويني على ما ضعفت وتسلم لي مناسكي في يسر منك وعافية
واجعلني من وفدك الذي رضيت وارتضيت وسميت وكتبت اللهم اني خرجت
من شقة بعيدة وانفقت مالي ابتغاء مرضاتك اللهم فتمم لي حجتي وعمرتي اللهم اني
اريد التمتع بالعمرة الى الحج على كتابك وسنة نبيك صلواتك عليه واله فان عرض
لي عارض يحبسني فحلني حيث حبستني بقدرك الذي قدرت علي اللهم ان لم
يكن حجة فعمرة احرم لك شعري وبشري ولحمي ودمي وعظامي ومخي وعصبي
من النساء والثياب والطيب ابتغي بذلك وجهك والدار الآخرة و چون نیت احرام
کند سنت است که تلفظ بآن کند و مقارن نیت بگوید لبيك اللهم لبيك لبيك لا
شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك لبيك ذا المعارج
لبيك لبيك داعيا الى دار السلام لبيك لبيك غفار الذنوب لبيك لبيك اهل
التلبية لبيك لبيك ذا الجلال والاكرام لبيك لبيك تبدئ والمعاد اليك
لبيك لبيك تستغني ويفتقر اليك لبيك لبيك مرغوبا ومرهوبا اليك لبيك لبيك
اله الحق لبيك لبيك كشاف الكرب العظام لبيك لبيك عبدك وابن عبديك لبيك
لبيك يا كريم لبيك و مستحب است که این فقرات را نیز بخواند لبيك اتقرب اليك بمحمد وال
محمد لبيك لبيك بحجة وعمرة لبيك لبيك وهذه عمرة متعة الى الحج لبيك لبيك اهل

لبيك ذا النعماء والفضل الحسن الجميل لبيك

التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَلْبِيَةً تَمامُها وَبَلاغُها عَلَيْكَ وَسُنَّتْ است بلند گفتن تلبیه اگر مرد باشد و مکرر گفتن وقت بیدار شدن از خواب و عقب هر نماز واجب و سنت و وقتی که بر شتر سوار شود و شتر برخیزد و وقتیکه بر تلی بالا رود یا سرازیری پائین آید و وقتیکه سواره برسد و در سحرها بسیار بگوید هرچند جنب یا حائض باشد و تلبیه را قطع می کند در عمرهٔ تمتع تا آنکه خانهای مکه را ببیند و در حج تا پیشین روز عرفه و در عمرهٔ مفرده تا وارد حرم شود اگر از خارج میآید و تا نظر بکعبه کند اگر از مکه بیرون رفته باشد بجهة احرام بدانکه مکروه است احرام در جامهٔ سیاه بلکه بعضی مطلق رنگ را گفته اند لکن ظاهر بعضی اخبار معتبره عدم کراهت رخت سبز است و مکروه است که بخوابد در رخت و بالش زرد و بعضی در سیاه نیز گفته اند و همچنین مکروه است در رخت چرکند اگر در حال احرام چرک شده بهتر آنستکه نشوید تا محل شود و احوط ترک استعمال حنا است بقصد زینت بلکه مطلقاً و اولی ترک استعمال است قبل از احرام هرگاه اثر آن باقی بماند تا حال احرام و دخول حمام و سائیدن بدن و لبیک گفتن در جواب کسیکه او را آواز کند و استعمال ریاحین بلکه ترک آن احوط است و بعضی الحاق فرموده اند شستن سر بسدر و خطمی و شستن بدن باب مرد و مبالغه در مسواک کردن و سائیدن رو و کشتی گرفتن **مقصد دویم** در مواقیت احرام است بدانکه محل احرام بستن که آنرا میقات مینامند مختلف میشود باختلاف طریقیکه مکلف از آنها عبور میکند و بمکه میرود پس کسیکه راه او از مدینهٔ منوره باشد میقات او مسجد شجره است و آنرا ذو الحلیفه میگویند و جایز است از برای او در وقت ضرورت تأخیر احرام تا میقات اهل شام و کسیکه از راه عراق و نجد برود میقات او وادی عقیق است و اول آن مسلخ میگویند و اوسط آن غمره و آخر آن ذات عرق که احرام گاه عامه است و افضل احرام از مسلخ اگر بطور یقین معلوم شود و الا تأخیر احوط است تا یقین کند که در وادی عقیق رسیده و احوط آنستکه تا[2] ذات عرق بلکه بعضی از علماء ما جایز نمیدانند تأخیر را و اگر تقیه اقتضا کند تأخیر را تا ذات عرق پیش از رسیدن بآنجا نیت احرام کند و تلبیه را

[2] تاخیر نکند مح

باخفات گوید و رخت خود را در نیاورد و اگر ممکن شود در خفاء در بیاورد و جامهٔ احرام را بپوشد و باز آنرا در آورد و رخت خود را بپوشد و بجهت آن فدیه بدهد چنانچه خواهد آمد و جامهٔ احرام نپوشد تا بذات عرق رسد آنوقت جامهٔ احرام را بپوشد و اظهار کند که الحال محرم میشود و کسیکه راه او از طائف باشد میقات او قرن المنازل است و کسیکه از راه یمن برود میقات او یلملم است که اسم کوهیست و کسیکه از راه شام برود میقات او جحفه است بتقدیم جیم بر حاء مهمله و بدانکه احوط و اقوی لزوم تحصیل علم است باین اماکن و اگر علم ممکن نباشد بعید نیست اکتفاء بظن حاصل از پرسیدن اهل معرفت باین اماکن و کسیکه منزل او نزدیکتر از این مواقیت بمکه باشد میقات او منزل او است و کسیکه از راهی عبور کند که بهیچ یک از مواقیت خمسهٔ مذکوره عبور نکند احرام ببندد از محاذی میقاتی از مواقیت و مدار در محاذات عرفست پس هرگاه در خطی که شخص سیر میکند در بر یا بحر میقات در یمین یا یسار سیر کننده باشد که بعد از سیر از عقب میماند ازد محاذات حاصل گردیده و بسبب کیفیت خط سیر و اعوجاج طریق بسا میشود از برای سیر کننده نسبت بمیقات واحد در دو موضع یا بیشتر محاذات حاصل میشود چنانچه حاجیان در دریائی که از بحر عمان و بحر هند وارد جده میشوند در دو موضع محاذی یلملم واقع میشوند یکی در دریا که یلملم در سمت شمال شرقی و در طرف راست آنها واقع میشود و دیگر در جده که یلملم در طرف جنوب شرقی جده واقع است و دوری هرکدام از مکهٔ معظمه دو منزل است و چون در صورتیکه از برای سیر کننده موضع محاذات متعدد باشد ظاهر آنستکه مخیر است در احرام بستن از هرکدام پس حاجیان دریائی مخیرند در احرام بستن در دریا محاذی یلملم و احرام بستن در جده و چون احراز محاذات در دریا حتی بنحو ظن متعذر و هیچ اعتمادی بقول کپیتان نیست خصوصاً با سرعت سیر مرکب علاوه بر ابتلاء بتظلیل و سایر محاذیر دیگر پس احوط تأخیر احرام است تا جده و گذشت تفصیل مطلب در رسالهٔ سابقه در مسائل متفرقه رجوع بآنجا شود و مع ذلک احوط مرور بر یکی از مواقیت و احرام از آنجا است اگرچه باین نحو که در احرام میکند از محل

محاذات میبندند قصد عمرهٔ مفرده نمایند و بعد از اتمام بروند بقرن المنازل مثلا و برای عمرهٔ تمتع از انجا احرام بربندند و بدانکه کسی که عذری از برای او از احرام بستن در میقات خود بسبب فراموشی یا عذری دیگر روی دهد پس بعد از زوال عذر اگر ممکن باشد برگشتن بمیقات برمیگردد و الا انچه میتواند برگردد بنا بر احوط و از انجا احرام بندد خصوصا حایضی که بسبب جهل مبتلی بترک احرام از میقات نموده باشد چنانچه مورد نص صحیح است و اگر هیچ نتواند از همانجای خود احرام میبندد مگر انکه بعد از دخول حرم زوال عذرش شود پس واجبست که از حرم بیرون رود با تمکن و الا از جای خود احرام می بندد و اگر فراموش کرد احرام او بخواطرش نیامد مگر بعد از اتمام جمیع واجبات پس جمعی انعمره را باطل میدانند و بعضی انرا صحیح میدانند و این قول بعید نیست و احوط اولست و اگر کسی عمدا ترک کند احرام او ممکن نشود او را تدارک ان از میقات پس اقوی فساد عمرهٔ اوست اگرچه احوط احرام است از هر مکانی که ممکن باشد مثل ناسی و اتیان بعمره است و قضای ان بعد از ان و اما جاهل پس اقوی صحت عمرهٔ اوست و بدانکه شرط احرام طهارت از حدث اصغر و اکبر نیست پس جایز است احرام از جنب و حائض و نفسا بلکه غسل احرام از برای حائض و نفساء نیز مستحبست **مقصد سیم** در واجبات احرام و انچه متعلق بانها است اما واجبات احرام پس سه چیز است اول نیت است بانکه قصد کند احرام بستن از برای عمرهٔ تمتع حجة الاسلام بجهة اطاعت فرمودهٔ خداوند عالم و معنی احرام بستن چنانچه بعضی ذکر کرده اند بخود قرار دادن ترک امور چند است که خواهد امد بجهة توجه بمکه بجهة اداء افعال معهوده دویم گفتن چهار تلبیه است و واجب یکدفعه است و مقدار استحباب تکرار ان گذشت و صورت ان بنا بر احوط بلکه اصح اینست لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لا شَرِیکَ لَکَ و واجبست تصحیح این فقرات چنانچه تصحیح تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و غیر ان در نماز واجبست و احوط و اولی کسر همزهٔ انّ و فتح کاف الملک است و اگر تکرار لک بعد الملک نماید بد نیست و بدانکه واجبست تعلم ان اگر نداند نشد باشد از او با کسی او را تلقین کند و اگر ممکن نشود جمع کند

میان تلفظ بان بهر نحو که ممکن شود و ترجمهٔ ان و نائب گرفتن در گفتن ان سیم واجبست قبل از نیت و تلبیه پوشیدن دو جامهٔ احرام که یکی از انها ستر کند ما بین ناف و زانو را که انرا ازار گویند و دیگری که از ان رداء گویند انقدر باشد که ساتر منکبین بوده باشد و بدانکه ظاهر مشهور انستکه پوشیدن این دو جامه و کندن رخت دوخته خود شرط احرام نیست اگرچه واجبست و ظاهر بعضی اشتراط کندن رخت دوخته است پس احوط انستکه قبل از نیت و تلبیه رخت احرام بپوشد و شرطست در این دو جامه که نماز در انها صحیح باشد پس کفایت نمیکند حریر و غیر ماکول اللحم و متنجس بنجاستیکه معفو نباشد و همچنین کفایت نمیکند ازاری که بشره از ان نمایان باشد و احوط در رداء نیز ملاحظهٔ این شرطست و احوط تطهیر این دو جامه است یا تبدیل انها اگر نجس شوند در احوال احرام بلکه اولی و احوط مبادرت بازالهٔ نجاست است از بدن نیز و بعضی از علماء منع نموده اند از حریر خالص در جامهٔ احرام زنها و خالی از قوت نیست با انکه احوطست بلکه بعضی تصریح فرموده اند که احوط انستکه زن در جمیع احوال احرام حریر خالص نپوشد بلکه خالی از قوت نیست و احوط انستکه از جنس پوست نباشد بنا بر انکه در عرف عرب ثوب بران صدق نمیکند و همچنین منسوج بوده باشد نه مثل نمد مالیده باشد و لکن اقوی جواز است در غیر منسوج **مقصد چهارم** در تروک احرام است چون دانستیکه حقیقت احرام توطین نفس است بر ترک اموریکه خواهد امد پس ناچار است از معرفت ان امور بلکه احوط مراجعهٔ انها است پیش از نیت احرام تا قصد کف از انها نماید بلی التفات بانها تفصیلا در وقت نیت احرام لازم نیست و ان چند امر است اول شکار صحرائی که وحشی باشد مگر در صورت خوف اذیت از ان و حرامست نیز خوردن ان و نگاه داشتن ان هرچند مالک ان بوده باشد قبل از احرام و بهمراه خود اورده باشد و اعانت کسیکه از شکار کند بهر نوع از اعانت و اما شکار دریائی پس باکی بان نیست و مراد بان حیوانیستکه تخم و جوجه هر دو در دریا کند و همچنین حیوان اهلی مثل مرغ خانگی و گاو و گوسفند و شتر اهلی و هر شکار که حرام است جوجه و تخم ان نیز حرام و اگر محرمی صید را ذبح کند مشهور انست که میته خواهد بود در بارهٔ محرم و محل و ملخ در حکم شکار صحرائی است دویم جماع کردن با زن و بوسیدن

و بازی کردن و نگاه کردن بشهوت بلکه مطلقا لتذاذ و استمتاع بزن و بدانکه اگر کسی در احرام جماع کند با زن یا مرد چه در قبل و چه در دبر نه از روی نسیان یا نادانی پس اگر در عمره است و پیش از سعی واقع شده عمرهٔ او فاسد است و بر او یک شتر کفاره لازم است بعد و عمره را تمام میکند و آنرا اعاده میکند و اگر عمرهٔ تمتع باشد پیش از حج آنرا بجا میاورد و اگر وقت تنگ باشد حج او افراد میشود پس بعد از حج عمرهٔ مفرده بجا میاورد و احوط اعادهٔ حج است در سال آینده و هرگاه بعد از سعی باشد همان کفارهٔ تنها بر او لازم است و آن یک شتر است اگر موسر باشد و یک گاو است اگر متوسط باشد و یک گوسفند است اگر معسر باشد و اگر در احرام حج این عمل شود پس اگر پیش از وقوف عرفه و مشعر بوده حج او نیز فاسد است اجماعا و واجب است آنرا تمام نماید و در سال دیگر آنرا قضا نماید و همچنین اگر بعد از وقوف عرفه و قبل از مشعر بوده علی الاشهر و اگر بعد از وقوفین باشد حج او صحیح است و همان کفاره لازم است اگر پنج شوط از طواف نسا نموده بنا بر احوط و اقوی عدم وجوب کفاره است اگر از نصف تجاوز کرده باشد و الا کفاره نیست علی الاظهر الاشهر اگرچه احوط کفاره است و در کفارهٔ بوسیدن زن خلافست بعضی گفته اند که اگر از روی شهوت باشد یک شتر است و اگر نه از روی شهوت است یک گوسفند است و بعضی مطلقا یک شتر میدانند و این احوط است لکن اقوی قول اولست و اگر نگاه کند عمدا بغیر اهل خود و انزال او شود احوط آنکه اگر میتواند یک شتر و الا یک گاو و الا یک گوسفند و اگر نگاه باهل خود کند و انزالش شود مشهور یک شتر است و اگر کسی دست بازی کند بشهوت بی انزال پس بعضی گفته اند که یک گوسفند بر او لازم است و با انزال او را شتری لازم است ششم عقد کردن زن از برای خود یا غیر که محرم باشد یا محل و همچنین شاهد شدن بر عقد و اقامهٔ شهادت هرچند متحمل آن شده باشد در غیر حال احرام و احوط ترک خطبه است یعنی خواستگاری زن و اما رجوع بمطلقهٔ رجعیه پس بی عیب است و همچنین خریدن کنیز هرچند بجهة استمتاع باشد بلی اگر مقصود او استمتاع در حال احرام بوده باشد احوط ترک آنست بلکه بعضی جزم بحرمت کرده اند چنانچه احوط ترک تحلیل کنیز و قبول تحلیل آنست و بدانکه کسیکه عقد کند زنی را در حال احرام برای محرمی و محرم دخول کرد پس بر هر یک از ایشان یک شتر کفاره است

و اگر دخول نکند بر هیچ یک کفاره نیست و همچنین کفاره لازم است بر عاقد از برای محرم با دخول هرچند عاقد محل باشد بلکه بر زن که محل باشد هرگاه بداند که شوهر محرم است چهارم استمنا است یعنی طلب نزول منی بدست یا غیر آن هرچند بخیال یا ملاعبه با زن خود یا دیگری بوده و بدانکه انزال منی باستمنا بعضی آنرا مفسد حج دانسته اند مثل جماع کردن و بعضی همان کفاره تنها را واجب دانسته اند که یک شتر بوده باشد پنجم استعمال طیب یعنی بوهای خوش مثل مشک و زعفران و کافور و عود و عنبر بوییدن یا مالیدن بر بدن یا خوردن یا پوشیدن چیزیکه در آن بوی خوش بوده باشد هرگاه اثر آن باقی است و اگر محتاج بخوردن یا پوشیدن شود دماغ خود را بگیرد و احوط بلکه خالی از قوت نیست وجوب ترک استعمال ریاحین و غایت احتیاط ترک بوییدن میوهای خوش بو است مثل سیب و بروشبان اگرچه خوردن آنها ضرری ندارد چنانچه ظاهر بعضی اخبار دلالت میکند بر هر دو مطلب و مشهور آنست که خلوق کعبه و آن چیزیستکه کعبه را بآن خوشبو میکنند مستثنی است از حکم بوی خوش و چون مشتبه است مصداق آن احوط امساک است از آن و استثنا کرده اند نیز شنیدن بو را در وقت گذشتن از بازار عطاران که ما بین صفا و مروه واقع است و اقوی همین است ولی احوط اجتناب است از آن نیز و بدانکه کفارهٔ طیب کشتن یک گوسفند است و بدانکه احوط بلکه اقوی حرمت گرفتن دماغ است از بوی بد بلی فرار کردن بتند رفتن ضرر ندارد ششم پوشیدن چیز دوخته است و چیزیکه شبیه بچیز دوخته باشد مثل رختهائی که از نمد میمالند بهیئت بالاپوش و کلیجه و کلاه و غیر آن و احوط اجتناب از مطلق دوخته است هرچند قلیل باشد حتی همیانیکه پول زر در آن میکنند و در کمر میبندند و لکن اقوی در همیان جواز بستن آن بر کمر و اولی آنستکه قسمی کند که بدون گره باشد و چیزیکه از برای ناخوشی یا فتق میدوزند اقوی جواز آنست و لو بدون ضرورت و لکن احتیاطا فدیه بدهند چنانچه هرگاه محتاج شود بپوشیدن دوخته فدیه بر او لازم است که یک گوسفند باشد و احوط گره زدن رخت احرام است خصوصا ردا و تکمه نکردن در آن و بچوب یا سوزن بعض آنرا ببعض وصل نکند و بدانکه حرمت پوشیدن دوخته مختص مرد است بنا بر مشهور پس جایز است از برای زن پوشیدن آن مگر قفازین

که قبل از این چیزی بود که زنهای عرب مید وختند از برای حفظ دستها از سرما و در ان پنبه میکردند که احوط بلکه اقوی اجتناب از انست هفتم سرمه کشیدن بسیاهی که در ان زینتی باشد هرچند قصد زینتی نکند و همچنین سرمهٔ که در ان بوی خوش باشد از قبیل مشك و نحو ان اگرچه قصد زینت نکند و احوط اجتناب از مطلق سرمه است بقصد زینت هشتم نگاه کردن در اینه و بعضی تصریح فرموده اند که احوط ترك استعمال منظره است یعنی عینك مگر بجهة ضرورت و همچنین نگاه کردن در اب صافی و اقوی جواز هردو است نهم پوشیدن موزه و چکمه و جوراب است و هرچه تمام پشت پا را بگیرد برای مردان بلکه زنان نیز بنابر احوط و پوشانیدن ان بطرف جامه یا بدست و نحوان ضرر ندارد و بعضی تصریح کرده اند که ستر بعض مثل ستر کل است مگر موضع بند نعلین و دلیلش ظاهر نیست مگر انکه احوطست و اقوی جواز انست و هرگاه محتاج شد بپوشیدن خفین بجهة نبودن نعلین احوط شکافتن روی انها است دهم فسوقست و مراد از ان دروغ گفتن است و بعضی الحاق بسباب نموده اند و بعضی مفاخرترا الحاق کرده اند و بعضی مفاخرترا راجع بسباب کرده اند چرا که مفاخرت اظهار فضائلست از برای خود و سلب انها از غیر یا اثبات رذایل است از برای غیر و سلب انها از خود و شبههٔ در تحریم همهٔ مذکورات نیست یازدهم جدالست و ان گفتن لا والله یا بلی والله است و احوط الحاق مطلق یمین است و در مقام ضرورت بجهة اثبات حق یا نفی باطل جایز است و بدانکه اگر جدال صادق باشد پس در کمتر از سه مرتبه چیزی در ان نیست بجز استغفار و در سه مرتبه یك گوسفند است و لکن از جملهٔ اخبار مستفاد میشود که کمتر از سه یمین اگر صادق باشد جدال نیست نه انکه باشد و کفاره نداشته باشد و اما دروغ پس مشهور انستکه در یکمرتبه یك گوسفند و در دو مرتبه یك گاو و در سه مرتبه یکشتر است دوازدهم کشتن جانوران که در بدن ساکن میشوند از بدن یا رخت مثل شپش یا کنه که در شتر میباشد و همچنین انداختن انها است بلکه از موضعی بموضع دیگر نقل کردن که موضع اول احفظ باشد از برای ان بلی انداختن کنه از بدن خود بلکه از شتر عیب ندارد مگر حلم یعنی کنهٔ بزرك از شتر که انداختن ان جایز نیست سیزدهم انگشتر بدست کردن بجهة زینت و باکی نیست بجهة استحباب ان و بعضی تصریح فرموده اند بحرمت استعمال حنا بقصد زینت

در حال احرام بلکه قبل از ان هرگاه اثر ان بماند تا زمان احرام و بعضی احتیاط کرده اند از استعمال هرچند نه بقصد زینت باشد چهاردهم از برای زن پوشیدن زیور است بجهة زینت مگر انچه را که عادت بپوشیدن ان داشته پیش از احرام پس باکی نیست بگذاشتن ان و در بیاوردن ان بجهة احرام الا انکه از اظهار نمیکند قصدا از برای زوج و غیر او از مردان پانزدهم روغن مالیدن است ببدن هرچند در ان بوی خوش نباشد علی الاحوط بل علی الاقوی مگر بجهة ضرورت و همچنین حرام است روغن مالیدن پیش از احرام اگر در ان بوی خوش باشد و اثرش باقی بماند شانزدهم ازاله مو است از بدن خود یا غیر خود محل باشد غیر یا محرم هرچند یکمو باشد مگر بجهة ضرورت مثل کثرت شپش و درد سر و موی چشم که اذیت کند و باکی نیست با نچه بی قصد کنده میشود در وقت وضوء بلکه غسل و فدیهٔ سر تراشیدن هرچند بجهة ضرورت باشد یك گوسفند است یا سه روز روزه یا صدقهٔ ده مد بر ده مسکین و بعضی گفته اند دوازده مد بر شش مسکین و احتیاطا اختیار گوسفند است و همچنین هرگاه موی زیر هردو بغل خود را ازاله کند بلکه زیر یك بغل را علی الاحوط بل الاقوی و هرگاه دست بکشد بسر یا بریش خود یك مو یا دو مو بیفتد یك کف از طعام صدقه کند هفدهم پوشانیدن مرد است سر خود را حتی بگل و حنا و حمل چیزی بر سر علی الاحوط و احوط و اولی ترك پوشانیدن انست ببعض بدن مثل دست اگرچه اظهر جواز انست و گوشها ظاهرا از سر محسوبند و در حکم سر است بعض سر الا انکه استثناء شده از ان گذاشتن بند خیك اب بر سر و دستمال بلکه بر سر بجهة صداع بند و اشهر و اظهر جواز پوشیدن دو است از برای مرد و قول بمنع شاذ است و در حکم پوشانیدن سر است ارتماس در اب بلکه مطلق مایع و بدانکه فدیهٔ پوشانیدن سر یك گوسفند است و احوط تعدد فدیه است بتعدد پوشانیدن خصوصا هرگاه بی عذر باشد خصوصا هرگاه مجلس متعدد باشد هیجدهم پوشانیدن زنست روی خود را بنقاب و غیر ان و همچنین بعض از ان مگر انقدر دیگر من باب المقدمه بجهة پوشانیدن سر از برای نماز از اطراف رو پوشیده میشود و بعد از نماز فورا انرا مکشوف نماید و جایز است بجهة رو گرفتن از نامحرم که طرف چیزیرا که بر سر زده است از چادر و غیره پائین بیندازد

تا محاذی بینی بلکه ذقن بلکه بعضی واجب دانسته‌اند که آنرا بدست یا بچوبی دور از
رو نگاه دارد که از قبیل نقاب نشود والّا یک گوسفند کفّاره بر او لازم است و این
قول احوط است بلکه خالی از قوّت نیست نوزدهم سایه قرار دادن مردان است بالای
سر خود در حال منزل طی کردن بمثل هودج و چتر و نحو آن چه سواره باشد چه پیاده علی
الاحوط و احوط آنستکه به پهلوی محمل و هر چیز دیگر که بالای سر آن نباشد استظلال نکند اگرچه
جواز راه رفتن در سایهٔ محمل و هر چیز دیگر که بالای سر نباشد خالی از قوّت نیست و از
استظلال بمثل طرف جامه و چتر و نحو آنها اجتناب کند بنابر احوط اگرچه بالای سر نباشد
و جایز است جمیع اینها در وقت منزل کردن هرچند رفت و آمد در کارهای خود کند
و نشیند اگرچه احوط ترک است در وقت تردّد و همچنین جایز است در وقت ضرورت
بجهة شدّت سرما یا گرما یا باران ولکن کفّاره میدهد و از برای زنها بلکه اطفال جایز است
بی کفّاره و فدیهٔ سایه انداختن یک گوسفند است و احوط آنستکه اگر بتواند از برای هر
روزی یک گوسفند بدهد بیستم بیرون آوردن خون است از بدن خود نه غیر هرچند بخراشیدن
بدن یا مسواک کردن باشد اگر بداند که موجب آن میشود و در حال ضرورت جایز است و
بعضی گفته‌اند که کفّارهٔ آن گوسفند است و بعضی گفته‌اند اطعام یک مسکین است بیست و یکم
ناخن گرفتن هرچند بعض ناخن باشد مگر آنکه اذیّت او کند مثل آنکه بعض آن افتاده و
بعض دیگر آن او را اذیّت کند پس فدیه میدهد و فدیهٔ آن بعض یک مدّ از طعام است
چنانچه فدیهٔ ناخن تمامی همانست و اگر مجموع ناخن دست و پا را در مجلس واحد بگیرد
یک گوسفند لازم است و اگر دستها را در یک مجلس جدا و پاها را جدا بگیرد در مجلس
دیگر دو گوسفند لازم است بیست و دوم کندن دندانست اگر خون بیاید و بعضی
گفته‌اند که کفّارهٔ آن یک گوسفند است و آن اولی و احوط است و حرمت آن با نیامدن خون
معلوم نیست بیست و سیم کندن درخت و گیاهی که در حرم روئیده باشد مگر آنکه
در ملک یا منزل او بعد از آنکه ملک یا منزل او شده روئیده باشد یا آنکه خود آنرا کاشته
باشد و استثناء شده است از این اذخر که گیاهیست معروف و درخت میوه‌ها و درخت

خرما و اگر درختی را بکند جمعی گفته‌اند که اگر بزرگ باشد یک گاو کفّاره میدهد و
اگر کوچک باشد یک گوسفند و اگر بعض درخت باشد قیمت آنرا و در گیاه کفّاره
نیست بجز استغفار و جایز است گذاشتن شتر خود را که علف را بخورد و لکن خود
بجهة او قطع نکند و بدانکه این حکم مختصّ محرم نیست بلکه در باب همه کس ثابت است و باکی نیست براه
رفتن بنحو متعارف اگرچه موجب قطع گیاه حرم شود بیست و چهارم سلاح برداشتن مثل
شمشیر و نیزه و هرچه از آلات حرب گویند مگر بجهة ضرورت و احوط و اولی عدم همراه
داشتن سلاح است هرچند پنهان نباشد اگر ظاهر باشد مثل آنکه بیشتر او مخفی باشد و حتّی
برداشتن مثل زره و خود و شبه آن از آلات حفظ معلوم نیست والله العالم

فصل دوّیم

در طواف عمره است و در آن سه مقصد است

مقصد اوّل

در مستحبّات دخول مکّه و مسجد الحرام است تا زمان ارادهٔ طواف بدانکه سنّت است که
چون بحرم مکّه برسد از شتر فرود آید و غسل دخول حرم کند و پا برهنه کند و نعلین در
دست گیرد و با این عنوان داخل حرم بشود و در حدیث است که هر که چنین کند بجهة
تواضع و فروتنی نسبت بحق تعالی خداوند عالم جلّ ذکره محو کند از او صد هزار گناه و
بنویسد از برای او صد هزار حسنه و صد هزار حاجت او را بر آورده کند و در وقت
دخول حرم این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ فِی كِتَابِكَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ وَاَذِّنْ فِی
النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَرْجُو
اَنْ اَكُونَ مِمَّنْ اَجَابَ دَعْوَتَكَ قَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَفَجٍّ عَمِيقٍ سَامِعًا لِنِدَائِكَ
وَمُسْتَجِيبًا لَكَ مُطِيعًا لِاَمْرِكَ وَكُلُّ ذٰلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَیَّ وَاِحْسَانِكَ اِلَیَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى
مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ اَبْتَغِی بِذٰلِكَ الزُّلْفَةَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ اِلَيْكَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِی
وَالتَّوْبَةَ عَلَیَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَى النَّارِ وَآمِنِّی مِنْ عَذَابِكَ
وَعِقَابِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و سنّت است بجهة دخول مکّهٔ معظّمه غسل دیگر
کند اگر میسور شود و چون داخل مکّه شود با آرام تن و آرام دل و چون داخل مکّه شود
از راه بالای مکّه داخل شود و بعضی گفته‌اند که این حکم مختصّ کسانی است که از راه مدینه

روند و بعضی غسل بجهت دخول مسجد الحرام ذکر کرده اند و چون داخل شود از در بنی
شیبه داخل شود و گفته اند که ان الحال برابر باب السلام است باید که چون از باب
السلام داخل شود راست بیاید تا ستونها و با کمال خضوع و خشوع و آرام دل و تن بر
در مسجد بایستد و بگوید چنانچه در خبر صحیح است السّلام علیک ایّها النّبیّ و رحمة الله
و برکاته بسم الله و بالله و ما شاء الله السّلام علی انبیاء الله و رسله السّلام علی
رسول الله السّلام علی ابراهیم خلیل الله و الحمد لله ربّ العالمین و در روایت دیگر
وارد شده است که بگوید بسم الله و بالله و من الله و الی الله و ما شاء الله و علی ملّة
رسول الله صلّی الله علیه و آله و خیر الاسماء لله و الحمد لله و السّلام علی رسول الله
السّلام علی محمّد بن عبد الله السّلام علیک ایّها النّبیّ و رحمة الله و برکاته
السّلام علی انبیاء الله و رسله السّلام علی ابراهیم خلیل الرّحمن السّلام علی
المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین اللّهمّ
صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد و ارحم محمّدا و آل محمّد کما صلّیت و
بارکت و ترحّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل
محمّد عبدک و رسولک اللّهمّ صلّ علی ابراهیم خلیلک و علی انبیائک و رسلک و سلّم
علیهم و سلّم علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتک و
استعملنی فی طاعتک و مرضاتک و احفظنی بحفظ الایمان ابدا ما ابقیتنی جلّ ثناء
وجهک الحمد لله الّذی جعلنی من وفده و زوّاره و جعلنی ممّن یعمر مساجده و جعلنی
ممّن یناجیه اللّهمّ انّی عبدک و زائرک فی بیتک و علی کلّ مأتیّ حقّ لمن اتاه و
زاره و انت خیر مأتیّ و اکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن بانّک انت الله لا
اله الّا انت وحدک لا شریک لک و بانّک واحد احد صمد لم تلد و لم تولد و لم یکن
لک کفوا احد و انّ محمّدا عبدک و رسولک صلّی الله علیه و علی اهل بیته یا جواد
یا کریم یا ماجد یا جبّار اسئلک ان تجعل تحفتک ایّای بزیارتی ایّاک اوّل شیء
تعطینی فکاک رقبتی من النّار پس سه مرتبه میگوئی اللّهمّ فکّ رقبتی من النّار

پس میگوئی و اوسع علیّ من رزقک الحلال الطّیّب و ادرء عنّی شرّ شیاطین الجنّ و الانس
و شرّ فسقة العرب و العجم پس داخل مسجد میشوی و میگوئی بسم الله و بالله پس دستها را
بردار و رو بکعبهٔ معظمه بکن و بگو اللّهمّ انّی اسئلک فی مقامی هذا و فی اوّل مناسکی
ان تقبل توبتی و ان تتجاوز عن خطیئتی و ان تضع عنّی وزری الحمد لله الّذی بلّغنی بیته
الحرام اللّهمّ انّی اشهد انّ هذا بیتک الحرام الّذی جعلته مثابة للنّاس و
امنا مبارکا و هدی للعالمین اللّهمّ انّ العبد عبدک و البلد بلدک و البیت بیتک
جئت اطلب رحمتک و اؤمّ طاعتک مطیعا لامرک راضیا بقدرک اسئلک مسئلة الفقیر
الیک الخائف لعقوبتک اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتک و استعملنی بطاعتک و مرضاتک
پس خطاب بکعبه کن و بگو الحمد لله الّذی عظّمک و شرّفک و کرّمک و جعلک مثابة للنّاس و امنا
مبارکا و هدی للعالمین و چون نظر بر حجر الاسود افتد رو بسوی آن کند و بگوید الحمد
لله الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا ان هدانا الله سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الّا الله و الله اکبر من خلقه و الله اکبر ممّا اخشی و احذر لا اله الّا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی
کلّ شیء قدیر اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آله کافضل ما صلّیت
و بارکت و ترحّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید و سلام علی جمیع
النّبیّین و المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین اللّهمّ انّی اؤمن بوعدک و اصدّق
رسلک و اتّبع کتابک پس بتأنّی روانه شو و گامها را کوتاه بگذار از ترس عذاب خدا
پس چون نزدیک حجر الاسود رسی دستها را بردار و حمد و ثنای الهی را بجای آور و صلوة
بر محمّد و آل محمّد بفرست و بگو اللّهمّ تقبّل منّی پس دست و رو و بدن را بحجر الاسود بمال
و ببوس آن را و اگر نتوانی ببوسی دست بمال و اگر نتوانی دست را بمالی اشاره بکن و بگو
اللّهمّ امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللّهمّ تصدیقا
بکتابک و علی سنّة نبیّک صلواتک علیه و آله اشهد ان لا اله الّا الله وحده
لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله آمنت بالله و کفرت بالجبت و الطّاغوت

وَاللّاتِ وَالعُزّى وَعِبادَةِ الشَّيطانِ وَعِبادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدعى مِن دُونِ الله واگر
نتوانی همه را بخوانی بعضی را بخوان و بگو اَللّٰهُمَّ اِلَيكَ بَسَطتُ يَدي وَفيما عِندَكَ عَظُمَت
رَغبَتي فَاقبَل سُبحَتي وَاغفِر لي وَارحَمني اَللّٰهُمَّ اِنّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الكُفرِ وَالفَقرِ وَمَواقِفِ
الخِزيِ فِي الدُّنيا وَالاٰخِرَةِ

مقصد دویم

در واجبات طواف و بعضی از احکام
انست **بدانکه** مکلف بعمرهٔ تمتع بعد از دخول مکه واجبست که ابتدا کند بطواف خانهٔ
کعبه و طواف از ارکان عمره است کسیکه عمدا انرا ترك کند تا وقتیکه متمکن از ان نشود
پیش از وقوف بعرفات عمرهٔ او باطل است چه عالم بمسئله باشد چه جاهل و بر جاهل
علاوه بر فساد واجبست کشتن یك شتر و ظاهرا حج او حج افراد میشود و وجوب قضای
حج بر او در سال اینده قوی است بخلاف کسیکه حج تمتع او بجهة عذر بدل بافراد شود
چنانچه خواهد امد و اگر کسی سهوا ترك کند لازم است اتیان بان هر وقت که باشد و
اگر ببلد خود رفته باشد و برگشتن متعذر یا متعسر باشد نائب بگیرد و اگر سعی را بجای
اورده سعی را نیز اعاده کند بنا بر احوط و مریض اگر ممکن است او را دوش میگیرند و
طواف میدهند والا نائب میگیرند از برای او و بدانکه واجبات طواف دوازده امر است
پنج از ان شرط خارج و هفت از ان واجب داخل شرط اول طهارت از حدث پس جائز
نیست طواف واجب از محدث و اگر محدث غفلة طواف کند طواف او باطل است و اگر
در اثنای طواف محدث شود پس اگر بعد از تجاوز نصف بوده قطع میکند و طهارت
میگیرد و از موضع قطع تمام کند و اگر قبل از ان بوده طواف را بعد از طهارت از سر گیرد
و بدانکه حکم شك در گرفتن طهارت بعد از حدث یا شکستن ان قبل از طواف و بعد
از ان و در اثناء ان حکم شك است در طهارت بجهة نماز و اگر معذور باشد در وضو
و غسل واجبست تیمم بجهة اباحهٔ طواف بنحویکه در تیمم بجهة صلوة مقرر شده و اگر
اب و چیزیکه بان تیمم کند هیچ یك موجود نباشد پس حکم ان حکم غیر متمکن از طواف است
که بعد از یأس از تمکن نائب میگیرد و احوط انستکه خود نیز طواف کند چنانچه احوط انستکه
جنب متیمم بعد از انکه طواف کند نائب بگیرد بدانکه حائض مثل جنب نیست که در صورت

بعد از گرفتن

تعذر وظیفه اش تیمم باشد بلکه در ان تفصیلی است و ان اینستکه هرگاه پیش از طواف
عمره حائض شود و تا پیش از حرکت حاج ببلاد شان پاك نشود و نتواند بماند تا پاك
شود و از انها تخلف کند باید برای طواف عمره و طواف حج و طواف نساء نائب
بگیرد و بقیهٔ اعمال را خودش بجا اورد و همچنین است در صورتیکه پیش از طواف حج و
طواف نساء حائض شود و اما اگر پیش از طواف عمره حائض شود و بحسب عادت خود
پیش از رفتن حاج بعرفات پاك میشود پس تأمل کند تا پاك شود و خودش طواف و
تتمهٔ اعمال عمره را بجا اورد پس هرگاه اتفاقا پاك نشود تا انکه وقت رفتن بعرفات مضیق
شود باید عمرهٔ تمتع را بدل کند بحج افراد و بهمان حال با حاج بعرفات رود و حج
افراد را تمام کند و بعد از ان دوباره بقصد عمرهٔ مفرده محرم شود و اعمال عمره را بجا اورد
و این حج افراد و عمرهٔ مفرده کفایت میکند از حج تمتع که بر او بوده و هرگاه بعد از فراغت از
عمرهٔ تمتع و پیش از رفتن بعرفات بترسد که بعد از مراجعت از عرفات و مشعر حائض شود
و درك طواف حج و نساء ننماید باید طواف و سعی حج و طواف نساء را پیش از وقوف
بعرفات و مشعر و منی بجا اورد و پاك بودن از حیض در غیر طواف از اعمال عمره و حج
معتبر نیست شرط دویم طهارت بدن و رخت از نجاست هرچند نجاستی باشد که در
نماز معفو است مثل دم کمتر از درهم و دم جروح و قروح علی الاحوط خصوصا بملاحظهٔ
قول بحرمت ادخال مطلق نجاست در مسجد اگرچه خلاف ان اقوی است و اگر طواف کند پس
عالم شود بنجاست بعد از فراغ از طواف اظهر صحت است و اگر عالم شود در اثناء طواف جمعی
بر انند که قطع کند طواف را و ازاله کند نجاست را و برگردد و تمام کند طواف را و احوط
استیناف است بعد از اتمام خصوصا با تخلل فعل کثیر که موجب قطع طواف بوده باشد قبل از
اکمال چهار شوط و همچنین است حکم هرگاه نجاست عارض ثوب یا بدن شود در حال طواف
و کفایت اتمام در انجا اظهر است و اگر فراموش کند نجاست را و طواف کند پس احوط اعادهٔ
طواف است شرط سیم ختنه کردن است در حق مردان پس بدون ان طواف باطل
است و این شرط در بارهٔ زنان نیست و احوط ثبوت این شرطست در بارهٔ اطفال

کوچك پس اکر بدون ختنه طواف کنند یا طواف دهند انها را طواف نساء از ایشان باطل
خواهد بود پس زن از برای ایشان بعد از بلوغ حلال نخواهد بود مکر انکه تدارك
طواف نساء نماید بخود یا نائب شرط چهارم ستر عورتست بنابر احوط بلکه اقوی
و معتبر است دران اباحه بلکه احوط ملاحظه جمیع شرائط لباس مصلّی است دران
نظر بحدیث مشهور که طواف در حکم نماز است شرط پنجم نیّت است و نیّت چنین
کند که هفت دور طواف خانه کعبه میکنم طواف عمرهٔ تمتع از فرض حجة الاسلام
بجهة اطاعت فرمان خداوند عالم و امّا واجبات داخل در حقیقت ان هفت است
پس اوّل ابتدا کردنست بحجر الاسود بنحویکه تمام بدن او مرور کند بر تمام حجر الاسود
و چون تحقق این معنی بر وجه حقیقت بسیار متعسّر بلکه متعذر است اکتفا میشود در
تحقق ان بانکه محاذی نماید پیشترین اجزاء بدن خود را با پیشترین اجزاء حجر الاسود
و لهذا کلام واقع شده در تعیین جزویکه از انسان مقدم بر همهٔ اجزاء بدن اوست
که ایا ان جزء طرف بینی است یا طرف انکشت ابهام پاها است یا مختلف میشود حتی انکه
در بعضی که فی الجمله بطن بلند جزو اوّل شکم است و امّا جزو مقدّم حجر الاسود پس در
زیر تنکه نقره پنهان است و پر واضح است که ملاحظه محاذات مذکوره در غایت
تعسّر است خصوصًا با ازدحام شیعه و سنّی در طواف با انکه در انجا دو سنك نصب
کرده اند که شخص طواف کننده بملاحظه انها تحصیل علم یا مظنه بمحاذات حجر الاسود
میکند لهذا اختلاف واقع شده میانهٔ علماء متأخرین قدس الله اسرارهم در دفع این
مشقت و حرج بر چند وجه اوّل منع وجوب ابتداء باوّل حجر الاسود است ادعا اینکه قدر
که واجبست ابتداء بحجر است نه اوّل ان دوّم انکه محاذات عرفیه کفایت میکند یعنی
همین قدر که در عرف کویند که مقابل اوّل حجر الاسود است سیّم انکه شخص مکلّف
از اندکی پیشتر نیّت کند که ابتداء در واجب از محاذی حجر بوده باشد و انتهاء ان
بهمان موضع محاذی و زاید از باب مقدمهٔ علمیه بوده باشد و ان نیّت را در ذهن
باقی بدارد تا وقتیکه محاذی حجر شود کافی خواهد بود و اکر انچه در قلب حاضر است

استدامه ان نیز در شوار باشد حاجت بان هم نیست بنابر اینکه نیت داعی بر فعلست
و این وجه اقوی و احوطست و بر همین محمولست انچه بصحت پیوسته است که حضرت
فخر کائنات صلی الله علیه و آله سواره طواف بجا اوردند دوّم ختم نمودن هر دور است بحجر الاسود
و این معنی متحقق نمیشود الا بعد از محاذات جزء اوّل بدن با جزء اوّل حجر و در این جا
نیز اکر بجهة تحصیل علم با تمام دور قدری زیادتر برود بقصد انکه زاید مقدمه است
خارج بجهة تحصیل علم بمحاذات کافی خواهد بود سیّم انکه در جمیع احوال طواف
خانه را بدست چپ کذارد پس اکر شخص در بعض اجزاء طواف رو بخانهٔ کعبه کند
بجهة بوسیدن ارکان یا غیر ان یا انکه بصدمهٔ حجاج در وقت ازدحام پشت بخانه
یا رو بخانه شود ان جزء از طواف محسوب نخواهد بود و واجبست اعادهٔ همان جزء
نماید و از اینجا اشکال میشود در وقت کذشتن از دو باب حجر اسمعیل علیه السلام که اکر شخص از
حجر الاسود بیاید در حالتیکه خانه در دوش چپ باشد و از باب حجر بهمان خط مستقیم
بکذرد خانه در وقت محاذات باب حجر از دوش چپ اورده میشود و بر پشت سر او
میافتد اکر چه حجر بر دوش چپ هست لکن ان مصداق بیت نیست و از این جهة بعض
محتاطین قبل از رسیدن بباب قدری بدن خود را کج میکنند بطرف چپ خود که
شانهٔ چپ ایشان از خانه رد نشود و همچنین قبل از رسیدن بباب دیکر حجر قدری بدن خود را
کج میکنند بجانب راست خود تا شانهٔ چپ از خانه رد نشود و همین دقت را میکنند در
وقت رسیدن بارکان چرا اکر شخص بهمان خط مستقیم که بکوشهٔ خانه میرسد از
انجا منحرف نشود خانه از دوش چپ او رد میشود و امر در اینجا مشکلتر است لکن ملاحظهٔ
این دقتها از کلمات علماء بر نمیاید بلکه ظاهر کلمات ایشان کفایت طوافست بخط مستقیم
در جمیع اجزاء مطاف و از اخبار نیز همان مستفاد میشود خصوصًا انچه متضمّن طواف
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است سواره بر شتر خود و اکر حجر اسمعیل داخل خانه باشد چنانچه
نسبت بمشهور داده اند اشکال اوّل از اصل مندفع است چنانچه مخفی نیست چهارم داخل
کردن حجر حضرت اسمعیل علیه السلام است که مدفن مادران حضرتست بلکه بسیاری از انبیاء علی نبینا

و آله و علیهم السلام در طواف بانکه دور او بکردد و داخل آن نشود پس اگر داخل
آن شود در اثناء طواف پس آن شوط یعنی اندوره باطل است و کفایت نمیکند تدارک آن
از موضعیکه داخل حجر شده چنانچه جمعی بآن تصریح نموده اند بلکه از بعضی بطلان
اصل طواف نقل شده چنانچه ظاهر بعضی اخبار است و لهذا احوط اعادهٔ کل طواف است
بعد از اتمام آن پنجم بودن طواف است در میان خانهٔ کعبه و مقام حضرت ابراهیم خلیل
در جمیع جوانب باینمعنی که ملاحظه میشود مسافهٔ ما بین خانه و مقام که تقریبا بیست و
شش ذراع و نصف است و ملاحظهٔ اینمقدار از جمیع جهات میشود پس اگر شخص در بعضی
احوال طواف دور از خانه شود زیاده بر مقدار مذکور طواف نسبت بآن قدر خارج
باطل است و حجر اسمعیل که تقریبا بیست ذراع میشود از مقدار مذکور است علی الاحوط
بل الاظهر پس محل طواف از طرف حجر بیش از شش ذراع و کسری نیست پس اگر زیاده از
این بحجر دور شود از مطاف خارج شده و اعادهٔ آنجزء در مطاف احوط بلکه اظهر خواهد
بود ششم خروج طواف کننده است از خانه و آنچه از آن محسوبست و آن صفهٔ کوچکی است
در اطراف خانه که مسمی بشاذروان است پس اگر در بعض احوال شخص طواف کننده
بر آن راه رود آنجزء از طواف باطلست و اعادهٔ آن لازم و همچنین اگر در اثناء طواف
بالا رود بر دیوار حجر اسمعیل علی نبینا و آله و علیه السلام بلکه اولی و احوط آنکه در اثناء
طواف دست خود را دراز نکند از طرف شاذروان بدیوار خانه بجهة استلام ارکان
یا غیر آن و همچنین دست بر روی دیوار حجر نگذارد هفتم آنکه هفت شوط یعنی هفت دور
طواف کند نه کم و نه زیاد پس اگر کم کند شوطی را یا بیشتر اگر عمدا بوده باشد واجبست
اتمام آن در صورت عدم فعل کثیر که موجب فوت موالات بوده باشد پس آن داخل قطع
طوافست عمدا و خواهد آمد و اگر سهوا کم کرده مشهور تفصیلست ما بین تجاوز نصف و
عدم آن پس تمام میکند در اول و از سر میگیرد در ثانی و اگر متذکر نشود مگر بعد از مراجعت
بوطن خود پس نائب میگیرد و بعضی تفصیل داده اند ما بین فراموشی یکشوط یا بیشتر
پس تمام میکند در اول و استیناف میکند در ثانی و این قول احوطست و احوط از آن

اتمام و اعاده است مطلقا اگرچه اقوی قول اولست و اما اگر زیاد کند شوطی را
یا بیشتر یا کمتر پس اگر بقصد لغویت باشد ضرری بطواف ندارد چه این قصد را در اول
کند چه در اثناء چه بعد از اتمام هفت شوط و اگر بقصد جزئیت طواف دیگر باشد
داخل در قران بین طوافین است که در فریضه حرام بلکه مبطل و در نافله مکروه است و اگر
قصد جزئیت این طواف کند پس اگر در ابتداء طواف قاصد آن بوده بر وجه جزئیت
پس اشکال در بطلان طواف از اول شروع نیست و همچنین اگر در اثناء طواف این قصد را
کند از همان وقت باطلست و اگر در آخر این قصد را نماید پس مشهور بطلان طوافست
مثل آنکه رکعتی بر نماز زیاد کند و آن احوطست و فرق نیست در بطلان بزیادی عمدی
ما بین جاهل و عالم بحکم و اگر سهوا زیاد کند پس اگر کمتر از یک شوطست قطع میکند و اگر
یکشوط یا زیاده است از طواف واجب صحیح است و احوط آنستکه آنرا تمام کند هفت شوط
بقصد قربت مطلقه و چهار رکعت نماز کند دو رکعت پیش از سعی و دو رکعت بعد از آن
و مع ذلک احوط اعادهٔ طوافست و اگر شخص طواف کننده شک کند در عدد شوطهای
طواف پس اگر بعد از فراغ از طواف بوده باشد شکش اعتبار ندارد و اگر در اثناء طواف
بوده باشد پس اگر شک کند میان تمام و زیادتی مثل آنکه در آخر شوطی شک کند که آن
شوط هفتم است یا هشتم شکش اعتبار ندارد و طوافش تمام است و اگر در اثناء شوطی
بوده که مردد است میانه هفتم و هشتم بعضی گفته اند که باز طوافش باطل است و آن
احوطست و اگر یقین کند که زیاده بر هفت نیست پس اشهر آنکه در جمیع صور شک استیناف
طواف لازم است و جمعی گفته اند که بنا بر اقل میگذارد و قول اول خالی از قوت نیست
با آنکه فی الجمله احوطست و احوط از آن بنا بر اقل و اتمام و بعد از آن اعادهٔ طوافست و بدانکه
احوط عدم قطع طواف واجبست یعنی ترک بقیهٔ آن بنحویکه موالات عرفیه فوت شود
بدون عذر و بمجرد خواهش نفس و بعضی تصریح بمنع از آن کرده اند و اگر مرتکب قطع
شد پس احوط بلکه اقوی استینافست هرچند که چهار شوط از آن بجا آورده باشد
و اما اگر عذری اتفاق افتد که مانع از اتمام باشد مثل مرض یا حیض یا حدث بی اختیار

پس مشهور تفصیل است ما بین اتمام چهار شوط و عدم ان پس استیناف میکند در ثانی
و اتمام میکند از موضع قطع در اوّل و اگر قادر بر اتمام نباشد احوط انستکه صبر کند تا
وقت طواف تنگ بشود اگر قادر نشد او را دوش میگیرند و طواف میدهند و اگر ممکن
نباشد نائب از برای او میگیرند در اتمام **مقصد سیم** در مستحبات حال طوافست
بدانکه سنّتست که در حال طواف سر برهنه و پا برهنه مشغول دعا و ذکر الهی باشد و حرف
عبث نزند و گامها را نزدیک بردارد و ترک کند انچه را اگر در نماز مکروهست از افعال
و بسند معتبر از حضرت رسولست مرویست که هر که طواف خانهٔ کعبه کند در وقت زوال
با سر برهنه و گامها را تنگ بردارد و چشم و عورت خود را از نامحرم بپوشاند و حجر الاسود
را در هر شوطی دست بمالد بدن بمالد بی انکه ازارش بکسی برسد و ذکر الهی را از زبان قطع
نکند بنویسد خدای تعالی از جهت او بعدد هر گامی هفتاد هزار حسنه و محو کند از او هفتاد
هزار گناه و بلند کند در بهشت از برای او هفتاد هزار درجه و بنویسد از جهت او ثواب ازاد
کردن هفتاد هزار بنده که بهای هر یک ده هزار درهم باشد و او را شفیع سازد در هفتاد
هزار کس از اهل بیت او و براورد از برای او هفتاد هزار حاجت اگر خواهد در دنیا باو برسانند
و اگر خواهد در اخرت و سنّتست که در حال طواف این دعا را بخواند اللّهمّ انّی اسئلك
باسمك الّذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض و اسئلك باسمك
الّذی یهتزّ به اقدام ملائکتك و اسئلك باسمك الّذی دعاك به موسی من جانب
الطّور فاستجبت له و القیت علیه محبّة منك و اسئلك باسمك الّذی غفرت به
لمحمّد صلّی اللّه علیه و اله ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و اتممت علیه نعمتك ان تفعل
بی کذا و کذا و حاجت خود را بطلبد و سنّتست که در حال طواف نیز بگوید اللّهمّ
انّی الیك فقیر و انّی خائف مستجیر فلا تغیّر جسمی و لا تبدّل اسمی و در هر شوط
که بدر خانهٔ کعبه برسی صلوات بر محمّد و ال محمّد بفرست و این دعا را بخوان سائلك فقیرك
مسکینك ببابك فتصدّق علیه بالجنّة اللّهمّ البیت بیتك و الحرم حرمك و العبد
عبدك و هذا مقام العائذ بك المستجیر بك من النّار فاعتقنی و والدیّ و اهلی و ولدی

و اخوانی المؤمنین من النّار یا جواد یا کریم و چون بحجر اسمعیل علی نبیّنا و اله و علیه
السّلم برسد نگاه بناودان طلا کند و بگوید اللّهمّ ادخلنی الجنّة و اجرنی من النّار
برحمتك و عافنی من السّقم و اوسع علیّ من الرّزق الحلال و ادرأ عنّی شرّ
فسقة الجنّ و الانس و شرّ فسقة العرب و العجم و چون از حجر بگذرد بپشت سر
کعبه برسد بگوید یا ذا المنّ و الطّول یا ذا الجود و الکرم انّ عملی ضعیف فضاعفه
لی و تقبّله منّی انّك انت السّمیع العلیم و چون برکن یمانی رسد دست بردارد
و بگوید یا اللّه یا ولیّ العافیة و خالق العافیة و رازق العافیة و المنعم بالعافیة
و المتفضّل بالعافیة علیّ و علی جمیع خلقك یا رحمن الدّنیا و الاخرة و رحیمهما صلّ
علی محمّد و اله و ارزقنا العافیة و تمام العافیة و شکر العافیة فی الدّنیا و الاخرة
یا ارحم الرّاحمین پس سر بجانب کعبه بالا کند و بگوید الحمد للّه الّذی شرّفك و عظّمك
و الحمد للّه الّذی بعث محمّدا نبیّا و جعل علیّا اماما اللّهمّ اهد له خیار
خلقك و جنّبه شرار خلقك و چون میان رکن یمانی و حجر الاسود برسد بگوید
ربّنا اتنا فی الدّنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النّار و چون در شوط
هفتم بمستجار رسد و ان پشت کعبه است نزدیک برکن یمانی برابر در خانه بایستد
دستها را بگشاید بخانه و روی خود را و شکم خود را برساند بکعبه و بگوید اللّهمّ البیت
بیتك و العبد عبدك و هذا مقام العائذ بك من النّار اللّهمّ من قبلك الرّوح
و الفرج و العافیة اللّهمّ انّ عملی ضعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطّلعت علیه
منّی و خفی علی خلقك استجیر باللّه من النّار و بگوید اللّهمّ انّ عندی افواجا من
ذنوب و افواجا من خطایا و عندك افواج من رحمة و افواج من مغفرة یا من
استجاب لابغض خلقه اذ قال انظرنی الی یوم یبعثون استجب لی پس حاجت
خود را بطلب و دعا بسیار بکن و اقرار بگناهان خود هر چه دانی مفصّلا بگو و هر چه را بخاطر
نداشته باشی مجملا اقرار کن و طلب امرزش کن که البتّه امرزیده میشوی انشاء اللّه تعالی
پس چون بحجر الاسود رسد بگوید اللّهمّ قنّعنی بما رزقتنی و بارك لی فیما اتیتنی

ومیباید کمال ملاحظه را بکند در هر مرتبه که میرود حجر را ببوسد یا دست بمالد
ارکان را و برگردد تا خود را بمستجار برساند آنجا را نشان کند و چون این عمل را بجا
اورد باز بجای خود برود و از آنجا روانه شود تا زیاده و کم در طواف حاصل نشود

فصل سیم در نماز طواف است بدانکه واجبست بعد از طواف عمره دو رکعت
نماز طواف مثل نماز صبح و واجبست که انرا نزد مقام حضرت ابراهیم ع بجا اورد
و احوط مبادرت باتیان انست بعد از طواف و احوط انستکه در پشت مقام بجا
اورد و با عدم تمکن و بعد مفرط که نزد مقام صدق نکند در یکی از دو جانب ان
بجا اورد و اگر انهم ممکن نباشد مراعات میکند الاقرب فالاقرب بسوی خلف مقام
و در جانبین ان و احوط اعاده نماز است اگر متمکن شود از ان نماز در پشت مقام تا
اخر تنگی وقت ان و اما طواف مستحب پس نماز انرا در همه مسجد میتوان کرد اختیارا
بلکه گفته اند که ترک میتوان کرد عمدا و اگر کسی این نماز را فراموش کند هر وقت که
متذکر شود بجا اورد در مقام و اگر در مقام ممکن نشود در سائر مواضع مسجد الحرام
الاقرب فالاقرب بمقام و ظاهر اینستکه اعاده انچه بجا اورده از سعی و غیره لازم نباشد
اگرچه احوط اعاده است و بعضی متفرع کرده اند بر اعتبار ترتیب مابین نماز طواف
و مابین افعال لاحقه انکه کسیکه واجبات نماز را از قرائت و غیرها نداند عمره او
باطل است و همچنین حج او پس بری الذمه نخواهد شد از حجة الاسلام لهذا بر مکلف
لازم است در جمیع اوقات خصوصا وقت اراده حج بیت الله الحرام تصحیح نماز خود نماید
و بدانکه مشروعیت جماعت در نماز طواف واجب محل اشکالست پس اگر کسی در عذر
در قرائت حمد و سوره داشته باشد اکتفا کردن بجماعت محل اشکالست پس اگر بخواهد
احتیاط کند جمع کند بین فرادی و جماعت و اگر دشوار باشد از برای شخص ناسی بر
گشتن بمسجد پس بجا بیاورد انها را در هر مکانیکه متذکر شود هرچند در بلد دیگر بوده
باشد و احوط انستکه برگردد بحرم اگر دشوار نباشد و انها را بجا اورد و بعضی در
صورت تعذر برگشتن بمقام استنابه را لازم دانسته اند بنابراین احوط جمع است میان

قضاء انها در هرجا که متذکر شود و گرفتن نائب که انها را در مقام بجا اورد و اگر بمیرد
واجبست بر ولی قضا مثل باقی نمازهائیکه از میت فوت شده و مستحبست در نماز
طواف انکه در رکعت اول بعد از حمد سوره توحید و در رکعت دوم سوره جحد بخواند
و چون از نماز فارغ شود حمد و ثنای الهی بجا اورد و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و
طلب قبول از خداوند عالم نماید و بگوید اللهم تقبل منی و لا تجعله اخر العهد منی
الحمد لله بمحامده کلها (علی نعمه کلها) حتی ینتهی الحمد لله الی ما تحب و ترضی اللهم
صل علی محمد و آل محمد و تقبل منی و طهر قلبی و زک عملی و در بعض روایاتست
انکه بگوید اللهم ارحمنی بطواعیتی ایاک و طواعیتی رسولک صلی الله علیه
و آله اللهم جنبنی ان اتعدی حدودک و اجعلنی ممن یحبک و یحب رسولک
صلی الله علیه و آله و ملائکتک و عبادک الصالحین پس بسجده رود و بگوید
سجد لک وجهی تعبدا و رقا لا اله الا انت حقا حقا الاول قبل کل شیء و الاخر
بعد کل شیء و ها انا ذا بین یدیک ناصیتی بیدک فاغفر لی انه لا یغفر الذنب
العظیم غیرک فاغفر لی فانی مقر بذنوبی علی نفسی و لا یدفع الذنب العظیم غیرک

فصل چهارم در سعی کردنست و در ان سه مقصد است **مقصد اول**

در اداب سعی مابین صفا و مروه و مستحبات قبل از سعی است چون اراده سعی نماید
سنتست که بیاید نزد حجر الاسود و انرا ببوسد و دستها را بان بمالد یا اشاره
کند پس بیاید نزد چاه زمزم و خود یک دلو یا دو دلو اب بکشد از دلوئیکه مقابل حجر الاسود
است و بر سر و پشت و شکم بریزد و بخورد و این دعا را بخواند اللهم اجعله علما نافعا و
رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم پس متوجه صفا شود از دریکه محاذی حجر
الاسود است و ان دریستکه حضرت رسول خدا ص از ان در بیرون رفت و با ارام دل و
تن برود بالای کوه صفا تا نظر کند بخانه کعبه و رو برکن عراقی کند و حمد و ثنای الهی
بجا اورد و از نعمتهای الهی بخاطر اورد پس هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت
الحمد لله و هفت نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی

ويميت ويحيي وهو حي لا يموت وهو على كل شيء قدير پس صلوات بر محمد وآل محمد بفرستد دیگر سه نوبت بگوید الله اكبر على ما هدانا الحمد لله على ما اولانا والحمد لله الحي القيوم الحمد لله الحي الدائم پس سه نوبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره المشركون وسه مرتبه بگوید اللهم اني اسئلك العفو والعافية واليقين في الدنيا والآخرة پس سه مرتبه بگوید اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار پس صد مرتبه بگوید الله اكبر وصد مرتبه لا اله الا الله وصد مرتبه الحمد لله بگوید وصد مرتبه سبحان الله پس بگوید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد وحده اللهم بارك لي في الموت وفيما بعد الموت اللهم اني اعوذ بك من ظلمة القبر ووحشته اللهم اظلني في ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك و بسيار تكرار كن سپردن دين ونفس واهل ومال خود را بخداوند عالم وبگو استودع الله الرحمن الرحيم الذي لا تضيع ودائعه ديني ونفسي واهلي ومالي وولدي اللهم استعملني على كتابك وسنة نبيك وتوفني على ملته واعذني من الفتنة پس سه نوبت بگوید الله اكبر پس دو مرتبه دعای سابق را بخواند پس یکمرتبه تکبیر بگوید وبگوید دعای سابق را واگر همهٔ عمل سابق را نتوانی بخوانی پس هر قدر که میتوانی بخوان ومستحبست که ایستاده بخواند اللهم اغفر لي كل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علي بالمغفرة فانك انت الغفور الرحيم اللهم افعل بي ما انت اهله فانك ان تفعل بي ما انت اهله ترحمني وان تعذبني فانت غني عن عذابي وانا محتاج الى رحمتك فيا من انا محتاج الى رحمته ارحمني اللهم لا تفعل بي ما انا اهله فانك ان تفعل بي ما انا اهله تعذبني ولم تظلمني اصبحت اتقي عدلك ولا اخاف جورك فيا من هو عدل لا يجور ارحمني پس بگو يا من لا يخيب سائله ولا ينفد نائله صل على محمد وآل محمد واعذني من النار برحمتك ودر حدیث است که کسیکه خواهد مال او زیاد شود پس باید طول دهد ایستادن در

صفا را ودر پایهٔ چهارم رو بکعبه ایستاده این دعا را بخواند اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر وفتنته وغربته ووحشته وظلمته وضيقه وضنكه اللهم اظلني في ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك پس از آن پایهٔ پائین آید و پشت خود را برهنه کند و بگوید یا رب العفو یا من امر بالعفو یا من هو اولى بالعفو یا من يثيب على العفو العفو العفو يا كريم يا قريب يا بعيد اردد علي نعمتك واستعملني بطاعتك ومرضاتك

مقصد دویم در سعی و واجبات آن و بعضی احکام متعلقه بآنست بدانکه واجبست بعد از نماز طواف سعی کردن یعنی رفتن وآمدن مابین صفا ومروه که دو مکان معینند نزدیک مسجد و بدانکه سعی مثل طواف رکن است وحکم ترک آن عمدا یا سهوا چنانکه در طواف گذشت و بدانکه طهارت از حدث وخبث وستر عورت هیچیک از آنها در سعی معتبر نیست لکن احوط مراعات طهارت از حدث است و واجبست که آنرا بعد از طواف ونماز بجا آورد واگر فراموش کند وتقدیم سعی بر طواف کند احوط اعادهٔ سعی است وهمچنین است جاهل بمسئله و واجبست که ابتدا کند از جزء اول صفا بانکه پاشنهٔ پا را بچسباند بجزء اول مسافت واولی واحوط آنستکه چهار درجه از صفا بالا رود و نیت کند و آنرا مستمر بدارد تا نزول از آنها و نیت چنین کند که هفت مرتبه سعی میکنم میانهٔ صفا ومروه در فرض تمتع بجهة اطاعت فرمان خداوند عالم پس از آنجا برود پیاده یا سواره بر حیوان یا دوش انسان تا برسد بمروه بقسمیکه انگشت پا را بچسباند بان درجه که بمروه بالا میروند واین را یکشوط حساب میکنند واولی واحوط بالا رفتن است بدرجات مروه ونیز از آنجا بر میگردد بنحویکه بمروه ختم کرده بود پس بهر رفتن و برگشتنی دو شوط حاصل میشود وشوط هفتم بمروه ختم میشود و واجبست که رفتن وبرگشتن از راه متعارف باشد پس اگر از میان مسجد الحرام یا از طرف سوق الليل مثلا بمروه رود یا بصفا بیاید مجزی نخواهد بود و واجبست که متوجه مروه باشد در وقت رفتن ومتوجه صفا باشد در وقت برگشتن پس اگر بطور قهقری طی مسافت کند مجزی نخواهد بود بلی التفات بچپ وراست بلکه گاهی

بر پشت سر حرکت ندارد و بدانکه جائز است بجهة استراحت نشستن بصفا یا مروه تا راحت حاصل شود و اولی و احوط ترک جلوس است در ما بین صفا و مروه بدون عذر و بدانکه جائز است تأخیر سعی از طواف بجهة رفع خستکی و بجهة تخفیف حرارت هوا و جائز نیست تأخیران تا فردا و اقوی جواز تأخیر انست تا شب اینروز و احوط ترک انست بدون عذر والله العالم و بدانکه زیاد کردن در سعی بر هفت شوط عمدا مبطل سعی است بنحویکه در طواف کذشت لکن جاهل در اینجا در حکم ساهی است نه عامد و اکر سهوا زیاد کند پس اکر کمتر از یکشوط باشد انرا طرح میکند و سعی او صحیح است و اکر یکشوط یا بیشتر باشد باز سعی صحیح است و جمعی ذکر کرده اند که مستحبست زاید را تمام کند هفت شوط تا سعی دیکری باشد و بر طبق ان خبر صحیحی وارد شده و اکر کم کند سهوا پس واجبست بر او اتمام هر وقت که متذکر شود هر چند که در بلد خود رفته باشد و اکر متمکن از مراجعت نیست نائب میکیرد و اولی و احوط در صورت عدم اکمال چهار شوط استیناف سعی است و حلال نمیشود بر او انچه حرام شده باحرام و جمعی ذکر کرده اند که اکر نسیان بعض سعی کند و در عمرهٔ تمتع باشد پس بکمان اتمام اعمال عمره که محل شد پس مقاربت با زنان نموده واجبست بر او کشتن کاوی بجهة کفاره و سعی را تمام میکند و بر طبق این روایتی هست بلکه جماعتی ملحق کرده اند بجماع کرفتن ناخنها را و بر این نیز روایتی هست و عمل بان اقوی است و اکر شک کند در عدد اشواط سعی بعد از انصراف از ان شکش اعتباری ندارد لکن اولی و احوط در اینجا با احتمال نقیصه اعاده است و اکر چه بعد از انصراف بوده باشد و اکر در اثناء سعی بوده باشد پس اکر یقین داند که تا هفت شوط تمام کرده است یا زیادتر و این متصور میشود در وقتیکه خود را بمروه برساند نمیداند که هفت شوط شده یا نه شوط پس شک او اعتبار ندارد و بنا بر تمام میکذارد و اکر در بین شوط باشد ظاهرا سعی او باطلست و همچنین هرکاه شک او بکمتر از هفت متعلق شود **مقصد سیم** در مستحبات حال سعی است بدانکه سنت است که در حال سعی پیاده باشد و انکه میانه رود از صفا تا بمناره و از انجا تند رود مثل شتر تا بازار عطاران

و اکر سوار باشد چهارپای خود را حرکت دهد مادامیکه اذاری بکسی نرساند و از انجا میانه رود تا مروه و از برای زنان این هروله نیست و چون بمناره رسد بکوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ وَاهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ اللّٰهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفْهُ لِي وَتَقَبَّلْ مِنِّي اللّٰهُمَّ لَكَ سَعْيِي وَبِكَ حَوْلِي وَقُوَّتِي تَقَبَّلْ مِنِّي عَمَلِي يَا مَنْ يَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِينَ پس تند برود تا بمناره دیکر برسد چون از انجا بکذرد بکوید يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ و چون بمروه رسد دعای اول را که در صفا خوانده بخواند و بکوید اللّٰهُمَّ يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ يَا مَنْ يُحِبُّ الْعَفْوَ يَا مَنْ يُعْطِي عَلَى الْعَفْوِ يَا مَنْ يَعْفُو عَلَى الْعَفْوِ يَا رَبَّ الْعَفْوِ الْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ و سعی کند در کریه کردن و خود را بکریه بدارد و دعا بسیار کند در حال سعی و این دعا را بخواند اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَصِدْقَ النِّيَّةِ فِي التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ و اکر فراموش کند تند رفتن را هر جا که بخاطرش امد پشت برکردد تا موضع تند رفتن برسد پس تند برود **فصل پنجم** در تقصیر است واجبست بعد از فراغ از سعی تقصیر و ان کرفتن بعضی از ناخنها یا قدری از شارب یا قدری از ریش یا قدری از موی سر است و نیت چنین کند که تقصیر میکنم بجهة محل شدن از عمرهٔ تمتع در فرض حجة الاسلام بجهة اطاعت و فرمان برداری خداوند عالم و تراشیدن کفایت نمیکند از تقصیر بلکه حرام است و بدانکه کسیکه تقصیر را فراموش کند تا وقتیکه احرام حج او منعقد شود عمرهٔ او تمام است و بر او فدیه است یک کوسفند علی الاحوط الاولی و اکر عمدا ترک کند تا محرم بحج شود جمعی بتصریح فرموده اند بانکه عمرهٔ تمتع او باطل است و حج او افراد میشود و بعد از ان عمرهٔ مفرده میکند و این قول خالی از قوت نیست لکن مجزی بودن ان از حج تمتع مشکلست پس احتیاط باعاده در سال اینده ترک نشود و جاهل در حکم مثل عامد است و بعضی احرام ثانی را باطل میدانند و تقصیر را بر او لازم میدانند با سعهٔ وقت از برای ادراک حج تمتع و شخص محرم بعد از تقصیر حلال میشود از برای او جمیع

انچه باحرام براو حرام شده بود حتی تراشیدن سر که باحرام حرام شده بود بلی بنا
بر قول بعضی که توفیر شعر را برای حج واجب میدانند از لزوم و باین سبب حرام است
در صورتیکه تراشیدن ان منافی باشد با توفیر بانکه تا زمان حج یکماه نمانده باشد و
الا مانعی ندارد و بنا بر قول اکثر که توفیر را مستحب میدانند بهیچوجه مانعی ندارد
بنا بر انچه معروفست در ما بین علماء رضوان الله علیهم طواف نسا مختص بحج است
و عمرهٔ غیر تمتع و در عمرهٔ تمتع طواف نساء مشروع نیست اگرچه شیخ شهید قدس سره
حکایت کرده از بعض اصحاب وجوب انرا و قائل را تعیین نفرموده و علامه فرموده
که خلاف در مسئله بر ما معلوم نیست و چون مظنهٔ خلاف در مسئله هست و در بعض
اخبار ضعیفة السند دلالتی بران هست پس بی شبهه احتیاط در دین مقتضی فعل طواف
نساء است با نماز ان بعد از تقصیر و بدانکه هرگاه مکلف را ممکن نباشد اتیان بعمرهٔ تمتع بجهة تنگی
وقت ورود بمکه یا بجهة عروض حیض که اگر منتظر پاکی شود بجهة اتیان بطواف وقت
وقوف بعرفات و مشعر میگذرد پس اگر احرام بجهة عمره بسته است نقل میکند نیت احرام را
باحرام حج افراد و اگر هنوز محرم نشده از ادنی الحل و اولی از جعرانه که از طرف طائف تا
مکه هفت میل است احرام میبندد و بعرفات و مشعر میرود و بمکه مراجعت میکند و طواف
و سعی حج و طواف نساء را بجا اورد و بعد از ان عمرهٔ مفرده بجا میاورد و این کفایت
میکند از انچه براو واجب بوده است از حج تمتع و اگر خود باختیار عمره را باطل کرده در
وقتیکه وقت وسعت اعادهٔ انرا ندارد باز ظاهرا حج او افراد میشود و بعد از ان عمرهٔ مفرده
بجا میاورد و لکن کفایت ان در برائت ذمهٔ مکلف از حج تمتع محل تامل است چنانچه اشاره
بان شد در فصل طواف **باب دویم** در افعال حج است و در ان هفت فصل
است **فصل اول** در احرام بجهة حج تمتع و در ان دو مقصد است **مقصد اول**
در وجوب احرام و بعض احکام متعلقهٔ بانست چون دانستی که شخص بعد از تقصیر
حلال میشود از برای انچه باحرام حرام شده بود پس واجب میشود براو احرام از
برای حج تمتع و وقت ان موسع است اگرچه احوط عدم خروج از مکه است پیش از

روز ترویه و اگر بیرون رفت احوط عود است پیش از یکماه و اگر بعد از ان عود کند
احوط انستکه محرم شود باحرام عمره و انرا بقصد قربة مطلقه بجا اورد و بعد از ان محرم
شود باحرام حج و وقتیکه تاخیر احرام حج از انوقت موجب فوت وقوف بعرفات در روز عرفه
شود در انوقت احرام مضیق میشود بلی مستحب است ایقاع ان در روز ترویه و نیت چنین
کند که احرام می بندم یعنی خود را وا میدارم بر ترک محرمات احرام در حج تمتع بجهة اطاعت
فرمان خداوند عالم جل ذکره و کیفیت ان و تروک واجبه در حال احرام چنانستکه
در حال عمره مذکور شد و محل این احرام مکه است در هر موضع که باشد اگرچه مستحب است
که در مسجد در مقام یا در حجر واقع شود و اگر کسی فراموش کند تا بیرون رود بمنی یا
بعرفات لازم است مراجعت و اگر ممکن نباشد بجهة ضیق وقت یا عذر دیگر از همان موضع
احرام بندد و اگر متذکر نشود تا بعد از اتیان بافعال پس ظاهر صحة حج است چنانچه
مشهور است و جاهل در مسئله در حکم ناسی است بلی اگر کسی عمدا ترک کند احرام را تا زمان
فوات وقوفین حج او باطل است **مقصد دویم** در مستحبات احرام حج است
تا وقت وقوف بعرفات بدانکه افضل اوقات احرام از برای متمتع بعد از فراغ از عمرهٔ تمتع
روز ترویه است بعد از نماز ظهر و اگر ظهر نباشد عصر و الا نماز واجبی دیگر هرچند قضا باشد
و اگر نباشد بعد از نماز احرام که اقل ان دو رکعت است چنانچه گذشت و افضل اماکن احرام
از برای او از همهٔ مکه مسجد الحرام است و افضل مواضع از برای او حجر حضرت اسمعیل ع یا
مقام حضرت ابراهیم ع است و دور نیست افضلیت مقام از حجر پس در انجا نیت کند بعد از
پوشیدن جامهٔ احرام و اعمالیکه قبل از این در احرام عمره گذشت که احرام میبندد یعنی
ملتزم میشود بکف از محرمات مذکوره سابقا بجهة مناسک حج در فرض حج تمتع بجهة
تقرب بخداوند عالم یا اطاعت فرمان او جل ذکره پس تلبیه گوید بنحویکه مذکور شد
و چون مشرف شود بر ابطح باواز بلند بگوید اَللّٰهُمَّ اِیّاکَ اَرْجُو وَاِیّاکَ اَدْعُو فَبَلِّغْنِی
اَمَلِی وَاَصْلِحْ لِی عَمَلِی و با ارام تن و دل برود با تسبیح و تقدیس و ذکر حقتعالی و چون
بمنی رسد بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَقْدَمَنِیهَا صَالِحًا فِی عَافِیَةٍ وَبَلَّغَنِی هٰذَا الْمَکَانَ پس

بگوید اللّهم هذه منی وهی مما مننت به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی بما
مننت علی انبیائک فانما انا عبدک وفی قبضتک وسنت است شب عرفه در منی باشد
ومشغول طاعت الهی باشد وبهتر اینستکه این عبادتها را خصوص این نمازها را در
مسجد خیف بجا آورد وچون نماز صبح کند تعقیب بخواند تا طلوع آفتاب وروانه
عرفات شود واگر خواهد بعد از طلوع صبح روانه شود ولکن سنت بلکه احوط آنستکه
از وادی محسر رد نشود تا آفتاب طالع نشود ومکروهست که پیش از صبح روانه شود
واز بعضی حرمت حکایت کرده اند مگر از جهة ضرورتی مثل بیماری وکسیکه خوف ازدحام
خلق داشته باشد وچون متوجه عرفات شود این دعا را بخواند اللّهم الیک صمدت
وایاک اعتمدت ووجهک اردت اسئلک ان تبارک لی فی رحلتی وان تقضی لی
حاجتی وان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی وتلبیه گوید تا بعرفات
رسد وچون رسید خیمه اش را در نمره بزند که نزدیک عرفاتست متصل بان واز
عرفات نیست **فصل دویم** در وقوف بعرفات ودران دو مقصد است

مقصد اول بدانکه واجبست وقوف بعرفات وان موضعی است محدود
بحدود معروفه ومراد از وقوف همین بودن است دران مکان چه سواره چه پیاده چه
متحرک چه ساکن بلی اگر در مجموع زمان خوابیده باشد یا بیهوش باشد وقوف او باطل
است وواجبست بنابر احوط بودن در انجا از مابعد زوال تا غروب شرعی که وقت
افطار ونماز مغربست پس کافی نیست حضور دران مکان در وقت عصر مثلا وواجب
است دران نیت باین نحو که میباشم در عرفات از پیشین امروز تا شام در حج تمتع حجة الاسلم
بجهة اطاعت خداوند عالم وبدانکه بودن در مجموع این زمان اگرچه واجب است الا انکه
رکن نیست پس اگر ترک کند انرا بسبب ترک کردن بعض اجزاء ان مثل انکه مقداری
از مابعد زوال وقوف نکند حج او صحیح خواهد بود اگرچه گناه کار بوده باشد بلی مسمای
وقوف رکن است وترک ان عمدا موجب بطلان حج تمتع است وسهوا مبطل نیست مگر انکه
وقوف مشعر را نیز سهوا ترک کند ودر اینجا چند مسئله است اول انکه هرگاه کسی تاخیر

کند وقوف را از ظهر یا انکه حاضر نشود در عرفات الا بعد از گذشتن مقداری از ظهر
پس بنابر انکه گذشت که واجبست وقوف از زوال تا غروب این شخص گناه کار خواهد
بود وجمعی بر انند که بودن از زوال واجب نیست چنانچه ظاهر بعضی اخبار است و
اول احوط است دویم انکه هرگاه کسی پیش از غروب از انجا کوچ کند عمدا وبیرون
رود از حدود عرفات پس اگر نادم شد وبرگشت وماند تا غروب کفاره ساقط است
هرچند احوط است واگر برنگشت واجبست براو شتریکه انرا در راه خدا در روز عید
در منی نحر کند واگر قادر نباشد هیجده روز روزه بگیرد واگر سهوا کوچ کرد وبیرون
رفت پس اگر متذکر شد مراجعت میکند واگر نکرد ظاهرا در حکم عامد است واگر بخاطر
نیامد چیزی براو نیست وحکم جاهل بمسئله حکم ناسی است سیم کسیکه بالمره وقوف را
ترک کند در مدت مذکوره عمدا حج او باطل است وکفایت نمیکند درباره او وقوف
در شب عید که وقوف اضطراری عرفه است اگرچه درباره غیر عامد کافیست چنانچه
خواهد امد چهارم اگر کسی بسبب عذری مثل نسیان وضیق وقت ونحو ان ادراک
وقوف در جزئی از مدت مذکوره نکند پس کفایت میکند اورا بودن بعرفات در مقداری
از شب عید هرچند اندک باشد واین زمانرا وقت اضطراری عرفه میگویند واگر کسی ترک
کند انرا عمدا پس ظاهر الحاق انست بوقوف اختیاری عرفه در افساد حج هرچند ادراک
نماید وقوف مشعر را پنجم اگر کسی فراموش کند وقوف بعرفات را در وقت اختیاری
واضطراری کفایت میکند از برای صحت حج ادراک وقوف بمشعر الحرام در زمان اختیاری
انچنانچه خواهد امد ششم انکه هرگاه در پیش قاضی عامه هلال ثابت شود وحکم کند
ودر پیش شیعه شرعا ثابت نشده باشد لهذا روز عرفه در نزد عامه روز هشتم باشد
در پیش شیعه پس اگر ممکن است مخالفت ایشان در بیرون رفتن بسوی عرفات که روز
خروج ایشان است از مکه یا ممکن باشد ماندن شبانروز در عرفات تا فردا که روز عرفه
است بارفتن وبرگشتن فردا پیش از غروب آفتاب بجهة ادراک وقوف اختیاری عرفه یا
بعد از غروب آفتاب بجهة ادراک اضطراری ان اگر متمکن نبود از مراجعت قبل از ان

پس واجبست که چنین کند تا ادراک وقوف اختیاری یا اضطراری بنماید و از انجا
بمشعر رفته ادراک ان نیز نماید و اعمال روز عید را در منی بعمل اورد و اگر ممکن نشود
ادراک وقوف عرفه اصلاً پس اگر ممکنست ادراک وقوف مشعر الحرام پس ان نیز کفایت
میکند و حج او صحیح است و الا حج او در ان سال فاسد خواهد بود الحاصل تقیه در اینمقام
مصحح عمل نمیشود و الله العالم **مقصد دویم** در مستحبات وقوف عرفات است
مستحبست که در وقت وقوف با طهارت باشد و غسل کند و انچه موجب تفرق حواس است
از خود دور کند تا دل متوجه جناب اقدس باری شود در اینوقت نماز ظهر و عصر را در
اول وقت بجا اورد بیک اذان و دو اقامه و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت بکسیکه از
مکه اید و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار و با اصحاب خود مجتمع باشند بپهلوی
یکدیگر و بعد از نماز بایستد و مشغول دعا شود و مکروهست که بالای کوه رود و انکه
در حال وقوف سوار باشد یا نشسته اگر تواند ایستادن و اگر نه هر قدر که میتواند رو
بقبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد و حمد و ثنای الهی را بجا اورد و
تمجید و تهلیل بکند و تکبیر صد نوبت بگوید و الحمد لله صد نوبت و سبحان الله صد نوبت
و لا اله الا الله صد نوبت و ایة الکرسی صد نوبت و صلوات بر محمد و ال محمد صد نوبت
و سورهٔ انا انزلناه صد نوبت و لا حول و لا قوة الا بالله صد نوبت و قل هو الله احد
صد نوبت و هر دعا که خواهد بکند و سعی بکند در دعا که این روز روز دعا و مسئلت
است و هیچ چیز نزد شیاطین خوشتر از ان نیست که تو را غافل سازد از جناب اقدس الهی و
پناه ببرد بخداوند عالم از شر شیاطین و زنها که بجانب مردمان نظر بیاندازند و متوجه خود
باش و استغفار بدل و زبان بکن و گناهان خود را بشمار و گریه بکن و اگر نتوانی خود را
بگریه بدار و دعا کن از جهة پدر و مادر و برادران مؤمن و اقل ان چهل کس است و در
حدیث است که ملکی موکلست که انچه ان کس بجهة برادر مؤمن بطلبد ان ملک از حقتعالی از
برای او صد هزار مثل ان را بطلبد و تمام این زمان را صرف دعا و استغفار و ذکر کند که
بعضی از علماء قائل شده اند بوجوب ان دعاهای منقوله را بخواند خصوصاً دعای صحیفهٔ

کامله و دعای حضرت امام حسین ع و دعای حضرت امام زین العابدین ع و سنتست که
بگوید اَللّٰهُمَّ اِنّی عَبْدُکَ فَلا تَجْعَلْنی مِنْ اَخْیَبِ وَفْدِکَ وَارْحَمْ مَسیری اِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ
الْعَمیقِ اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ کُلِّها فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ
وَادْرَأْ عَنّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَللّٰهُمَّ لا تَمْکُرْ بی وَلا تَخْدَعْنی وَلا تَسْتَدْرِجْنی
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ بِحَوْلِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَمَنِّکَ وَفَضْلِکَ یا اَسْمَعَ السّامِعینَ
وَیا اَبْصَرَ النّاظِرینَ وَیا اَسْرَعَ الْحاسِبینَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَکَذا و حاجت خود را نام ببرد پس دست باسمان بردارد و بگوید اَللّٰهُمَّ
حاجَتی اِلَیْکَ الَّتی اِنْ اَعْطَیْتَنیها لَمْ یَضُرَّنی ما مَنَعْتَنی وَاِنْ مَنَعْتَنیها لَمْ یَنْفَعْنی ما اَعْطَیْتَنی
اَسْأَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ اَللّٰهُمَّ اِنّی عَبْدُکَ وَمِلْکُ یَدِکَ ناصِیَتی بِیَدِکَ
وَاَجَلی بِعِلْمِکَ اَسْأَلُکَ اَنْ تُوَفِّقَنی لِما یُرْضیکَ عَنّی وَاَنْ تُسَلِّمَ مِنّی مَناسِکِیَ الَّتی اَرَیْتَها
خَلیلَکَ اِبْراهیمَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَدَلَلْتَ عَلَیْها نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْنی مِمَّنْ رَضیتَ عَمَلَهُ وَاَطَلْتَ عُمْرَهُ وَاَحْیَیْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیوةً طَیِّبَةً پس بگوید
لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیی وَیُمیتُ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ
بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَالَّذی تَقُولُ وَخَیْراً مِمّا نَقُولُ وَ
فَوْقَ ما یَقُولُ الْقائِلُونَ اَللّٰهُمَّ لَکَ صَلاتی وَنُسُکی وَمَحْیایَ وَمَماتی وَلَکَ تُراثی
وَبِکَ حَوْلی وَمِنْکَ قُوَّتی اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ وَمِنْ وَساوِسِ الصَّدْرِ
وَمِنْ شَتاتِ الْاَمْرِ وَمِنْ عَذابِ الْقَبْرِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ خَیْرَ الرِّیاحِ وَاَعُوذُ بِکَ
مِنْ شَرِّ ما یَجیءُ بِهِ الرِّیاحُ وَاَسْأَلُکَ خَیْرَ اللَّیْلِ وَخَیْرَ النَّهارِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فی قَلْبی نُوراً
وَفی سَمْعی نُوراً وَفی بَصَری نُوراً وَفی لَحْمی وَدَمی وَعِظامی وَعُرُوقی وَمَقْعَدی وَمَقامی
وَمَدْخَلی وَمَخْرَجی نُوراً وَاَعْظِمْ لی نُوراً یا رَبِّ یَوْمَ اَلْقاکَ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ
و تا توانی در اینروز از خیرات و تصدقات تقصیر مکن خصوصاً بنده ازاد کردن و
دیگر رو بقبله کند و بگوید سُبْحانَ اللّٰهِ صد بار و اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَما شاءَ اللّٰهُ لا قُوَّةَ اِلّا
بِاللّٰهِ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیی وَیُمیتُ

وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر صد بار پس ده آیهٔ اول
سورهٔ بقره را بخواند ودیگر قل هو الله احد را سه نوبت بخواند وآیة الکرسی وآیهٔ
سخره که اول آن انّ ربّکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
تا باخر بخواند وآن در سورهٔ اعرافست پس معوذتین را بخواند پس نعم الهی را یک یک
بشمارد آنچه داند از اهل ومال ونعمت ودفع بلا وبگوید لک الحمد علی نعمائک التی
لا تحصی بعدد ولا تکافی بعمل وحمد کند حق سبحانه وتعالی را بهر آیه که حمد کرده
است خداوند عالم خود را بآن در قرآن وتکبیر کند بهر تکبیری که خداوند عالم بآن تکبیر
خود کرده است در قرآن وتهلیل کند بهر لا اله الا الله که حق سبحانه وتعالی تهلیل
خود کرده بآن در قرآن وصلوات بر محمد وآل محمد بسیار بفرستد وجهد وسعی کند
در آن ودعا کند حق سبحانه وتعالی را بهر نامی که خود را بآن نام خوانده است در قرآن
وبهر اسمی که داند وباسماء آخر سورهٔ حشر وبگوید اسئلک یا الله یا رحمن بکل اسم
هو لک واسئلک بقوّتک وقدرتک وعزّتک وجمیع ما احاط به علمک وبارکانک
کلها وبحق رسولک صلواتک علیه وآله وباسمک الاکبر الاکبر وباسمک العظیم
الذی من دعاک به کان حقا علیک ان لا تردّه وان تعطیه ما سئلک ان تغفر لی
جمیع ذنوبی فی جمیع علمک فیّ وهر حاجتی که داری بخواه واز حق سبحانه وتعالی
طلب کن که توفیق حج بیابی در سال آینده وهر سالی وهفتاد مرتبه بگوید اسئلک
الجنة وهفتاد مرتبه استغفر الله ربی واتوب الیه بگوید پس بخواند دعائی را که
جبرئیل در این مقام بحضرت آدم تعلیم نمود برای قبول توبهٔ او سبحانک اللهم و
بحمدک لا اله الا انت عملت سوءا وظلمت نفسی فاعترفت بذنبی فاغفر لی انک
خیر الغافرین سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت عملت سوءا وظلمت نفسی
فاعترفت بذنبی فاغفر لی انک انت التواب الرحیم وچون آفتاب فرو رود
بگوید اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن تشتّت الامر ومن شر ما یحدث
باللیل والنهار امسی ظلمی مستجیرا بعفوک وامسی خوفی مستجیرا بامانک وامسی

ذلّی مستجیرا بعزّک وامسی وجهی الفانی مستجیرا بوجهک الباقی یا خیر من سئل
ویا اجود من اعطی یا ارحم من استرحم جللنی برحمتک والبسنی عافیتک و
اصرف عنی شر جمیع خلقک پس روانه شود بسوی مشعر الحرام بآرام تن واستغفار
کند واین دعا را بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنی
العود ابدا ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا
لی بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک وحجاج بیتک الحرام واجعلنی
الیوم من اکرم وفدک علیک واعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و
البرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او
قلیل او کثیر وبارک لهم فیّ وبسیار بگو اللهم اعتقنی من النار **فصل سیم**
در وقوف بمشعر الحرام است ودر آن دو مقصد است **مقصد اول** در واجبات
است بدانکه چون از عرفات در شب عید قربان کوچ کند بسوی مشعر الحرام آید
در آنجا شب را بروز بیاورد وبعضی این بیتوته را واجب میدانند ونسبت باکثر داده
اند واین احوط است ونیت چنین کند که شب را بروز میآورم در مشعر الحرام بجهة رضای
الهی وچون طلوع فجر شود نیت وقوف کند که میباشم در مشعر الحرام تا طلوع آفتاب
در حج تمتع بجهة وجوب آن قربة الی الله تعالی واشهر واحوط وجوب ماندنست تا طلوع
آفتاب پس اگر عمدا پیش از طلوع آفتاب بیرون رود واز وادی محسّر تجاوز کند گناهکار
است وبعضی یک گوسفند کفاره واجب دانسته اند ودر اینجا چند مسئله است اول آنکه
وقوف بمشعر رکن است ومجموع آن متصف بوجوب پس اگر کسی بالمرّه ترک کند
حج او باطل است لکن وقوف بمشعر گاهی ساقط میشود در حق کسیکه شب را در آنجا بروز
آورده باشد بقصد وقوف ودشوار باشد بر او ماندن بعد از طلوع فجر مثل زنها و
مردان پیر وبیماران که بجهة ازدحام مشقت بسیار بایشان رو میدهد یا کسانیکه کار
ضروری دارند پس جائز است که قبل از طلوع فجر از آنجا بیرون روند بسوی منی
واگر عذری نداشته باشد بعضی گفته اند که اگر بیرون روند پیش از طلوع فجر بشرطیکه

علاوه بر بیتوته مشعر وقوف عرفات از او فوت نشده باشد با زحج او صحیح است ولکن بر او یک گوسفند کفاره لازم است و این قول خالی از قوت نیست اگر چه احوط خلاف

آنست **مسئله دویم** آنکه کسیکه ادراک نکند وقت مذکور را کفایت میکند در حق او ماندن در زمانی قبل از زوال پس وقوف مشعر از برای او سه وقت است یکی در شب عید در حق کسانیکه متمکن از ماندن در مشعر بعد از طلوع فجر نبوده باشند چنانچه گذشت و دیگری ما بین طلوع فجر و طلوع آفتاب سیم از طلوع آفتاب تا زوال

مسئله سیم آنکه چون معلوم شد که هر یک از وقوف بعرفات و وقوف بمشعر وقت اختیاری و وقت اضطراری دارند پس میگوئیم مکلف بملاحظه ادراک دو موقف یا یکی از آنها در وقت اختیاری یا اضطراری و عدم ادراک از آنها بر نه قسم است اوّل آنکه ادراک هر دو وقوف کند در وقت اختیاری هر دو پس اشکال در صحت حج نیست دویم آنکه هیچ یک را ادراک نکند پس اشکال نیست در عدم ادراک حج پس بهمان احرام حج عمرهٔ مفرده که عبارت از طواف و نماز و سعی و تقصیر و طواف نساء و نماز آن باشد بجا میآورد و از احرام محل میشود و اگر چنانچه گوسفند همراه داشته باشد ذبح میکند و مستحبست که بماند در منی با حجاج و چون بمکه رود افعال عمره را بجا میآورد و در سال آینده حج میکند اگر شرائط مقرره وجوب حج در باره او متحقق بشود سیم آنکه ادراک بکند اختیاری عرفه را با اضطراری مشعر چهارم عکس آن و در هر دو صورت حج صحیح است و دعوای اجماع بر صحت در هر دو مسئله شده است پنجم آنکه ادراک کند اضطراری هر دو وقوف را و در صحة حج در اینصورت خلافست صحت بعید نیست لکن احوط اعادهٔ حج است در سال آینده با شرائط وجوب ششم آنکه ادراک کند اضطراری مشعر را تنها و در اینجا نیز خلافست و عدم صحة در اینجا اقوی و اشهر است هفتم ادراک اختیاری عرفه تنها اشهر و اقوی در اینصورت صحة است بلکه بعضی نفی خلاف در آن کرده اند لکن خلاف در آن متحقق است هشتم آنکه ادراک کند اختیاری مشعر را ظاهر در اینصورت صحة است و ظاهر عدم خلافست در آن نهم اضطراری عرفه را ادراک کند تنها و حج در اینصورت صحیح نیست **مقصد دویم** در مستحبات

وقوف بمشعر الحرام است بدانکه سنتست که متوجه مشعر الحرام شود بآرام تن و دل و استغفار کند و چون بتل سرخ رسد از جانب دست راست راه بگوید اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ مَوْقِفِی وَزِدْ فِی عَمَلِی وَسَلِّمْ لِی دِینِی وَتَقَبَّلْ مَنَاسِکِی و شهید در دروس فرموده که بعد از این دعا بگوید اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هٰذَا الْمَوْقِفِ وَارْزُقْنِیهِ اَبَداً مَا اَبْقَیْتَنِی و شتر را تند نراند و کسی را آزار نرساند در حال راندن و بسیار بگوید اَللّٰهُمَّ اَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ و نماز شام و خفتن را تأخیر کند تا مشعر الحرام اگر چه ثلث شب بگذرد و اگر مانعی بهم رسد که نتواند پیش از نصف شب رسد نماز را اداء بکند و جمع بکند میان هر دو نماز بیک اذان و دو اقامه و نوافل شام را در میان نکند بلکه بعد از خفتن بکند و احوط آنستکه چون بمشعر الحرام آید نیت کند که شب را بروز میآورم در مشعر الحرام در حج تمتع از جهة رضای خدا و پیش گذشت که اظهر و احوط وجوب شب ماندن بمشعر است و مستحبست که در شکم وادی فرود آید در جانب راست راه و این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ اَنْ تَجْمَعَ لِی فِیهَا جَوَامِعَ الْخَیْرِ اَللّٰهُمَّ لَا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَئَلْتُکَ اَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی ثُمَّ اَطْلُبُ مِنْکَ اَنْ تُعَرِّفَنِی مَا عَرَّفْتَ اَوْلِیَائَکَ فِی مَنْزِلِی هٰذَا وَاَنْ تَقِیَنِی جَوَامِعَ الشَّرِّ و تا مقدور باشد آن شب را بعبادت و اطاعت الهی بروز آورد که در خبر است که درهای آسمان در آن شب بسته نمیشود و آوازهای مؤمنان بالا میرود و خداوند عالم میفرماید من خداوند شمایم و شما بندگان من هستید اداء کردید حق مرا بر من لازم است که اجابت نمایم دعاهای شما را پس بعضی از ایشان را تمام گناهان میآمرزد و بعضی را بعضی میآمرزد و سنت است که هفتاد سنگ ریزه را برای رمی جمرات در این شب از اینجا بردارد و سنت است که غسل کند و با وضو باشد در حال وقوف و دعاهای منقوله از ائمه را بخواند و حمد و ثنای الهی را بجا بیاورد و این دعا را نیز بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلَالِ الطَّیِّبِ وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوبٍ اِلَیْهِ وَخَیْرُ مَدْعُوٍّ وَخَیْرُ مَسْئُولٍ وَلِکُلِّ وَافِدٍ

جائزة فاجعل جائزتی فی موضعی هذا ان تقیلنی عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی وتقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک وزوار بیتک الحرام ودعا بسیار کند بجهة خود و پدر و مادر و برادران واهل و مال و فرزندان و بعضی قائل بوجوب دعا شده اند و بهتر انستکه غیر از امام پیش از طلوع افتاب از انجا روانه شوند اما از وادی محسر تجاوز نکنند تا افتاب طلوع نکند و چون افتاب بکوه بثیر افتد هفت مرتبه اعتراف بگناهان خود کند و هفت مرتبه استغفار کند و چون روانه شود باذکر و استغفار و سکینه و وقار برود و چون بوادی محسر برسد تند برود مانند شتر اگر پیاده باشد و اگر سواره باشد باید تند براند راحلهٔ خود را و اگر فراموش کند هروله را برگردد و تدارک کند و بگوید در وقت هروله اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی بخیر فیما ترکت بعدی و بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم

فصل چهارم در واجبات منی است

بدانکه واجبست بر مکلف بعد از کوچ از مشعر الحرام در روز عید برگشتن بسوی موضعی که انرا منی میگویند و دران سه امر واجبست اول رمی جمرهٔ عقبه یعنی انداختن سنگ ریزه بسوی جمره وان اسم موضعی است که محل رمی است و وقت ان بعد از طلوع افتاب روز عید است تا غروب ان و اگر فراموش کند تا روز سیزدهم بجا اورد و اگر متذکر نشد در سال اینده خود یا نائب او بجا اورند و شرطست در سنگ ریزه باوجود صدق اسم سنگ بر انها انکه از حرم بوده باشد از هر موضعی از ان که باشد خوبست اگرچه مستحبست که شب در مشعر انها را بردارد و انکه بکره باشند یعنی کسی انها را نینداخته باشد انداختن صحیح و واجبست در رمی چند امر اول نیت کند که میاندازم هفت سنگ بجمرهٔ عقبه در حج تمتع لوجوبه قربة الی الله تعالی دوم تدریج انداختن انها پس اگر سنگ را در جمره گذارد بطوریکه رمی صدق نکند مجزی نخواهد بود سیم انکه بجمره برسد بواسطهٔ رمی پس اگر بجای دیگر بخورد و از انجا بجمره برسد یا بواسطهٔ انسانی دیگر یا حیوانی برسد بجنبشی که خوردن

بانجا سبب خوردن بجمره باشد مجزی نخواهد بود و مجرد خوردن سنگ بجای دیگر مانع نیست و اگر شک کند بنا را بر نرسیدن میگذارد چهارم انکه عدد سنگ که میاندازد هفت باشد پنجم انکه انها را یکدفعه نیندازد هرچند متعاقب برخورند بجمره بلکه واجب است که متعاقب بیندازد هرچند یکدفعه بجمره برخورند و بدانکه مستحبست که سنگ ریزها رنگین باشند برنگ سرخ یا رنگ دیگر و نقطه دار باشند و یک یک برچیده باشند و سست باشند نه سخت و بقدر سر انگشت باشند و مستحب است که در وقت سنگ انداختن پیاده باشد و سواره نباشد و باوضو باشد و بعضی از علماء بوجوب طهارت قائل شده اند و چون سنگ را در دست داشته باشد این دعا را بخواند اللهم هذه حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی و هر سنگ ریزه که بیندازد این دعا را بخواند الله اکبر اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک محمد صلی الله علیه واله اللهم اجعله لی حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا ومیان او و جمره ده ذراع یا دوازده ذراع فاصله باشد و پشت بقبله کند و روی بجمره و انکه سنگ ریزه را بر انگشت بزرگ بگذارد و با ناخن انگشت شهادت بیندازد و چون بجای خود اید در منی سنت استکه این دعا را بخواند اللهم بک وثقت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر واجب دویم بر هر حاج متمتع از واجبات منی ذبح هدی است بدانکه واجبست بر هر حاج متمتع ذبح یک هدی پس هدی واحد از برای چند نفر کفایت نمیکند علی الاشهر الاظهر الاحوط و اگر قادر بر خریدن هدی نباشد ده روز روزه میگیرد سه روز در حج و هفت روز بعد از مراجعت و اگر هدی یافت نشود قیمت انرا نزد معتمدی میگذارد که در بقیهٔ ماه ذی الحجه بگیرد و ذبح کند و اگر میسر نشود در این سال اینده بگیرد و اگر هدی ناقص یافت شود احوط جمع استمابین ان و هدی تام در سال اینده و اگر انهم پیدا نشود احوط انستکه جمع کند میانه صوم ده روز و هدی تام در سال اینده و اگر فراموش کند ذبح را در روز عید یا عذر دیگر باشد تاخیر ان تا اخر ایام تشریق بلکه تا اخر ذی الحجه جائز است و واجبست در هدی

که یا شتر باشد یا گاو یا گوسفند بوده باشد پس اگر شتر باشد بپنج سال بوده باشد داخل در شش و اگر گاو باشد احوط آنستکه دو ساله داخل در سه ساله باشد و گوسفند اگر میش باشد هفت ماهه و داخل در هشت و احتیاط آنکه یکساله تمام و داخل در ساله دوم شده باشد و اگر بز باشد احوط دو ساله داخل در سه ساله است و شرط است که صحیح و تام الاجزاء باشد پس کور و لنگ و بیمار و پیر و ناخوش مجزی نیست حتی آنکه اگر قلیلی از گوش آنرا بریده باشند یا آنکه از شاخ اندرونی آن چیزی ناقص باشد مجزی نیست و آنکه لاغر نباشد و مشهور آنستکه کفایت میکند همین قدر که در گرده‌هاء آن پیه باشد و احوط آنستکه علاوه بر این آنرا در عرف لاغر نگویند و باکی نیست اگر گوش آن شکافته یا سوراخ باشد اگرچه احوط ترک این دو و ترک حیوانیستکه شاخ یا گوش یا دم از برای او در اصل خلقت نباشد و همچنین آن حیوان که عروق و بیضتین آنرا مالیده باشند که آنرا موجوء و مرضوض الخصیتین گویند علی الاحوط ولکن کفایت موجوء خالی از قوت نیست و اما خصی پس اظهر و اشهر عدم اجزاء آنست و اگر حیوانی را خرید و ذبح کرد بگمان آنکه صحیح است پس ناقص درآمد مجزی نیست و اگر بگمان چاقی ذبح کرد و لاغر درآمد کافیست و همچنین اگر با ظن لاغری ذبح کرد با امید آنکه چاق و مطابق مطلوب خداوند عالم جل ذکره باشد و بعد از آن چاق درآمد اما اگر احتمال چاقی نمیداد یا احتمال میداد لکن نه با امید چاقی و موافقت واجب الهی بلکه از روی بی مبالاتی ذبح کرد پس ظاهر اینستکه مجزی نباشد و بدانکه اولی و احوط آنستکه قدری از ذبیحه را بخورند و قدری هدیه دهند و قدری بصدقه دهند و احوط آنستکه مقدار هر یک از هدیه و صدقه ثلث ذبیحه باشد و آنکه هدیه و صدقه بر مؤمنین بوده باشد بنا بر این ذبایحی که در این اوقات در منی کشته میشود غالباً بلکه دائماً طائفهٔ سودانی که در آن حوالی هستند میگیرند دادن بایشان جائز نیست چرا که ایمان بلکه اسلام ایشان معلوم نیست پس اولاً قلیلی از آن بجهت خود بردارد بعد از آن بشخص فقیر مؤمنی از حجاج ثلث آنرا تصدق کند و ثلث آنرا ببعض برادران خود هدیه دهد هرچند که حصهٔ هر یک را جدا نکرده باشد آنوقت صاحب

صدقه و هدیه اگر تصدق کند بر آن طائفهٔ سودان عیب ندارد و اگر اتفاقاً پیش از این احتیاطات آن طائفه ذبیحه را ببرند بطریق دزدی یا نهب موجب بطلان ذبح هدی و وجوب اعادهٔ آن نمیشود بلی اگر باختیار خود بدهد احوط ضمان حصهٔ فقرا است لکن موجب بطلان ذبح نمیشود و بدانکه کسیکه قادر بر هدی تام نباشد و متمکن از هدی ناقص باشد احوط جمع مابین آنست با روزهٔ ده روز خصوص در مثل خصی و با عدم تمکن از آن نیز باید ده روز روزه بگیرد سه روز متوالی در حج از روز هفتم تا نهم و هرگاه روز هفتم شروع بروزه نکرد احوط آنستکه صبر کند تا بعد از مراجعت از منی و احوط مبادرت بروزه است هرچند اقوی جواز تاخیر آنست تا آخر ذی الحجه بلکه جواز تقدیم آن از اول ذی الحجه نیز خالی از قوت نیست و اما هفت روز دیگر پس بعد از رسیدن بخانهٔ خود و احوط توالی است در آنها و اگر بعد از روزهٔ سه روز متمکن از هدی شود احوط ذبح هدی است اگرچه کفایت صوم خالی از قوت نیست و اما مستحبات هدی پس مستحب است که شتر باشد و بعد از آن گاو و بعد از آن گوسفند و آنکه بسیار فربه باشد و آنکه اگر شتر یا گاو کشد ماده باشد و اگر گوسفند یا بز باشد نر باشد و مستحب استکه شتر را که میخواهد نحر کند ایستاده و از سر دستها تا زانوی آنرا بسته باشد و از جانب راست او بایستد و کارد یا نیزه یا خنجر بگودال گردن آن فرو برد و در وقت ذبح یا نحر این دعا را بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلٰوتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي و در بعضی از روایات وارد شده این تتمه اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ وَمُوسٰى كَلِيمِكَ وَمُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ و سنتست که خود قربانی را بکشد و اگر نداند دست بالای دست کشنده نهد و واجب سیم حلق است یا تقصیر یعنی سر تراشیدن یا از شارب و ناخن گرفتن است در بارهٔ مردان و احوط از برای کسیکه موی سر خود را بعسل و صمغ و نحو اینها بجهت دفع شپش و نحو آن چسبانیده باشد و کسیکه موی

سر خود را جمع کرده و گره زده و در هم پیچیده و بافته باشد بلکه از برای نو حاجی
اختیار حلق است و عدم اکتفا بتقصیر و در باب زنان و خنثی سر تراشیدن جایز نیست
و چنین نیت کند که سر میتراشم یا مو یا ناخن میگیرم در فرض حج تمتع لوجوبه قربة الی الله
تعالی و بهتر آنستکه دلاک نیز نیت کند و چون حاج حلق یا تقصیر نمود حلال میشود از
برای او همهٔ آنچه حرام شده بود در احرام مگر زن و صید و بوی خوش و بدانکه ترتیب در
میانهٔ رمی و ذبح و حلق لازم است علی الاشهر الاحوط و اگر مخالفت کرد و ثانی را
مقدم داشت بر اول یا ثالث را مقدم نمود بر ثانی یا اول پس اگر از روی فراموشی بوده
باشد ضرر ندارد و اگر عمدا بوده باشد پس مشهور نیز عدم وجوب اعاده است و در دلیل
ان تأملی هست و اگر احتیاط ممکن باشد ترک نکند و بدانکه اگر حلق یا تقصیر را در روز
عید فراموش کند تا بیرون رود از منی واجبست مراجعت از برای حلق و اگر ممکن
نشود در جای خود حلق میکند و موی خود را میفرستد اگر ممکن شود و در صورت مراجعت
خود بمنی بعد از حلق واجبست اعادهٔ طواف و مستحبست که در وقت سر تراشیدن
رو بقبله کند و ابتدا از جانب راست پیش سر بکند و این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اَعْطِنی
بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و سنتستکه موی سر را دفن کند در منی در محل خیمهٔ خود
و احوط آنستکه از اطراف سر و ریش و شارب مو بگیرد و ناخنها را بگیرد و بدانکه بعد از
حلق حلال میشود از برای او جمیع محرمات احرام مگر بوی خوش و زن و شکار لکن
حرمت شکار از جهت حرم است نه احرام **فصل پنجم** در آنچه واجبست بعد از ادای
مناسک منی و آنچه مستحبست و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در واجبات
است بدانکه واجبست مراجعت بمکه از برای طواف زیارت و نماز آن و سعی و طواف
نساء و نماز آن و جایز است از برای حاج متمتع تاخیر مراجعت تا روز یازدهم و در
جواز تاخیر از روز یازدهم خلافست احوط عدم تاخیر است اگرچه جواز تاخیر تا بعد از
ایام تشریق بلکه تا تمام ذی الحجه بعید نیست و بدانکه جایز نیست تقدیم طواف و سعی
پیش از رفتن بعرفات و مشعر و منی مگر از برای کسیکه بجا آوردن آنها بعد از مراجعت بمکه میسر

نباشد مثل آنکه زن گمان حیض و نفاس در آن زمان داشته باشد و مرد پیر عاجز که نتواند
بعد از مراجعت مردم از منی طواف کند بجهت ازدحام و در این صورتها اظهر جواز تقدیم
طواف و سعی است بر وقوف بعرفات و مشعر و منی و بعضی در این صورت نیز منع کرده
اند پس احوط آنستکه صاحب عذر تقدیم کند و بعد از آن اگر ممکن شود اعادهٔ آن در
ایام تشریق کند و الا در باقی ماه ذی الحجه اعاده نماید و اگر میداند که در تمام ماه ممکن
نمیشود پس بی اشکال تقدیم واجبست لکن احوط استنابه است نیز و اگر از اول گمان مانع
نداشته باشد و بعد حادث شد و بقاء آن را تا آخر ماه میداند یا آنکه پیش از رفع مانع
رفقا میروند و نمیتواند تخلف از آنها نماید ظاهر تعیین نائب گرفتن است و اما کیفیت
طواف زیارت و نماز آن و سعی پس همانست که در عمره گذشت و بعد از بجا آوردن
این طواف و نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه حلال میشود از برای او آنچه حرام مانده
بود بر او بعد از حلق چون بوی خوش و میماند بر او از محرمات زن و صید و بعضی
گفته اند بمجرد طواف و نماز آن بوی خوش بر او حلال میشود و اول احوط و اقوی
است و بعد از طواف النساء و نماز آن که در کیفیت مثل طواف سابق است حلال میشود
زن نیز و اما حرمت صید حرم پس نه از جهت احرام است و احوط اجتناب از بوی خوش
است قبل از طواف النساء اگرچه اقوی جواز است پس شخص حاج متمتع سه مرتبه
بتدریج محرمات احرام بر او حلال میشود مرتبهٔ اولی بعد از حلق دویم بعد از سعی
ما بین صفا و مروه مرتبهٔ سیم بعد از نماز طواف النساء و بعضی تحلیل را موقوف بنماز ندانسته
اند و اول اقوی و احوط است بدانکه طواف النساء هرچند که واجبست و بدون آن
زن حلال نمیشود الا آنکه معروف ما بین علما آنستکه از ارکان حج نیست پس ترک آن
عمدا مثل ترک طواف زیارت یا طواف عمره نیست که باعث فساد حج یا عمره شود بلکه
واجبست بر تارک آن که از آنجا بیاورد و تا آنرا بجا نیاورده زن بر او حلال نمیشود
حتی عقد کردن و شهادت دادن بر آن علی الاحوط **مقصد دویم** در
مستحبات طواف زیارت و سعی و طواف النسا است بدانکه بهتر آنستکه با تمکن همان

روز عید از منی بعد از مناسك ثلاثه مراجعت كند بمكه واگر نشود فردای آن روز و احوط عدم تأخیر است از فردای آن روز مگر بجهة عذر و سنّت آنستكه غسل كند ومتوجه مسجد الحرام شود با ذكر و تمجید و تعظیم الهی و صلوات بفرستد بر محمّد و آل محمّد و چون بدر مسجد باید عازم بخواند اَللّٰهُمَّ اَعِنّی عَلٰی نُسُکی وَسَلِّمْنی لَهُ وَسَلِّمْهُ لی اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ الْعَلیلِ الذَّلیلِ الْمُعْتَرِفِ بِذَنْبِهِ اَنْ تَغْفِرَ لی ذُنُوبی وَاَنْ تُرْجِعَنی بِحاجَتی اَللّٰهُمَّ اِنّی عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ وَالْبَیْتُ بَیْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَاَؤُمُّ طاعَتَكَ مُتَّبِعاً لِاَمْرِكَ راضِیاً بِقَدَرِكَ اَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ اِلَیْكَ الْمُطیعِ لِاَمْرِكَ الْمُشْفِقِ مِنْ عَذابِكَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اَنْ تُبَلِّغَنی عَفْوَكَ وَتُجیرَنی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِكَ پس نزد حجر الأسود بیاید و استلام و تقبیل نماید و آنچه در طواف عمره بجا آورده بود بیاورد و تكبیر بگوید و نیّت كند و طواف كند هفت شوط بنهج مذكور در طواف عمره و آداب این طواف و نماز آن و سعی و طواف نساء چنانستكه سابقاً در طواف و سعی عمره مذكور شد **فصل ششم** در بیان خوابیدن بمنی در شبهای تشریق بدانكه هر گاه حاج در روز عید بمكه رود بجهة طواف و سعی واجبست بر او كه برگردد بسوی منی بجهة بیتوته یعنی شب بسر بردن در شب یازدهم و دوازدهم در منی واجب است و شب سیزدهم نیز واجب است بر كسیكه در احرام از زن یا صید پرهیز نكرده و بر كسیكه این دو را در احرام اجتناب كرده لازم نیست و جائز است از برای او نفر یعنی كوچ كردن در روز دوازدهم بعد از زوال شمس و اگر اتفاقاً آن روز در آنجا ماند تا شب داخل شد ماندن در آنجا نیز لازم است و همچنین رمی در فردا كه سیزدهم است و واجبست در بیتوته نیّت كردن بعد از دخول وقت شام و حدّ شب كه بسر بردن آن لازمست تا ما بعد نصف شب است پس اگر بعد از نصف شب از آنجا بیرون رود عیب ندارد و اولی و احوط آنستكه پیش از طلوع فجر داخل مكه نشود و كسیكه ترك كند بیتوته را بمنی واجبست بر او از برای هر شبی یك گوسفند كه آنرا بكشد و احوط الحاق ناسی و جاهل است بعامد در وجوب گوسفند و همچنین الحاق معذور بمختار هر چند گناهی نیست بر معذور و از آن كسی استكه عذری دارد مانع از بیتوته مثل بیمار

و بیمار پرست و كسیكه خوف بردن مال خود را دارد از مكه اگر بیاید بمنی و مثل شبان گوسفند و كسانیكه سقایة حاج در دست ایشان است و ظاهر علماء عدم وجوب فدیه گوسفند است بر دو فرقهٔ اخیره و مثل ایشانست كسیكه در مكه شب را بعبادت احیا كند و مشغول غیر عبادت نباشد مگر امور ضروریه مثل اكل و شرب و تجدید وضو و مستحبست كه چون از مكه مراجعت كند بمنی بگوید اَللّٰهُمَّ بِكَ وَثِقْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَیْكَ تَوَكَّلْتُ فَنِعْمَ الرَّبُّ وَنِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصیرُ **فصل هفتم** در انداختن سنگ بجمرات ثلث در روزهائیكه در شب آنها بیتوته بمنی واجبست و آنچه مستحبست بعمل آوردن آن در این روزها در منی و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در واجباتست بدانكه واجبست در این ایام رمی جمرات ثلاث كه جمرهٔ اولی باشد و جمرهٔ وسطی و جمرهٔ عقبه بترتیب پس اگر مخالف ترتیب كند اعاده كند آنچه را در غیر مرتبهٔ خود كرده بلی اگر چهار سنگ بر جمره انداخته و باقی را ترك نموده و مشغول دیگری شد كفایت میكند در ترتیب و سه سنگ را بعد از آن میزند اگر چه احوط در اینجا نیز اعاده است و واجبات رمی همانستكه در مناسك منی مذكور شد و كسیكه فراموش كند آنها را برمیگردد از مكه بجهة بجا آوردن و اگر متذكر نشد تا بعد از خروج قضا میكند در سال آینده بخود یا نائب و كسیكه مریض باشد و مأیوس باشد از تمكّن در وقت خود بعوض او رمی میكنند و اگر صحیح باشد اعاده لازم نیست اگر چه احوطست در صورت عروض قدرت در وقت و اگر بشود مریض سنگها را بدست بگیرد دیگری بیندازد او را و اگر كسی عمداً ترك رمی كند حجّ او فاسد نمیشود علی الأشهر الأقوی و بعضی فرموده اند احوط قضا حجّ است در سال دیگر و بدانكه جائز نیست در شب رمی كند از برای روز كه شتربان روز آینده مگر كسیكه عذر داشته باشد كه در روز رمی ممكن نشود پس شب آن روز رمی میكند و اگر كسی فراموش كند رمی را تا روز دیگر اول قضای رمی سابق را میكند بعد از آن واجب آن روز را بجا میآورد **مقصد دویم** در اعمال مستحبه در منی است در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بدانكه مستحب است در این سه روز از منی بیرون نرود حتی بجهة طواف مستحب و آنكه در جمرهٔ اولی و وسطی

رو بقبله کند و جمره را بدست راست گیرد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد پس اندکی پیش رود و دعا کند و بگوید اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّی پس پیشتر رود اندکی و دعاء سابق در وقت رمی را بخواند و رمی کند و در وقت رمی الله اکبر بگوید و در رمی جمرهٔ عقبه پشت بقبله کند و تکبیر در منی مستحبست بنا بر مذهب مشهور میانهٔ علما و بعضی از او واجب دانسته اند و احوط آنستکه ترك نکند در منی و غیر آن و در منی عقیب پانزده نماز بگوید و در غیر منی عقیب ده نماز و اوّل اینها در ظهر روز النحر است و کیفیت آن بنا بر مشهور اینست اَللّهُ اَکْبَرُ اَللّهُ اَکْبَرُ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَاللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما هَدینا وَلَهُ الْحَمْدُ عَلی ما اَبْلانا وَرَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الْاَنْعامِ و در بعض اخبار بعد از تکبیر سیم بگوید وَلِلّهِ الْحَمْدُ اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما هَدانا اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الْاَنْعامِ و در بعضی روایات همین است بزیادتی اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما اَبْلانا و اگر در روز دوازدهم کوچ کرد از منی سنّت استکه بیست و یك سنگ ریزه را در منی دفن کند و مستحبست که در این ایام نمازهای واجب و مستحب را در مسجد خیف بجا آورد و در حدیث است که هر که در مسجد خیف صد رکعت نماز بگذارد پیش از آنکه از آنجا بیرون رود برابر است با عبادت هفتاد سال و اگر صد مرتبه سبحان الله بگوید بنویسند برای او ثواب بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید برابر است با ثواب زنده کردن شخصی و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید برابر است با خراج عراقین که در راه خداوند عالم تصدق کند

نا اولانا غلط

خاتمه در طواف وداع و سائر مستحبات تا زمان خروج از مکّهٔ معظّمه و ورود بمدینهٔ منوّره بدانکه مستحبست از منی مراجعت بمکّه بجهة طواف وداع هرگاه طواف واجب و سعی و طواف نساء را پیشتر کرده و پیش از کوچ شش رکعت نماز در مسجد خیف بکند و چون در مکّه رود سنّتست که داخل خانهٔ کعبه شود خصوصاً کسیکه تازه حج کرده است و در حدیث است که داخل شدن در کعبه داخل شدن در رحمت خدا است و بیرون رفتن از آن بیرون رفتن است از گناهان و خداوند عالم نگاه میدارد او را از گناهان در بقیهٔ عمر و میآمرزد گناهان گذشته را و سنّتست که بجهة دخول خانه غسل کند و پای برهنه داخل شود و پیش از دخول هر دو حلقه

در را بگیرد و بگوید اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَقَدْ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً فَآمِنّی مِنْ عَذابِكَ وَاَجِرْنی مِنْ سَخَطِكَ پس داخل شود و بگوید اَللّهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً اَللّهُمَّ فَآمِنّی مِنْ عَذابِ النّارِ پس دو رکعت نماز گذارد در میان دو ستون بر سنگ سرخ و در رکعت اوّل حم سجده بخواند و در رکعت دوم بعدد آیات آن از قرآن و در گوشه های کعبه نیز نماز کند پس برکنی آید که در آنجا حجر الاسود است و شکم خود را بر آن بمالد پس دور ستون بگردد و شکم و پشت خود را بر آن ستون بمالد و چون خواهد بیرون آید نزد پاها بدست چپ گیرد و نزدیك کعبه دو رکعت نماز کند و بدانکه مستحبست بسیار طواف کردن و آن در بارهٔ حجاج از نماز نافله افضل است و طواف بنیابت مؤمنین ثواب بسیار دارد و بنیابت حضرت پیغمبر ص و حضرت فاطمه و دوازده امام ع ثواب عظیم دارد و در خبر صحیح است که مستحبست در یکسال شخص سیصد و شصت طواف کند بعدد ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت شوط و آن پنجاه و یك طواف و سه شوط میشود و از اینجهة اتمام عدد ایام سال تمام میکند بچهار شوط دیگر تا پنجاه و دو طواف شود و مستحب است ختم قرآن مجید را در مکّهٔ معظّمه و در حدیث است که هر که ختم قرآن کند در آنجا از دنیا نرود تا ببیند حضرت پیغمبر را و ببیند منزل خود را در بهشت و مستحبست در مکّه مشرف شدن بموضع تولّد حضرت رسول ص و در منزل خدیجه و زیارت قبر ابیطالب ع و رفتن بغار بکه در حرا حضرت رسول ص در اوایل بعثت عبادت کرده در آنجا و بغار بکه در کوه ثور است که حضرت رسول ص در آنجا مخفی شده و بدانکه مستحب است از برای کسیکه در مکّه میماند اتیان بعمرهٔ مفرده و در اعتبار فاصله میانهٔ آن و عمرهٔ که پیش بجا آورده خلاف کرده اند جمعی کثیر از علما بر آنند که احتیاج بفاصله ندارد و جمعی لازم دانسته اند فاصله یکماه را و بعضی یك سال را و بعضی کافی دانسته اند فاصلهٔ ده روز را و اقوی قول اولست بلی با عدم فصل ده روز مکروه است و احرام عمرهٔ مفرده از اقرب اطراف حرم است بمکّهٔ معظّمه و الآن معروفست و بعد از احرام طواف و نماز آن و سعی و تقصیر میکند و همه چیز از برای او حلال میشود مگر زن و چون طواف نساء اگر در عمرهٔ مفرده لازم است بجا آورد

زن بر او حلال میشود و سنت است که چون خواهد از مکه بیرون رود غسل کند و طواف وداع بجا آورد و در هر شوطی دست بمالد بحجر الاسود و رکن یمانی برساند و چون بمستجار رسد دعاهای سابق را بخواند پس بنزد حجر الاسود بیاید و شکم خود را بخانه بساید و یک دست بحجر الاسود گذارد و دست دیگر بجانب خانه گشاید و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سنت است که از باب حناطین بیرون رود که مقابل رکن شامیست و انگه عزم کند بمراجعت و از خداوند عالم طلب توفیق مراجعت کند و در وقت بیرون رفتن یک درهم خرما بگیرد و تصدق کند بر فقراء بجهة احتمال صدور بعض محرمات در حال احرام از او غفلةً مثل شپش کشتن و نحو آن و از جملهٔ مستحبات مؤکده مراجعت از راه مدینهٔ طیبه برای ادراک زیارت حضرت رسول ص و ائمهٔ بقیع ع در حد یست که ترک زیارت آنحضرت بعد از حج جفاء است بر آنحضرت

وفقنا الله وجمیع المؤمنین

لزیارته بمحمد و آله الطاهرین

والحمد لله اولاً و آخراً

و ظاهراً و باطناً

۱۳۴۸

حرره الاقل محمد علی بن المیرزا محمود الحاج مهدی التبریزی فی سادس ربیع الثانی ۱۳۴۸

(بمباشرت آقا محمد رضا طبع گردید)
نجفی

